



# خراسان

مجله مطالعات زبان و ادبیات

دوین شماره :

بخشبندی جمله

طرحی در زمینه ادبیات کودکان

شناختی از فرهنگ نگاری زبان دری

بخشی بر مقدمات آواز شناسی

کهنترین نسخه یی از شاهنامه

بهترین پیروی از شاهنامه

واصل ، سرایشگر جاودان ترانه ها

لبچه دری پروان

و ....

۱۰

حوت - حمل

سال سوم

۶۲ - ۱۳۶۱

شماره دوم

اکادمی علوم ج.ا.د. - مرکز زبانها و ادبیات

دیوار تمنن دری

## هیات تحریر:

معاون سر محقق دکتور پولاد  
مایل هروی  
حسین نایل  
عبدالرحمن بلوچ

سلیمان لایق  
سر محقق دکتور جاوید  
محقق حسین فرمند  
محقق پروین سینا

## فهرست مطالب

صفحه	نویسنده	عنوان
۱	پوهنوال محمد عمر زاهدی	بخشبندی جمله
۱۶	پویا فاریا بی	طرحی در زمینه ادبیات کودکان
۲۹	۰۱ و احد وف	شناختی از فرهنگ نگاری
( بر گردان و ویرایش : حسین فرمند )		
	پرو فیسور دکتور عبد الظهور عبدالعزیز	بحثی بر مقدمات آواز شناسی
و		
۵۱	پوهیا لی ضیاء الدین ضیاء	نامه اهل خراسان
۶۰	عبد الرشید صمدی	اندیشه های رنگین در شاهنامه
۶۳	غلام حیدر یقین محمد حسین بهروز	کهن ترین نسخه شاهنامه
و		
۷۰	مایل هروی	بهترین پیروی از شاهنامه بیزوال
۸۵	علی محمدی	واصل سرایشگر
۹۳	محمد سرور پاک فر	مخمسی برغزل اقبال
۱۱۱	سلیمان لایق	لهجه دری پروان
ضمیمه	دکتور عثمان نجاب عابدی	

# خراسان

مجله دوماهه

مطالعات زبان و ادبیات

خوت ۱۳۶۱ حمل ۱۳۶۲

شماره دوم ، سال سوم

پوهنوا ل محمد عمر زاهدی

## بخش‌بندی جمله

در این اواخر دو نوشته دلچسپ و آموزنده پیرامون بخش‌بندی جمله در مجله خراسان نشر شد. نوشته نخست زیر نام ((نگرش کو تا هی بر تقسیم جمله از نگاه آمیزش و ساختمان)) از پوهنمل‌عین‌الدین نصر و دیگرش به نام ((نگاهی بر تقسیم جمله از نظر آمیزش با همی و ساختمان)) از پوهندوی حسین یهین میا شد. پیش از این دو نوشته نیز بخش‌بندی‌هایی صورت گرفته که به جای مناسبت چشم اندازی بر آنها خواهد رفت. پوهنمل نصر در یادداشت نخست نظر خویش را جستارگونه پنداشته و خواسته‌اند که دید دیگران نیز بازتابی بیابد.

به اساس این یاد داشت و به پاس تلاش‌های گردانندگان مجله خراسان ، خواستم چیزی در این زمینه بنویسم اما نه به این پندار که درین نوشته دید نو پیرامون تقسیم جمله ارا به گردد . زیرا این موضوع نه پدیده نواست و نه من همین اکنون دید نوی پیرامون بخشبندی جمله دارم . آنچه درین نوشته بیان می گردد جسته جسته درجا های دیگر به گونه های دیگری بیان شده است .

چون شیوه های نگرش نسبت به یک موضوع معین بنا بر دیدگاههای متفاوت و یکسان نیست پس نباید به پندار در یافت نتیجه گیری همگون و بیانی های یکسان از پژوهش پیرامون یک پدیده مشخص بود . اساسهای بخشبندی جمله به اندازه گوناگون است که حتی درین نوشته گویا تا حد ایجاب بازگویی مجدد را می نماید . در بخشبندی جمله نگاه کرد های رنگارنگ مثلا شکلی (کوچک و بزرگ یک فقره پی و چند فقره پی ... ) ، معنایی ( پرسشی ، امری ، بیانی ... ) روانی ( تعجبی ، تمنایی ... ) ، ساختاری ( ساده و گسترده ... ) منطقی ( با تضاد درونی ، بدون تضاد درونی ... ) ایجابی و سلبی ( مثبت و منفی ) ، نوع فعل ( اسمی و فعلی ) ترتیب ارکان جمله ( مستقیم و مقلوب ) ، زمانی ( مطلق و مقید ) و پیوستگی ( مستقل و نامستقل ) ، وظیفه نحوی ( مکمل ، معترضه ، بدلی ، موصول ، زمانی ، نمایی ، مقایسی ... ) مورد نظر بوده است .

برخی گویند چند تا بیانیها را می بینند و اساس تقسیم بندی قرار دهند برخی دیگر گاهی بنا بر یک نگاه کرد و گاهی بنا بر نگاه کرد دیگر جمله را تقسیم نموده اند . بنا بر همین علت است که نه تنها دستور نگاران مختلف جمله را به گونه های مختلف بخش کرده اند بلکه عین دستور نویس نیز جمله را در یکجا به یک رنگ و در جای دیگر به رنگ دیگر تقسیم کرده است .

اما بیشتر این بخشبندی ها اساس دو گانه دارد حتی کسانی که بیشتر از دو گونه جمله را نام می برند ، جمله را نخست به دو گونه کلی و باز هر گونه را به چند نوع فرعی تقسیم نموده اند . به گونه مثال محمد جواد شریعت ( ۱۳۴۹ ) اساس

تقسیم خود را دو تایی قرار داده او یکجای (ص ص ۳۲۱ - ۳۶۸) جمله را به ساده و مرکب و پیوسته به آن (ص ۳۶۸) جمله را به کامل و ناقص، در جای دیگر (ص ۳۶۹) آنرا به اسمی و فعلی، در (ص ۳۷۰) به مطلق و مقید و باز به خبری و انشایی، در صفحه دیگر (ص ۳۷۱) تقسیم دو گانه مستقیم و مقلوب را پیشکش می‌دارد. مزید بر این در (ص ص ۱۸ - ۲۱) از شش گونه جمله و در (ص ۳۷۱) از سه گونه دیگر نام می‌برد. ناظمی (۱۳۴۷: ۶۹ - ۷۰)، نیز دسته بندی دو - گانه کامل و ناقص، مستقیم و مقلوب را بیان می‌کند ذوالنور (۱۳۴۳: ۱۵ - ۱۷) جمله را به اسمی و فعلی، کامل و ناقص مکمل و معترضه، اخباری و انشایی، مستقیم و غیر مستقیم گروه بندی کرده است که همان تقسیم دو گانه اساس آنست.

رضا داوی جواد (۱۳۴۴: ۳۸۴) تقسیم دو تایی کامل و ناقص و یک صفحه بعد (ص ۲۸۵) تقسیم دو گانه مکمل و معترضه و (ص ۲۸۶) تقسیم دو تایی مستقیم و مقلوب را پیشکش می‌نماید. طلعت بصاری (۱۳۴۸) در یکجای (ص ۴۳۴) جمله را به ساده و مرکب اما یک صفحه بعد (ص ۴۳۵) جمله را به کامل و ناقص، معترضه و مکمل تقسیم می‌کند. به همین گونه در (ص ۴۳۲) وی از چهار نوع جمله نام می‌برد. خیا میپور (۱۳۳۸) جمله را نه نوع می‌داند. مشکور (۱۳۴۶: ص ۲۲۰) جمله را دو گونه اسمی و فعلی داند و یک صفحه بعد بنا بر نگاه کرد دیگر جمله را اخباری و انشایی می‌داند و اما در صفحه‌های (۲۲۰ - ۲۲۲) از سیزده نوع جمله نام می‌برد. در جای دیگر (ص ص ۲۴۹ - ۲۵۵) از بیست و یک نوع جمله نام می‌گیرد. همایون فرخ (۱۳۳۸ - ۹۸۳) کلام (جمله) را چهار نوع و در (ص ص ۹۹۱ - ۹۹۲) سه نوع می‌داند. پوهاند پیتا ب (۱۳۳۳: ۸۹ - ۹۳) جمله را به اسمیه و فعلیه تقسیم می‌نماید. وزین پور (۲۵۳۹: ۱۵۲ - ۱۶۳) جمله را ابتدا به کامل و ناقص، باز به اسمی و فعلی بعداً به خبری و پرسشی، امری و تعجبی و باز به ساده و مرکب تقسیم می‌نماید. خانلری (۱۳۵۱: ۱۱)، از چهار نوع جمله و در جای دیگر (بخش دوم ص ۲۷) از سه نوع ساده، مستقل و پیوسته ذکر

• می‌نماید.

قريب ( بدون تاريخ : ٨٩ ) جمله را به تام و ناقص و در ( ص ١٠٠ ) به مطلق و مقيد تقسيم ميکنند .

خليق رضوي ( ١٣٤١ : ٦٦ ) ٩ نوع جمله را نام ميگيرد در دستور زبان معا - صر دري ( ١٣٤٨ ) جمله را از لحاظ معني به چهار گونه اخباري ، امري ، تعجبي و پرسشي ) و از لحاظ ساختمان به سه نوع ( ساده ، مرکب و مختلط ) تقسيم مي نمايد . پوهاند الهام ( ١٣٤٩ : ص ١٥٤ ) جمله را از لحاظ اجزاي تشکيل دهنده سه نوع ميداند . دكتور حبيب ( ١٣٥٩ ) ابتدا جمله را به سه نوع ( خبري ، پرسشي و انگيزشي تقسيم ميکنند . اما چون در بين جمله ها يي پيدامي شود که شامل هيچ کدام اين سه نوع شده نمیتواند اين بخشبندي دو گانه را پيشنهاد مي کند . اول جمله ها ي عادي ( سه نوع جمله يي که در بالا نام گرفتند ) دوم جمله ها ي احساس آميز ( جمله ها ي که به مدد کلمه ها ي چه ، چقدر ، زينهوار ، آفرين دردا ... ساخته ميشود ) . محمد الله لطف ( ١٣٦٠ ) جمله را به ساده ( ص ٢١ - ٢٥ ) و مرکب ( ٧٥ - ٩٦ ) تقسيم ميکند و براي هر کدام انواع و اشکالي قابل است . پوهنمل نصر ( ١٣٦١ ) نيز مبناي تقسيم دو گانه جمله را پذيرفته ابتدا جمله را به ساده و گسترده و باز ساده را به با ارکان و بـسي ارکان و گسترده را به متوازن ، هسته يي و خوشه يي تقسيم نموده است . پوهنمل يمين ( ١٣٦١ ) جمله را نخست به يك فقره يي و چند فقره يي و باز گونۀ يك فقره يي رابه گوچک ( بي ارکان ) ، بزرك ( با ارکان ) و چند فقره يي رابه مرکب ، مختلط و مرکب مختلط تقسيم داشته است . هر کدام اين ساحتها ي گوچکتر يا ساده ميباشند يا گسترده که به اينصورت جمله ها يي به نامهاي جمله ساده بي ارکان يك فقره يي و جمله گسترده مرکب - مختلط چند فقره يي پيدا مي شود .

مزيد بر تقسيمات دو گانه يا چند گانه يي که در بالا ذکر شد تقسيمات ديگري نيز وجود دارد . به گونه مثال ، مدتها پيش اين نظر موجود بود که علاوه بر جمله اخباري که وضعي را تشریح و يا حقيقي را بيان مي نمايد که ضروراً ياد درست است يا نادرست جمله ها ي انشائي مانند پرسشي ، ندايي و امري نيز وجود دارند که براي بيان حقيقي بکار برده نميشوند ، بنا بر آن درستي و نادرستي اين جمله ها ثابت شده نمي

تواند. ( تقسیم جمله به چهار نوع پرسشی ، بیانی ، امری و ندایی از تقسیم بندی زبانهای یونانی و لاتینی شاید تقلید شده باشد زیرا در این زبانها چهار نوع ساختار مشخص وجود دارد ) پس از آن این فکر پیدا شد که درستی و نادرستی بسیاری جمله های بیانی ثابت شده نمی تواند . بنا بر آن این گونه جمله های بیانی حقیقی نبوده بیانی نما میباشند . در زمره جمله های بیانی به چنین جمله هایی بر می خوریم که نه حقیقتی را بیان میکنند و نه وضعی را تشریح . بنا بر این این گونه تقسیم بندی قناعت بخش نیست .

به همین گونه ، میتوان جمله های یک زبان را از دید دیگر به دو گونه تقسیم کرد .

جمله های که خود به جای عمل به کار برده می شوند . یعنی جمله های که ضرورتاً ضمانت کار کرد دارند و خود انجام یا اجرای کار هستند نه بیان کاری به گونه مثال ، هنگامی دو نفر شرط می بندند فقط گفتن اینکه من ... افغانی شرطی بندهم که فلان پهلوان بر فلان پهلوان غالب گردد ) یا این که بنا بر لغزشی که صورت گرفته پوشش خواسته می شود و گفته می شود ( من از شما به خاطر ... معذرت می خواهم ) ایجاب و قبول در مراسم نکاح یا گفتن جمله ( من ... مسما ت ... را به زنی خود قبول کردم ) جمله های بیانی نیستند زیرا درستی یا نادرستی آنها هنگام بیان جمله ثابت شده نمیتواند . و از طرف دیگر این جمله ها بیان کاری را خبر نمی دهند بلکه با گفتن این گونه جمله ها کاری صورت می پذیرد . در بسیاری موارد دیگر مانند عفو زندانیان یا مجرمین از طرف رئیس یک دولت یا حکومت ، دعوت اشخاص به محافل ، اعلان جنگ یا صلح ، نام گذاری نوزادان و جاها و موسسات ، محکوم کردن نظریات یا اعمال ... همه کارهای هستند که به واسطه سخن ( گفتار یا نگارش ) انجام می شوند . این گونه جمله ها که کاری را انجام می دهند به نام جمله های کار کرد یاد شده می توانند ( ۱۹۶۵ و Austin ) متوجه باشید که جز در مورد ایجاب و قبول در مراسم نکاح و یک یا دو مورد دیگر ، زمان

این گو نه جمله ها ، غیر گذشته است مثلاً جمله (( من از شما معذرت می خواهم )) يك جمله کار کرد است . اما اگر زمان آن به گذشته تغییر داده شود و گفته شود (( من از شما معذرت خواستم )) دیگر این جمله ، يك جمله خبری است نه يك جمله کار کرد . یعنی این جمله کاری را انجام نمی دهد بلکه را جمع به کاری خبر می دهد مشخصه دیگر این گو نه جمله ها آنست که معمولاً قید زمان را نمی پذیرد . بنا بر همین مشخصات معنایی و دستوری جمله را می توان به کار کردو غیبه کار کرد بخشبندی کرد .

جمله از يك دیدگاه دیگر نیز به دو گونه تقسیم شده است : (۱) جمله های که بالای اراده شنونده و یا خواننده تأثیر بگذارند مثلاً او را به انجام کاری یا سوق دهد یا وادار نماید .

این گونه جمله ها شامل امر ، خواهش ، پرسش ، دعوت و ... می گردند . نمونه دیگر آنست که هدف آن انگیزش اراده شنونده به کاری میباشد ، مانند جمله های بیانی ، تعجبی دعایی ، و ... ( ۳۰۲ : ۱۹۶۵ و Jespersen ) مگر تعیین رزی برای این گو نه جمله ها کار آسان نیست مثلاً هنگامی میباید بگوید ( هوا سرد است ) شاید هدف آن به صورت غیر مستقیم این باشد که وسیله گرم کننده اتاق باید تهیه شود یا برایش يك تخته کمال گرم داده شود که یقیناً مرد آن تأثیر بر اراده شنونده و دعوت آن برای انجام کاری می باشد .

چنان که در آغازین بخش این نوشته بیان شد ، بخشبندی های جمله از دیدگاه های متفاوت انجام پذیرفته و هر کدام به نوبه خود از دیدگاهی که به آن نگرین شده دارای ارج و سزاوار پذیرش است . البته در برخی موارد لغزشها و اشتباهاتی پدید آمده است یا این فهم که هر نوشته و کار پژوهشی در محدوده مرزهای معین جای داشته و بنابراین دربرگیرنده تمام جوانب پدید شده نمیتواند و به این باور که هیچ کار پژوهشی از کمبود یا ک نیست ، مخصوصاً کار پیشتانان و پیشاهنگان تحقیقات و نوشته های علمی ، هرگاه اشاره به لغزشها و نادرستیها میشود ،



باید با دید عالمانه و دانشمندانانه، اگر اساس علمی داشته باشد، به آن نگرینسته شود. و اگر بی پایه و غیر علمی باشد، باید با استدلال عالمانه رد گردد. یکی از بخش‌بندی‌های هائی که در بلا ذکر شد تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه است که تقلید از عربی دانسته شده است. اما شاید عوامل دیگری جز تقلید محض درین دسته بندی نیز تأثیر داشته اند. مثلاً در زبان‌داری در زمان ما ضمی قریب فعل معاوان (است) جز شخص سوم مفرد، معمولاً حذف می‌گردد و گفته می‌شود (کار شما خلاص شده، ایشان آمده‌اند). به همین گونه ریشه فعل (است)، جز شخص سوم مفرد در زمان حال نیز حذف می‌گردد. و گفته می‌شود (شاگردان به کار خود موفق‌اند، تو زیبا بی ۰۰۰). در شعر نیز مثلاً لهای زیاد دیده می‌شود این بیت سعدی را فقط به گونه نمونه ذکر می‌کنیم:

تو آنی که از یک مگس رنجه‌ای      که امروز سالار و سر پنجه‌ای

باید ذکر کرد در شمار ی از زبانها مانند دری، چنانکه مثال داده شد، حذف ایمن کلمه دربرخی از موارد مجاز است. در شماری از زبانهای دیگر مانند زبان عربی و روسی معادل کلمه (است)، در زمان حال حذف می‌گردد اما در زمان گذشته در ساخت جمله پدیدمی‌آید. مثلاً: در زبان عربی در زمان حال گفته می‌شود احمد فی البیت (احمد در خانه است) و در زمان گذشته گفته می‌شود احمد کان فی البیت یعنی (احمد در خانه بود) به همین گونه در زبان روسی در زمان حال گفته می‌شود xemy genm (من محصل بودم) در شماری از زبانهای دیگر مانند زبان بلک فت

یک زبان‌هندی - امریکایی، معادل این کلمه هیچ وجود ندارد.

از زبانهای که معادل این کلمه به گونه وجود دارد، معمولاً برای مفهوم زمان و شخص بکار برده می‌شود. در زبان دری هم حال چنین است یعنی فقط مفاهیم زمان و شخص را نشان می‌دهد. مثلاً چون شکل سوم فعل در زبان انگلیسی قادر به بیان زمان و شخص نیست بنا بر آن یک فعل معاوان به آن همیشه باید به کار رود. مثلاً

در زبان دری کلمه ( نوشته ) نه شخص را نشان میدهد و نه زمان را • بنا بر آن شخص و زمان را شکل کلمه ( است ) می‌نمایاند مثلا درین جمله ها

این سینای بلخی کتا بهای زیادی نوشته بود •  
 رهنورد زریاب داستا نهای زیادی نوشته است •

این ملحوظات و شمارهای دیگر ، عده‌یی از زبان‌شناسان و دستور نویسندگان به این پندار وا داشتند که معادل کلمه ( است ) را فعل نپندارند و فقط موقوف فعل معاون را به آن قایل گردند به اساس این پندارها و کار کرده‌های این فعل می‌توان جمله ( احمد درخانه است ) را جمله اسمیه نامید . بنابراین تقسیم جمله را در زبان دری به اسمیه و فعلیه نمیتوان تقلید محض از عربی و بدون ارتباط به ساختن زبان دری دانست • مگر در مورد بیان درست این مطلب اشتباهاتی رخ داده است • مثلاً مشکور ( ۱۳۴۶ : ۲۲۰ ) در مورد جمله فعلی میگوید ( آنست که مرکب از فعل ، فاعل ، مفعول باشد ، به عبارات دیگر لفظ رابطه ( است )) در آن نباشد ) • مسلماً این جمله ها ، چنانکه به آسانی دیده می‌شود ، یک مفهوم را ادا نمیکند ، زیرا جمله اول تنها شامل جمله‌های دارای فعل متعدی می‌گردد و بنا بر آن جمله ( آوا خندید ) جمله فعلی نیست • از لحاظ عبارات دو جمله‌های فعلی همه جمله‌های بدون کلمه ( است ) می‌باشند و بنا بر آن جمله ( مولانا ها تقی اشعار غنایی زیادی نوشته است ) جمله اسمیه است نه فعلی •

یکی دیگر از بخشبندی‌های بی‌کی صورت گرفته است و در اینجا فقط نام گرفته شد بخشبندی جمله به ساده و مرکب از لحاظ درجه پیچیدگی ساختن است • جمله مرکب به نوبه‌اش یا از نوع متوازن است یا از قسم غیر متوازن ، جمله مرکب متوازن که به نام جمله مرکب معروف گردیده است از لحاظ چگونگی توزیع ، جانشین هر یک از اجزاء تشکیل دهنده‌اش شده می‌تواند اما جمله مرکب نامتوازن جانشین بخش مستقل خود شده می‌تواند پس •

در جمله‌های مرکب متوازن فقره‌ها اهمیت مساوی دارند و به واسطه پیوست سازها چنان به هم پیوست می‌گردند که هیچکدام به دیگری وابستگی نحوی ندارند •

به عبارت دیگر در جمله مرکب متوازن جمله های خورد تر با وجودی که جزء ساقه ختمان بزرگتر یعنی جمله مرکب می باشد، بازمی موقف جمله بودن خود را حفظ می کند در جمله های مرکب نامتوازن فقره ها اهمیت برابر ندارند دراین گو نه جمله های مرکب یک یا چند فقره به واسطه وابسته سازها چنان به یک یا چند فقره مستقل پیوند می گردند که به آن وابستگی نحوی پیدا میکنند. فقره های وابسته در جمله های مرکب نامتوازن یا وابستگی درونی دارند یا وابستگی بیرونی. مثلاً فقره های وصفی که همیشه جزء عبارت اسمی فقره می باشند را بطه و وابستگی درونی دارند زیرا در درون ساقه ختمان فقره جایگزین میگردند و فقره های تابع برای بیان شرط، علت، ... با فقره مستقل وابستگی بیرونی دارند یعنی در داخل فقره نمی باشند.

بخشبندی جمله به ساده و مرکب، بخشبندی جمله به هسته یی و خوشه یی و بخشبندی جمله به ساده، مرکب و مختلط بهمان اندازه با پایه و علمی است که بخشبندی جمله به ساده و گسترده یا بخشبندی جمله به یک فقره یی یا چند فقره یی می باشد. البته برخی ازین بخشبندی هانسبت به برخی دیگر وضاحت بیشتری دارند. مثلاً در یک جای جمله به ساده و گسترده تقسیم گردیده که جمله ساده یا با ارکان است یا بی ارکان. جمله گسترده به نوبه اش، به سه گونه فرعی متوازن، هسته یی و خوشه یی تقسیم شده است. چون درین بخشبندی هیچگونه توضیح و تشریحی داده نشده است، پیرامون فهم آن خواننده دچار دشواری و شاید سردرگمی گردد. به همین گونه اصطلاحاتی که به کار برده شده تا اندازه مبهم و مغشوش کننده اند. مثلاً اگر کلمه (( ارکان )) دربرگیرنده نهاد و گزاره هر دو باشد. در این روش و بیان مسلماً تضاد درونی موجود است زیرا به صورت غیر مستقیم چون مفهوم می بیان می گردد که این ساختار زبانی با نهاد و گزاره بدون نهاد و گزاره می باشد. از طرف دیگر این موضوع مفهوم است که هر جمله ازهر نوعی که باشد نهاد و گزاره دارد پس ذکر جمله با ارکان مناسب ندارد نکته دیگری که فهم درست آن دشوار است تقسیم جمله گسترده به متوازن، هسته یی و خوشه یی میباشد.

به نظر من درین دسته بندی اصطلاحات بدون عطف توجه دقیق به مفهوم آنها در آمیخته شده اند - اگر من درست فهمیده باشم ، جمله هسته یی ، طور ی که رضا - باطنی آنرا بیان می کند ، از یک بند آزاد ( هسته ) و چند بند ناآزاد ( وابسته ) متشکل است از طرف دیگر جمله خوشه یی متشکل از جمله های هسته یی است که به واسطه پیوست سازها به هم پیوند می گردند و در حقیقت جمله متوازی پیدا می شود که هر یک از اجزاء تشکیل دهنده اش یک جمله مرکب نامتوازن می باشد ، جمله خوشه یی از لحاظ مفهوم معادل جمله مرکب متوازن و جمله هسته یی معادل جمله مختلط است . اما معلوم نیست که در دسته بندی جمله های گسترده به متوازن ، هسته یی و خوشه یی اصطلاح متوازن به چی مفهومی بکار برده شده است بنابراین این دسته بندی خواننده را تا اندازه زیادی در رتاریکی می گذارد .

در بخش بندی دیگری پس از ابراز نظرهایی پیرامون تقسیمات پیشین ، جمله به یک فقره یی و چند فقره یی دسته بندی شده است . جمله یک فقره یی یا کو چک ( بی ارکان ) یا بزرگ ( با ارکان ) می باشد که هر کدام یا ساده است یا گسترده . جمله چند فقره یی را به سه گونه مرکب ، مختلط و مرکب - مختلط تقسیم کرده اند .

هریک یا ساده است یا گسترده برخی از اصطلاحات مستعمل درین نوشته نیز ایجاد نگرانی و ابهام می نمایند . مثلاً جمله های یک فقره یی به کو چک ( بی - ارکان ) یعنی بدون نهاد و گزاره و بزرگ ( با ارکان ) یعنی دارای نهاد و گزاره بخش گردیده اند . درین نوع توضیح و نام گذاری تضاد درونی موجود است . زیرا هنگامی که از جمله یا فقره نام گرفته شود معمولاً خواننده و شنونده از آن مفهوم ساختمان زبانی می گیرد که دست کم یک نهاد و یک گزاره داشته باشد چگونه می توان گفت که این ساختمان دارای نهاد و گزاره بدون نهاد و گزاره میباشد ؟ برای اینکه از پیچیدگی و تضاد درونی اصطلاحات رهای یابیم بهتر است بیان و توضیح ما از مطلب به گونه روان تر و روشن تر باشد .

با وجودی که بین دانشمندان نحو و دستور زبان توافق همگانی برسر گونه های جمله وجود ندارد ، اما در باره اینکه تسلسلی از کلمه ها در یک زبان معین جمله پنداشته می شود یا نه ، شاید همه همدید باشند ، اما آنچه در یکجا جمله پنداشته میشود

در جای دیگر جمله نیست • مثلا ( او چه گفت ؟ ) يك جمله است اما همین وا حد در ( من نفهمیدم او چه گفت ) جمله نیست • بلکه جزئی از يك جمله است یا اینکه : ( بهار و همه چیز بهاری زیباست ) جمله است ولی همین جمله در ( همایون چنین می‌اندیشد که بهار و همه چیز بهاری زیباست ) جمله پنداشته نمیشود • مزید براین بر سر اینکه ساختنهای ما نند : بلی خوب ، دید بسیار دانشمندان ، آدم نادان و پر رو ... جمله هستند یا نه دیده‌همه یکسان نیست •

برای اینکه بالای ساختنهای ازین قبیل حکمی صادر نماییم و بر آنها نامی بگذاریم باید بین کلام و جمله فرق بگذاریم زیرا بین این دو معادلت يك به يك وجود ندارد • گاهی کلام ، جمله است و گاهی يك کلمه یا يك عبارت را مقادری از سخن دانسته‌اند که گویند • هم پیش و هم پس از آن مکث نماید • این خود ایجاب می‌نماید که بین اکمال دستوری يك وا حد زبانی مانند جمله و بین اکمال کلام و قرینه فرق گذاشته شود • مثلا عبارت ( يك دقیقه ) از دید دستوران جمله کامل نیست •

اما همین عبارات در بسیار مواضع و مواضع با وجود یک جمله کامل نیست مفهوم می‌کامل را بیان می‌کند • این نکته آنگاه در وضاحت دارد که ایجاب آوردن شواهد و تشریح بیشتر را نمی‌نماید •

در تمام فعالیت‌های زبانی، چه در گفتار و چه در نگارش ، سه مشخصه متناهی وجود دارد که هم در تحلیل و توضیح مسایلی بانی و هم در تشریح و گروه بندی واحد های زبانی باید در نظر گرفته شود اینها عبارتند از بیان ( expression ) باز داشت ( suppression ) و برداشت ( impression ) بیان باز گو بی صریح و آشکار گوینده از يك مفهوم است • باز داشت چیز است که گوینده نظر به دلایل زبانی ، منطقی و روانی صریحاً اظهار نمینماید با آن که میتواند آن چیز را بیان دارد • برداشت مفهوم کلی است که شنونده از مجموعه آن چیزی بازگو و باز داشت می‌شود می‌گیرد و کار می‌نماید در نوشته‌ها و گفتار های عادی مقدار زیاد از آن چیزی امکان گفتن آن موجود است حذف میگردد • مثلا در غرفه فروش تکت سینما ، خریدار تکت مفهوم لا می‌گوید ( سه تکت پانزده بی ) منطق موقعیت و وضع ، مفهوم جمله کامل را میرساند •

به همین گونه ساختمان‌ها (یک‌کباب، یک‌چای‌سبز دیگه) که مرسوم لا در دستوران گفته می‌شود مرسوم کامل‌را می‌رساند اگر چه از دید ظاهر دستوری جمله‌های کامل نیستند. در گفته‌های کوتاه و موجز و شعارها معمولاً بخش‌هایی از جمله دستوری کامل، مخصوصاً فعل حذف می‌گردد تا هم از لحاظ مؤثریت نیرومندتر گردند و هم سپردنشان به حافظه آسان‌تر شود مثلاً در این‌ها (یک نفر یک رای، هر چه بیشتر بهتر، از هر کس به اندازه استعدادش و به هر کس به اندازه کارش، حساب به مثقال، بخشش به خروار، بیکاری، بدکاری ۰۰۰) یا درین بیت مولانا ی بلخی

هر که او بیدار تر پر درد تر هر که او آگاه تر رخ زرد تر

فکر میکنم خواننده محترم با من هم دید باشد که این گفته‌ها مرسوم کامل و صریح را می‌رسانند اگر چه ظاهراً جمله‌های کامل دستوری نیستند. با این بیان کوتاه پیرامون فرقی بین کلام و جمله سه‌مشخصه‌متما یز کردار زبانی که به نام بیان، باز داشت و بر داشت مسمی گردید بر می‌گرددیم به بخش بندی جمله.

مزید بر بخش بندی‌هایی که بیان شد یک بخش بندی دیگر هم وجود دارد که پیروان دستور گزارشی به آن باور دارند و از آن پیروی مینمایند. این روش، زبان را در عملکرد مطالعه میکند و به جنبه ابتکاری و ابداعی گویندگان اهمیت زیاد قایل است. این روش با در نظر داشت سه‌مشخصه کردار زبانی، جمله را به اساسی و گزارش یافته دسته بندی مینماید.

شمار جمله‌های اساسی در هر زبان معین و محدود است که به اثر افزایش، کاهش، ترکیب، اختلاط، الحاق، انتظام مجدد و... در جمله‌های اساسی تعداد نامحدود جمله حاصل می‌شود. جمله‌هایی به اینگونه به دست آمده را جمله‌های گزارش یافته نامند.

نوعیت جمله اساسی بستگی نزدیک به نوعیت فعلی دارد که جزء گزاره می‌باشد. جمله اساسی آنست که با حذف جزئی از آن جمله جزء قابل قبول گردد. به اساس این بخش بندی جمله‌های منفی، پرسشی، امری، تمنا یی، مجهول، شرطی، مرکب و مختلط همه جمله‌های گزارش یافته‌اند. پیروان این مکتب به هر جمله یک رساخت و یک ژرف ساخت قایلند که رابطه این دو به وسیله قواعد گزارشی بر قرار میگردد.

رو ساخت گونه بیان و ژرف ساخت معنی را افاده می‌کند. رو ساخت و ژرف ساخت در برخی از موارد معادلت ساختاری دارند و در موارد دیگر از هم بسیار متفاوت اند. پیروان این مکتب به طور مثال، به این نظر اند که رو ساخت (هر قدر بیشتر بهتر) در معنی معادل جمله (هر قدر ارزشی مورد نظر بیشتر باشد بهتر است) میباشد با حذف بخش‌های ازین جمله، روساخت (هر قدر بیشتر، بهتر) حاصل شده است. گاهی حذف سبب ایجاد رو ساختها می‌گردد که بیش ازیک تعبیر دارند. مثلا رو ساخت (چه هوایی!) در معنی معادل این دو جمله است (این چه هوای گواراست! این چه هوای ناگوار است!) ازین دو جمله نهاد (کلمه این) صفت (گوارا و ناگوار) و فعل (است) حذف گردیده و در نتیجه روساخت واحدی که بیش ازیک تعبیر دارد به میان آمده است. بنابراین تعبیر این گونه رو ساختها در ژرف ساخت با جمله‌های کامل دستوری ارتباط دارند. هرگاه دستور زبان به چنین اندیشه اعتبار ندهد عبارت (هر قدر بیشتر، بهتر) را به هیچ وجه جمله نامگذارده نمی‌توانیم. فقط به همین خاطر است که رو ساختهای معروف به جمله‌های تک واژه‌یی را نمیتوان همیشه از نوع جمله‌های ساده یا یک فقره‌یی دانست زیرا نوعیت آنها مربوط به نوعیت جمله‌یی میگردد که حذف گردیده است به طور مثال کلمه (خوب) را مطالعه می‌کنیم این کلمه در پاسخ پرسش (چه طور هستید؟) از ژرف ساخت (من خوبستم) که یک جمله یک فقره‌یی یاساده است نمایندگی میکند. ولی همین کلمه به پاسخ جمله (اگر به کتابخانه می‌روید و برای شما تکلیف نمی‌شود، این کتاب را هم ببرید) به هیچ وجه ازیک جمله ساده نمایندگی نمیکند، پس جمله را به کوچک (بی ارکان) و بزرگ (با ارکان) دسته بندی کردن اساس استوار ندارد. همچنان جمله را به ساده و گسترده تقسیم کردن چندان مناسب نیست زیرا هر جمله دارای عناصر اختیاری و اجباری است و افزایش عناصر اختیاری به جمله آنرا گسترش میدهد. مثلا میتوانیم به جمله (یما هر روز به مکتب میرود) قیودی بیفزاییم و بگویم (یما هر روز به شوق و علاقه زیاد دوان دوان به مکتب میرود). افزایش این چند کلمه به این جمله نه معنای اساسی و نه ساخت جمله را تغییر میدهد

بنا بر آن هیچ مناسبت ندارد که در سطح تقسیم جمله از ساده و گسترده نام گرفت  
و مخصوصاً جمله را به ساده و گسترده تقسیم کرد .  
نتیجه :

به تقسیم جمله از دیدگاههای مختلف چنان که در نوشته ها انعکاس یافته  
است ، نگاهی گذرا انداختیم و بر شمردیم که جمله به اساس شیوه های متفاوت  
نگرش به گونه گونه رنگ بخش شده است که هر کدام از دیدگان مشخص  
نویسند درست معلوم میشود . اما چنین به نظر می آید که بخش بندی آخری  
بنابر این که جامع تر است ، بنابر این که هم صورت بیان و هم معنی را در بر می  
گیرد ، بنا بر این که در برگیرنده مشخصات بازگویی ، بازداشت و برداشت میباشد و  
بنابر این که جمله را به رابطه کلام توضیح مینماید نسبت به تقسیم بندی های دیگر  
شایسته تر و ارجح تر باشد .

مآخذ :

- الهام ، محمد رحیم روشی جدید در تحقیق دستور زبان دری . کابل : پوهنځی زبان  
و ادبیات ۱۳۴۹ .  
باطنی ، محمد رضا ، توصیف ساختمان دستور زبان فارسی ، تهران : موسسه  
چاپ و انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۸ .  
بصاری ، طلعت ، دستور زبان فارسی . تهران : کتاخانه طهوری ، چاپ دوم  
۱۳۴۸ .  
بیناب ، عبدالحق . دستور زبان فارسی . کابل : پوهنځی زبان و ادبیات ۱۳۳۳ .  
جواد ، رضا دایی . دستور زبان فارسی و راهنمای تجزیه و ترکیب . اصفهان :  
کتا بفروشی مشعل چاپ سوم ۱۳۴۴ .  
حبیب ، اسد الله . ( انواع جمله ) عرفان ، شماره هشت ( ۱۳۵۹ ) ص  
۲۶ - ۳۱ .  
خانلری ، پرویز نائل . دستور زبان فارسی . روش نو . تهران : شرکت سهامی



- طبع و نشر کتاب های درسی • ایران : ۱۳۵۱ •
- خلیق رضوی ، سید محسن • دانش افزا • چاپ چهر ۱۳۴۱ •
- خیام پور ، ع • دستور زبان فارسی • تبریز : چاپخانه شفق ، ۱۳۳۸ •
- ذوالنور ، ر • دستور پارسی در صرف و نحو و املا ی فارسی • تهران : چاپخانه درخشا ن ۱۳۴۳ •
- شر یعت ، محمد جواد • دستور زبان فارسی ، اصفها ن : موسسه انتشارات مشعل ، ۱۳۴۹ •
- قریب • عبدالعظیم و دیگران • دستور زبان فارسی برای سال سوم و چهارم دبیر ستانها • تهران : کتابخانه گزی بدو ن تاریخ •
- لطف ، محمد الله • دستور زبان دری : نحو • کابل : ریاست تالیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه ، ۱۳۶۰ •
- مشکور ، محمد جواد • دستور نامه د صرف و نحو زبان پارسی ، تهران : موسسه مطبوعاتی شرق ۱۳۴۶ •
- ناظمی ، حسن ، دستور نو یا رهنمای تجزیه و ترکیب جمله های نو • تهران : موسسه و مطبوعاتی شرق ، ۱۳۴۷ •
- نصر • عین الدین • (( نگرش کوتا هی بر تقسیم جمله از نگاه آمیزش و ساختمان )) خراسان • شماره ۲ ( حمل و جوزا - ۱۳۶۱ ) صص ۱۷۴ - ۱۷۷ •
- دستور زبان معاصر دری • کابل : یوهنخی زبان و ادبیات ۱۳۴۸ •
- وزین پور ، نادر • دستور زبان فارسی • انتشارات طوس ، خرداد ماه ۲۵۳۶ •
- همایون فرخ ، عبدالرحیم • دستور جامع زبان تهران : مطبوعات علی اکبر علمی چاپ دو م ۱۳۳۸ •
- یهین ، حسین (( نگاهی بر تقسیم جمله از نظر آمیزش با همی و ساختمان )) خراسان شماره ۴ ( میزبان - قوس ۱۳۶۱ ) صص ۷۱ - ۷۸ •
- Austin, I.L.: How to Do Things with worlds.  
New York oxford univerity press 1965.  
Jespersen. Otto The philosophy of Gramar.  
New York: W.W. North and company. Inc. 1965.

# طرحی در زمینه ادبیات کودکان و نوجوانان

## ادبیات شفاهی

قصه و افسانه

- ۴ -

دربخش بیشتر همگو نیما ، نا همگو نیما و ویژه گپهای سرود ها و ترانه های عا-  
میانه را بر شمرده ایم و نشان دادیم که چه نوع سرود ها و ترانه ها یی باید از گنجینه  
غنی ادبیات عامیانه برای کودکان و نوجوانان بر گزیده شود . خصوصیت های  
سرود ها و ترانه های عامیانه ویژه کودکان و نوجوانان چیست و کار سامان بخشیدن  
آن در محدوده و گستره ادبیات خاص کودکان و نوجوانان چگونه باید تحقق بیابد .  
اکنون به همان گونه مینگریم که داستانها ، قصه ها و افسانه های عامیانه چسبه  
ویژه گپهایی دارند و کدام نوع داستانها ، قصه ها و افسانه ها با در نظر گرفتن عینیتهای  
زنده گی کنونی ، برای کودکان و نوجوانان سود مند است . در بنیاد پندیری و  
شکل بخشی چنین کاری چه معیار هایی می تواند ، موثر باشد و برخی از گپهای دیگر  
که بر شمرده خواهیم آمد .

### گونه های داستانها، قصه ها و افسانه ها

ما در اینجا وارد تحلیل تاریخی مسأله نمی شویم و نمیخواهیم که گونه های داستانها، قصه ها و افسانه های عامیانه را از رهگذر سیر تاریخی آن بررسی نماییم. یا تحقیقات مبتنی بر پرداخت های تیوریک دوسده پسون در زمینه ارزش های ویژه داستانها، قصه ها و افسانه های عامیانه را بپجوییم، بل میخواهیم تنها از رهگذر پیوند داستانها، قصه ها و افسانه های عامیانه بازنده های کودکان و نوجوانان موضوع های را مطرح سازیم. باری پیوسته به همین سخن نخست گونه های داستانها، قصه ها و افسانه ها را میسر داریم، سپس اسلوب گزینش داستانها و افسانه ها را برای کودکان و نوجوانان مشخص میسازیم. داستانها و افسانه های یدری را میتوان نخست در دوره بخش کرد:

۱ - داستانها و افسانه های نوشته شده.

۲ - قصه ها و افسانه های نوشته نشده.

داستانها و افسانه های نوشته شده دری را از نگاه این که آیا واقعاً رنـگ و بوی قصه ها و افسانه های عامیانه را دارند یا نه گونیهایی از همین رهگذر در آنها دیده میشود، گاهگاهی به بحث و بررسی گرفته اند. در ایران و تاجیکستان اتحاد شوروی بحث هایی - هر چند ناکافی - در زمینه وجود داشته است، اما بادر نظر گرفتن همه آنها بحثها و بررسیها از یکسو، و تحلیل و ارزیابی ذات و سرشت اصلی اینگونه داستانها، قصه ها و افسانه ها از سوی دیگر، میتوان به پیامدهای زیر رسید.

الف - نفوذ و راهیابی اندیشه آرمان، پندار، باور، آیین و سنت توده در اینگونه داستانها از یکسو، و توده پسندیدن آنها از سوی دیگر، کاملاً روشن و بدیهی است.

ب - شیوه های پرداخت و افسانه ها هستیابی و شکلپذیری ویژگیهای آرمانی و پنداری متن و محتوای اینگونه داستانها و افسانه ها خود اصل و معیاری است که میتوان عامیانه بودن آنها را پذیرفت. اگر چه بر خیز این داستانها

و قصه ها در روزگار ن پیشین تا در بارها و محافل خواص راه بسته سر گر می فرادستان کا مجوی و عشرت طلب را درشبان و روزان دراز فراهم آورد ه است ، ولی از قوت مرد مغواهی و توده پسندی آنها نیز هیچگاه کاسته نشده است و همین خود برها نیست بر اصلت عامیانه گیچین داستا نها و افسانه ها .

ج - اصلت عامیانه گی برخی از این داستا نها و افسانه ها ( منشور یا منظوم ) راهی را میگشاید که ما بتوانیم به گزینشها یی پردازیم . گزینشها یی برای بچه ها ، بچه ها یی که آموزش خلاق آنها در بخش ادبیات عامیانه مطرح است باری نمیخواهم درینجا به اثبات طرح خود پیر دازم ، چرا که تطویل کلام را بار میاورد . و اما مطمئن هستیم که چنین گزینشی ممکن و مووجه است و همزمان با گامهای دیگر در ساحه غنا بخشی ادبیات کودگان و نوجوانان گامی موثر به شمار میرود . ( بعد تر در باره موثریت این گام در همین نوشته گپها یی خواهیم داشت )

داستا نها و افسانه های عامیانه نوشته شده در ی که از رهگذر غنای خود بار ورتو از ادبیات عامیانه نوشته شده سیر ملل است از نگاه پیدایی و شکلپذیری بیش در درازای کم از کم دو هزار سال مسیرگونه گونی و شگفتی انگیز داشته است : گامی برخی از این داستا نها از سر چشمه های فرهنگ ملی و میهنی بر خاسته بنیاد پذیرفته است ، گامی هم از مناسبات و سرچشمه های فرهنگ های گوناگون و درهم آمیخته جهانی و با زهر دو گونه داستا نها و افسانه ها به گونه اصلی و نخستین خود نمانده با اندیشه ها و پندارهای مردم و تاثیرات بر خاسته از رویداد های سیاسی ، اجتماعی و فرهنگی در مقیاس ملی و جهانی به کاهش ها و افزایش های ویژه یی اندر شده است . برای این که از خصوصیتها ی کلی همچو داستا نها آگاهی یابیم ، نخست بخشبندی محقق گرانمایه داکتر محمد جعفر محبوب را پذیرفته هشت ویژه گی بر شمرده وی را در این زمینه نقل می نمایم باری هدف ما از نقل بخشبندی داکتر محبوب این است که حدود و حوزه کار اختصاصی و نحوه گزینش این گونه داستا نها را در پیوند با ادبیات کودگان و نوجوانان مشخص گردانیم و نشان بدهیم که از کدام نوع

این داستا نها و افسا نه ها میتوا ن برا ی بچه ها ، مجمو عه ها یی فراهم آورد .  
بخشبنبد ی و تحلیل داکتر معجوب بدین گونه است :

(( ۱ - داستا نهایی که صرفاً زادهٔ تخیل داستا نسرا یا ن است و هیچگو نه اصل و ریشهٔ تاریخی ندارد . مانند امیر ارسلان، ملک بهمن ، بدیع الملک ، نوش آفرین و گو- هر تاج .

۲ - داستا نها یی که ریشه تاریخی یا حماسی دارد ، اما به مرور ایام پیرایه ها بر آن بسته شده رنگ تاریخی خود را ازدست داده است مانند رموز حمزه ، اسکندر نامه و رستم نامه .

۳ - داستا نها یی که قهر ما نا ن آن بزرها ن دین هستند . اینگو نه داستا نها حاوی سر گذشتها ی افسا نه آمیز خاندان رسالت و کوشش آنها در راه اشاعه و ترویج دین مبین اسلام است . نمو نه بارز اینگو نه داستا نها خاور نامه است که قهر- ما ن آن امیر المو منین علی ( رض ) است .

۴ - داستا نها یی که در اصل بر روی حوادث تاریخی دور میزند و نو یسند هگان به مقتضای تعصب دینی شاخ و برگ می بداند افزوده و دلیری قهرمانان را بیش از آنچه بود جلوه داده است ، مانند مختار نامه که ...

۵ - قسمت دیگر از این گو نه داستا نها، سر گذشتها یی است که جنبه عاشقانه یا جنبه های دیگر دارد . زمینه اصلی این داستا نها علاوه بر عشق عبار تست از : نیکو کاری و احسان ، انتقاد اجتماعی ، بیان اثبات بعضی اصول اخلاقی و جلوگیری از مفاسد . گاه منظور نویسنده صرفاً بیان سر گذشت و مشغول کردن خواننده است .

بعضی از این گو نه کتا بها ، با اندک تغییر و تبدیلی از روی کتا بها ی قدیم، مانند الف لیله و سند باد نامه و نظایر آن نگاشته شده است .

برای مثال از این گونه کتا بها میتوا ن هفت پیکر بهرام گور ( تحریر منشور داستا نها ی نظامی و داستا نها ی حاتم طایی و دختر برزخ بارزگان و چهار درویش و سلیم جواهری و ده و مختار و مکر زنان و دیگر کتا بها را نام برد .

۶ - گاه نیز اتفاق می افتد که جانوران باز یگر صحنه های داستان قرار می گیرند . نام قصه های چهل طوطی و خاله سوسکه و آقا موشه و موش و گر به راهمه شنیده اند .

۷ - بعضی اوقات نیز حدیث یا روایتی دینی منشأ داستانی قرار میگیرد . کتات مختصر عاق والدین و بعضی کتا بهای دیگر نمونه این گونه داستانهاست .

۸ - در میان داستانهای عامیانه گاه به آثار بزرگان و دانشمندان نیز بر میخوریم . مثنویهای کوتاه شیخ بهایی موسوم به (( نان و حلوا )) و (( شیر و شکر )) در میان این گونه داستانها طبع شده و انتشار یافته است . (۱)

از هشت شماره داستانهای بر شمرده داکتر محجوب که عمدتاً خاستگاه دینی و مذهبی دارند و بیشتر در زیر نفوذ و سیطره شکر دهای فکری و باور مندی برخاسته از دین و آیین پدید آمده اند، میتوان شماره های دو و پنجم و ششم آنرا در نظر گرفت و از برخی داستانهای خوب آن مانند اسکندرنامه ، سند بادنامه ، چهل طوطی و نظایران بهره هایی جست . و اما سخن در همین محدود و یاد راین بخشبندی به پایان نمیرسد . شایسته مینماید که دو نکته دیگر را براین بخشبندی بیفزایم اگر چه داکتر محجوب در یک مقاله دیگر خود به نام (( مطالعه در داستانهای عامیانه فارسی )) \* اشاره هایی در این باره نموده است ، ولی آنچه که تأکید و باور بیشتر ما را در پیوند با ادبیات کودک و نوجوانان بر می انگیزد ، این است که :

۱- داستانهای عامیانه پیش از اسلام که یاب به گونه مستقل مانند (( هزارافسانك )) ، (( خدای نامك )) یا (( ختای نامك )) و نظایر اینها یاب به گونه غیر مستقل ( جزء کتابها و رسایل دیگر ) پدید آمده گاهی کامل و گاهی ناقص تا روزگار ما رسیده است . افزون بر این ، بخش های اساطیری و داستانی شاهنامه همیشه مانند گار فردوسی که خود بر گرفته از داستانها و داشته های معنوی و مردمی پیش از اسلام است و

(۱) داکتر محمد جعفر محجوب ، ((داستانهای عامیانه فارسی )) ، سخن ، دوره دهم

شماره یکم، تهران : ۱۳۳۸ ، صص ۶۶- ۶۷ .

\* دیده شود : مجله دانشکده ادبیات ، شماره دوم ، سال دهم ، تهران : ۱۳۴۱ .

نگین در خشنده چنین گنجینه بی به شمار میرود و میتواند به حیث سر شار ترین و گرانبها ترین منابع داستانی و داستانی‌های عامیانه دری به شمار آید ، باید مورد نگرش آگاهانه قرار گیرد . چنان که در روزگاری ، نویسنده و محقق ایرانی احسان- یارشاطر از داستانی منظوم شاهنامه فردوسی ، مجموعه بی را به نام (( داستان های کهن ایرانی )) برای نو جوانان فراهم آورده بود که از رهگذر ارز شمندی داستانی های تاریخی به ویژه از نگاه آموزش خلاقانه تاریخ این دیار برای نو جوانان بی بدیل بود . بنا بر این ، بسی شایسته مینماید که هنگام تدارک و بنا سازی ادبیات کودکانه و نو جوانان از منابع داستانی پیش از اسلام ، بهره های لازم و بایسته را در نظر داشته باشیم . و از سر چشمه هایی که یاد نمودیم برای کودکان و نو جوانان خود بنای کاخهای را طرح و ایجاد نماییم که نه تنها یاد تاریخ شایسته و دیرین سال میهن مان زنده بماند ، بل شایسته می و بلند پایه می آن نیز افزوده گردد و کودکان ما از همان نخستین دوران بلوغ و تفکر خود با خواندن همچو داستانی بی به ذهنیتی برسند و آگاهی داشته باشند که خواست زمانه و التزام راستین و صادقانه است .

۲- داستانی عامیانه دیگری که خود به گونه ضمنی شامل بخشبندی هشت گانه داکتر محبوب میگردد ، ولی به صورت روشن و مشخص در چهار چوب آن بخشبندی نیامده یا نام گرفته نشده است ، میتوان از بهترین و ارزنده ترین منابع داستانی برای کودکان و نو جوانان به شماره رود . داستانی عامیانه دری مورد نظر ما نند « سمک عیار » ، « دارا بنامه » ، « ابومسلم نامه » ، « رستم نامه » و امثال آن . از پر فیض ترین آفریده های بیست که گزینش های آگاهانه بی از آنها نه تنها غنای فکری کودکان و نو جوانان را سبب میگردد ، بل بر غنای زبانی و فرهنگی آنان نیز می افزاید . همچنان که باری دیگر که رگه های از اصول و اسلوب کلی داستانی یا حکایتی را در خود نهفته دارند ، میتوانند به عنوان خوبترین منابع داستانی کودکان و نو جوانان شناخته شوند . این گونه کتابها ( کلیله و دمنه ، مرزبان نامه ، قابوسنامه و ... ) از راهها و روشهای ویژه آموزشی و اندیشه بخشی چنان در سر

شار اند که میشود تا هنگام پایه یابی، بنا پذیری و ساخت بالنسبه کامل ادبیات معاصر ویژه کودک و نوجوانان در کشور، از آنها سود و بهره فراوان جست و تداوم تاریخی مسأله ادبیات کودکان و نوجوانان را به گونه ای حفظ و ایجاد نمود و از حقارتی که خود از دیر اندیشی و دیر آگاهی ما بر میخیزد، رهایی یافت. این که چگونه، با کدام شیوه و چگونگی معیاری میتوان چنین کارهایی را به سر رساند، پساً نتر بحث خواهیم کرد.

و اما، قصه ها و افسانه های نوشته نشده یا قصه ها و افسانه های شفاهی که در چند دهه پسین هم در خاور و هم در باختر بسی بحث بر انگیز بوده است و نیز بحث و بررسی آن برای کسانی در مقیاسی جهانی افتخار و شایسته گمی راستین به بار آورده برای کسانی هم وسیله نان و خورش گردیده است، جوانب گوناگون و شگفتی انگیزی دارد. ما در اینجا همان سان که پیشتر نیز یاد کردیم، تنها سعی پیوند ویژه و ناگسستنی قصه و افسانه را با خواست و آرمان کودک و نوجوان از یکسو و مشخص گردانیدن آموزش آنان در محدوده و گستره قصه و افسانه از سوی دیگر، مطرح میسازیم. نخست قصه ها و افسانه ها را یک بخشبندی کلی موضوعی مینماییم. باید بیفزاییم که شاید این بخشبندی «موضوعی» دقیق و درست نباشد، چرا که ما تا هنوز قصه ها و افسانه های شفاهی خود را به تمامت گرد نیآورده، دقیقاً ارزشیابی و رده بندی ننموده ایم و توانایی آنرا هم نیافته ایم که کم از کم یک طرح علمی و منظم را به وجود بیاوریم و بر اساس آن کار منظم گرد آوریم و بخشبندی را آغاز کنیم. به سخن دیگر، همه کارهای ما در این ساحت تا هنوز هم ناسامان، پراکنده و غیر علمی بوده است، بگذریم.

نگارنده این سطور در مدت ده سال اخیر توانسته است که بیشتر از هفتصد قصه و افسانه را ثبت و فراهم آورد، و لیسئ متناسفانه نتوانسته است که بیشتر از ده نای آنرا تنظیم و به نشر سپارد، مگر یک خوشبختی داشته است، که خاکه همه آنها را یک بار بخواند. بخشبندی موضوعی کتونی نیز بر همان اساس صورت میپذیرد و امیدوار است که روزی این بخشبندی به صورت دقیقتر و در دستتر تحقق پذیرد.



قصه ها و افسانه ها ی نوشته نشده را از نظر موضوع در حال حاضر میتوان چنین بخشبندی نمود :

۱- قصه ها و افسانه های انسانی :

این قصه ها و افسانه ها که زنده گسی آد میان با تمام ابعاد گسترده خود در آنها مطرح گردیده است ، عمدتاً ماهیت انسانی و اجتماعی دارند . حوادث و رویدادها ، کنشها و واکنشها ، شخصیت ها و قهرمانان ، عالمها و انگیزه ها ، زمان و مکان و هر عامل و کارکرد دیگری در آن از حوزه زنده گسی انسان و جامعه بیرون نیست . به سخن دیگر ، انسان نقش مرکزی دارد .

در متن این گونه قصه ها و افسانه ها به زبان علمی معاصر هم انسان شناسی و تاریخ وجود دارد هم روانشناسی و فرهنگ و هم گزارش آشکار و نهان کلیه ساختارهای زنده گسی مادی و معنوی انسان تاریخی شده ، تاریخ از آغاز تا این دم .

موضوعهای گوناگون و شگفتی انگیز ، حوادث و ماجراهای خارق العاده و حیرت آور ، آرمانها و پندارهای روشن و تیره ، تخیل و واقعیت ، نبرد ، پیروزی و شکست ، راستی و درستی ، زشتی و پلیدی ، نیک کرداری ، انسان دوستی و مهرورزی ، بد کرداری و کینه ورزی و نیشخند و نوشخند و همه خصلتها و خصوصیت های خوب و بد دیگر انسان و زندگی ، متن و محتوای این دسته قصه ها و افسانه ها را انباشته است . افزون بر این گونه قصه ها و افسانه ها از رهگذر ترکیب و ساخت شکل و مضمون و نیز قهرمانان و پرسوناژها به گروههای کودکانه ، نوجوانان ، جوانان و پیران وابسته گسی میداشته باشند ، که تشخیص این ویژه گیها به هنگام تنظیم و گردآوری مجموعه یی برای کودکان و نوجوانان بایسته و نیکوست .

۲- قصه ها و افسانه های ویژه حیوانات و جانوران :

این گونه قصه ها و افسانه ها در حالی که بسی فراوانند ، در کلیت خود زنده گسی حیوانات و دیگر جانوران ( خزنده گان و پرندگان بی ضرر و ضرر رسان مانند

موش ، مار ، بقه ، سنگپشت ، قانغوزك ، زئبور ، ملخ ، مورچه و ۰۰۰) را با زتاب میدهند، رویدادها به تمامت در محدودهٔ ویژه گیهای زیستی آنها وقوع مییابد . قهر-مانان و کرکترها را خود آنان با خصوصیتی که دارند، میسازند . کنشها و واکنشها و پیامدهای مثبت یا منفی از ذات زندهگی و ویژهٔ حیوانها و جانوران بر میخیزد ، ولی آنچه که بدیهیست و نیازی به بحث ندارد ، این است که چون نافرینندهٔ قصهها و افسانهها انسانها هستند ، بنا بر این، خواهی نخواستی نقش خواستها ، آرمانها ، تأثرات ، تخیلات ، هوسها و تاملات انسانها به گونهٔ آشکار و نهان در ماهیت و مسیر رویدادها نفوذ نموده است . به سخن دیگر ، تمامت ساخت و ذات این قصهها و افسانهها از نگاه شکل و مضمون چیزی نیست ، مگر بیان نمادین آرمانهای انسان و قالب یابی یا نمونه سازی برای انسان خوب و بد زندگی آگنده از داد و بیداد وی .

حیوانها و جانوران با خصوصیتهاهایی که دارند در قالبهای گوناگون قصه و افسانه بازسازی میشوند ، و انسانها با شناخت و در یافت دقیق آن خصوصیتها ، نهادهای تیره و روشن زندگی خود را بیان میکنند ، خوبی و بدی خود را آشکار میگردانند ، آرمانها و پندار خود را نقش مینمایند و در نهایت ، هستی و موجودیت نابرابر و پیر از فراز و فرود خود را انعکاس میدهد ، گمان میکنم از این دسته قصهها و افسانهها ، قصه و افسانههایی را نتوان یافت که به گونهٔ بی بازندگی انسان وهستی اجتماعی وی پیوند نداشته باشد یا به گونهٔ بی ویژه گیهای سرشت و سر نوشت انسان را بازتاب ندهد .

شیر ، گرگ ، روباه ، شغال ، شتر ، بز ، گوسفند و ... از گروه حیوانهای چهارپا ، مار ، مورچه ، قانغوزك ، سنگ پشت و ۰۰۰ از شمار حیوانهای خزنده ، کبوتر ، زاغ ، زئبور ، ملخ ، پروانه و ۰۰۰ از دسته حیوانهای پرنده هر یک از رمزها و نمادهایی اند که بسیار ظریفانه با رمزها و نهادهای ویژهٔ اجتماعی وابسته به انسان پیوند دارند . به سخن دیگر ، یکی نمایندهٔ شر ، بدی و بیداد است و دیگر مظهر خیر ، نیکی و داد . باری این ظرافت و رمز آفرینی خود بر خاسته از هوشیاری و خلاقیت انسان زحمتکش و توده

معروم است . توده یی که نه کم و نه يك زمان ، بل بسی زیاد و در هر زمانه به زنجیر فقر و بیداد بسته بوده است ، ولی در همان حال هم هنر ظریف و بی مرگ خود را آفرید . واصل ذات زندگی اجتماعی خود را هویتی خاص بخشیده است و این دسته قصه ها و افسانه ها از نگاه زبان ، ساخت و تکنیک و محتوای سرشار خود برای بچه ها بسیار چالپ و پسندیده است . و به گونه یی که من دریافته ام ، بچه های بالا تر از پنج ساله تا دوازده ساله بیشتر مشتاق شنیدن همین دسته قصه ها و افسانه ها هستند . اگر داور ی و پیشنهاد پیش از وقت پذیرفته شود ، من پیشنهاد میکنم که باید برای کودکان و نوجوانان زیاد تر از همین دسته قصه ها و افسانه ها برگزیده شود .

۳ - قصه ها و افسانه های سحر آمیز :

نوع سوم قصه ها و افسانه های است که بیشتر با موجود های ذهنی ، خیالی و جادو یی شکل گرفته اند . قهرمانان ، کرکترها و پرسوناژ های اصلی را همان موجود های جادو یی ( جن ها ، دیوها ، گولها ، پریها ، ششک یا مادآل ، اژدهای هفت سرو ... ) میسازند . اینها که آفریده ذهنتی ابتدا یی بشر اند و خاستگاه پیدایی آنها نیز زندگی نخستین و پر از دشواری و افسانه یی انسانهاست ، در لابلا ی قصه ها ، افسانه ها و اساطیر تا دوران ماریسیده اند .

چون این گونه قصه ها و افسانه های بیشتر از دیدگاه توده شناسی و تحلیل های تیوریک و تاریخی فولکلوری مطرح هستند و جنبه های آموزشی آنها نیز در مقایسه با خواست ها و نیاز های کنونی محدود و ناچیز است ، بنا بر این ، گزینش همچو داستانهایی برای مجموعه های کودکان و نوجوانان زمینه محدودتری دارد با این هم میتوانیم تنها افسانه های را از این بخش برگزینیم که غلبه « پری » — ( دیو ) یا پیروزی نور به ظلمت را بازتاب میدهد . (( پری )) — ها در این گونه افسانه ها معمولاً مظهر نیکی ، مهر و رازی ، یاری رسانی و نجات بخشی هستند . آنها نه تنها طلسم تاریکی ، تنها یی و غربت رامیشکنند و راز دیوها را بر ملا میگرددانند ،

بل همواره در پی یاری و نیکی برای انسا ن نیز هستند . شگفتی این که از همین نگاه برای بچه ها نیز جالب و خواستنی میباشند . شایسته است که چنین قصه ها و افسا نه ها بی بادقت و آگاهی برگزیده شو ند .

باری این بخشبند ی سه گا نه همان سان که گفتم ، يك بخشبند ی کلی است و باز میتوا ن قصه ها و افسا نه ها را به گو نه های دیگری نیز رده بند ی نمود . یا هر بخش از بخش های سه گانه را بر بنا ی تیپ های خاصتر ی جدا و معین کرد ، ولی به ار تباط پژو هش گنو نی میتوا ن مو قتا بخشبند ی حاضر را پذیرفت و کار و بررسی مقدماتی را از روی همین بخشبند ی تدار ك دید .

ضرورت قصه و افسا نه برای کود کا نو نو جوانا ن :

شایسته میدا نم که پیش از گفتن سخنان و بیانا ن فکر خود ، فشرده نظریات دو سه تن از صا حبنظر ان هنر و اد بیاتا را که از غمخواری کودکان نیز غافل نمانده اند ، نقل کنیم .

ژرژدو ها مل نویسنده فرانسوی میگوید : (( به عقیده من نباید چیز های شگفتی انگیز و افسانه ها را از کتاب های کود کا ن دور کرد ، زیرا برعکس آنچه غالباً فکر میکنند ، تخیل کودکا ن به افسانه متمایل است اگر ما افسا نه را از آنها دریغ کنیم ، آنها خود به خلق و ابداع آن خواهند پرداخت . پس چه بهتر که ایشا ن را در این راه یاری کنیم . )) (۲)

اندره موروا یکی دیگر از نویسندگان فرانسوی باور دارد که : « نه ، نباید امور شگفتی انگیز ، سرگذشت پریها و افسا نه ها را به دور افگند . کود کا ما نند بشر در آغا ز تاریخ خود ، دوره بی را طی میکنند که از افسا نه و افسون انباشته است . ان در کتاب (( افکار و ادوا ر )) میگوید که عالم واقعی کود کی عالم حکایات و قصه ها ست . به عقیده کود کا ، پدر و مادرش افسونگرانند و با او راد در های بسته را

(۲) دیده شود : مجله رهنمای کتاب ، شماره دوم ، سال دوم ، تهران : ۱۳۳۸ ،

میگشایند . دیار کودکی واقعا وجود دارد . گمرو دار زنده می است که باید رفته و راه  
و آهسته آهسته بر نیروهای کودکی بیفزاید او را با دنیای دیگری که عالم عمل  
است آشنا سازد . ولی کسی که بخواهد کودک را از دنیای عجایب محروم دارد به مثابه  
کسی است که در بهمن ماه به انتظارشگفتن گل سرخ بنشیند . )) (۳)

آدرین سگور نقاش بلند آوازه کتا بهای کودکی میگوید : (( هر چیز هم واقعی  
است وهم غیر واقعی ، و کودک که دارای قلبی بی آرایش است این نکته را به خوبی  
مپداند . از آنچه باید بیم داشت ، تلاشها بی است که برخی از خود به خرج میدهند  
تا علاقه کودک را از امور شگفت انگیز و خیال پروری که او را باقوانین بزرگ جهان پیوند  
میدهد و به فهم و اقعیت قادر میسازد ، سلبکنند . )) (۴)

بدینسان دیده میشود که قصه و افسانه جزء جدایی ناپذیر ادبیات کودکی است . شناخت  
خته شده است . یعنی هر چند که ادبیات تخیلی و ارزش و بهای دیگری دارد ،  
ادبیات تشفاهی به ویژه قصه و افسانه نیز نباید بی بهای یا کم بها شمرده شود .  
بخصوص زمانی که مسأله قصه و افسانه در کشورهای بی مانند کشور ما که شرمساری  
غفلت و بی توجهی نسبت به کودکان و نوجوانان را چون بارگرا با خود داریم  
و عطشنا کی آنان را در بساط گسترده ادبیات و هنر احساس مینمایم ، مطرح میگردد ، بر  
ارزش و بهای قصه و افسانه ها افزود میشود . و باز بخصوص در حالی که شاعران  
و نویسندگان رسمی و شناخته شده هر روز گار ما از لطف و مهر خود در حق این  
دو معصوم عزیز دریغ ورزیده اند ، توده هاچنین گناهی را نپذیرفته از آفریدن و خلق  
کردن پدیده های گوناگون هنری و ادبی در همه روزگار ، خود داری ننموده اند .  
همین هم هست که باید بر آنچه که موجود و آماده است ارج بیشتری گذاشت و گنجینه  
قصه ها و افسانه ها را گرامی و گرامیتر شمرد . باری با در نظر گرفتن دشواریهایی  
از این گونه و مشا به این که بر سر راه ادبیات کودکان و نوجوانان ما قرار گرفته  
است ضرورت گرد آوری قصه ها و افسانه های شفاهی و تنظیم آگاهانه یک یا دو

(۳) همان ، ص ۱۹۳

(۴) همان ، ص ۱۹۴

مجموعه شایسته کودکان و نوجوانان تقدم ميبابد . وايجات مينمايد كه مقامات مسوول ، بخصوص كميسيون ادبيات كودكان اتحاديه نويسنده گان زمينه هاى انجام دادن چنين امر مهمى را تدارك ببينند و با تنظيم يك برنامه دقيق و مشخص قبلى كار فراهم آورى ، نگاهش و نشر آنرا آغا ز نمايند .

### نکته

هر كه را دشمن پيش است ، اگر نكشد دشمن خويش است :  
نكند مرد هوشيار در ننگ سنگ بر دست و مار بر سر سنگ

\* \* \*

دزدان دست کوتاه نكنند تادستشان کوتاه نشود :

نرود مرغ سوي دانه فراز چون دگر مرغ بيندا ندر دام

( سعدى )

## شناختی از فرهنگ نگاری زبان دری

در سده های ( ۱۶ - ۱۹ م . )

(۱)

در سده های ( ۱۶ - ۱۹ م . ) ، فرهنگ نگاری زبان دری به مقایسه با سده های پیشین به مراحل عالی انکشاف رسیده است که میتوان آنرا از دوره های پر بار فرهنگ نگاری به شمار آورد . درین دوره سبترین فرهنگ هایی مطابق معیارها و پرنسیپ های لغت نویسی به میان آمد که ساختمانها و اشکال لغوی زبان را نسبتاً کامل و همه جانبه در بر دارند .

همزمان با حکمرانی و سلطنت مغول هادر هند ( ۱۵۲۶ - ۱۸۵۷ م . ) علم و مدنیت به زبان دری ، به مراحل عالی از پیشرفت و انکشاف نایل آمد که ، حتا امروز مایه افتخار هندوستان و همه دری زبانان می باشد . آموختن زبان دری درین دوران حکم

---

\* ۱ . واحدوف ، تاریخ لغت نویسی تاجیک - فارسی (سده های ۱۰-۱۹) ازبکستان

شوروی : سمرقند ، ۱۹۸۰ ، صص ۲۱-۳۸ .

ضرورت را به خود گرفته بود ، چه کارهای دولتی و اداری و نوشته ها به این زبان انجام می یافت .

و آ . کپرانوف می نویسد که سبب اینگونه انکشاف سریع و چشمگیر فر هنگ نگاری دری در نیم قاره هند ، در سده های ( ۱۵ - ۱۷ م ) و دوره های بعدی همانا گسترش ، انکشاف و قوام پذیری نظم و نثر دری در آن سر زمین می باشد . بدین جهت مسأله آموختن زبان دری ، لغت های قدیمی آن و نیز شرح و تفسیر کلمه هایی که مؤلفان دری زبان هندی به کار می بردند در حکم ضرورت در آمده بود . (۱)

شهر یار نقوی (۲) از (۱۴۲) فرهنگ یادمی کند که در نیم قاره هند تالیف گردیده اند . البته تمام این فرهنگ ها از نگاه دربرداشتن لغات زبان دری و شرح و تفسیر آنها در یک سطح نبوده وحتا بعضی از آنها در تاریخ فرهنگ نگاری زبان دری ، فاقد شهرت و اهمیت می باشند . اما ناگفته نباید گذاشت که بیشتر فرهنگ های مشهور و مهمی که امروز مایه افتخار و مباهات رشته لغت شناسی زبان دری در جهان دانسته می شوند ، از کار کردهای همین دوره و سر زمین می باشند .

درین دوره در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی از تالیف چند فرهنگ آگاهی داریم ، چنانکه (( مدارالفاضل )) فیضی سر هندی ، (( کشف اللغات )) عبدالرحیم بن احمد سوره باری و (( فرهنگ جهانگیری )) در درازای ۱۵-۲۰ سال پایان سده (۱۶) و آغاز سده (۱۷) میلادی تالیف گردیده اند . (۳)

علی اصغر حکمت همزمان با تالیف ((برهان قاطع)) به این نکته اشاره کرده می نویسد: (( خاصه که قرن یازدهم در میان سایر قرون تاریخ ادبیات فارسی به تعدد تالیفات در رشته لغت ( لکسیکوگرافی ) امتیاز دارد . وچنین معلوم میشود که در آن عصر بسط و توسعه ادب فارسی در هندوستان و انتشارعظیم کتب شعر و دیوان های اساتید نظم در دربار اکبر و شاه جهان و جها نگیر به کمال رونق و رواج رسیده ، مردم هند را بیش از پیش متوجه معانی بسیاری از لغات و اصطلاحات مشکله نمود و حاجت خود را به کتاب لغتی که فارسی به فارسی باشد و ابیات مشکل را معنی نماید ، زیادتز از قرون سابقه احساس میکرده اند . )) (۴)



در روزگار آن بعدی ( سده های ۱۷ - ۱۹ م . ) نیز فر هنگ های معتبری تألیف شده اند که کاخ بلند فر هنگ نگاری زبان‌داری را پایه های استوار به شمار توانند رفت . هر یک ازین فر هنگ ها ، اثر مکملی است که از نگاه پرنسیپ و ساخت و احتوای ذخیره لغوی نسبت به فرهنگ های که پیشتر از آن نوشته شده اند ، تفاوت معینی دارد و مؤلفان آن ها با پذیرش رنج های توان فرسای انکشاف رشته های فر هنگ نویسی و لغت شناسی ، خدمت شایسته ای را انجام داده اند . در اینجا پیرامون فر هنگ هایی به گفت و گو خواهیم نشست که هر یک در تاریخ لغت نویسی زبان دری از آثار برجسته به شمار می روند .

#### اول - تحفة السعادت :

نام دیگر آن (( فرهنگ اسکندری )) و مؤلفش محمود بن ضیاء الدین می باشد که اثرش را به سکندر لودی ( ۱۴۸۹ - ۱۵۱۷ م ) اهدا کرده است . این فرهنگ درسال ( ۱۵۱۱ م . ) تألیف گردیده و اساساً در بردارنده کلمه های دری و قسمی عربی و ترکی می باشد . مؤلف گارش را در ( ۳۲ ) باب تألیف نموده که هر یک به نوبه خود به دو فصل : مفردات ، اصطلاحات و مرکبات ، بخشبندی گردیده و در ترتیب فصل ها رعایت حرف آخر در نظر بوده است . برای تأیید معنای کلمه ها مثالی آورده نشده و مؤلف در مقدمه فرهنگ یاد آور میشود که از سر چشمه های زیرین سود جسته است : ضمیر ، دستور ، فر هنگ فخری غواص ، زفان گویا ، دستورالافاضل ، ادات الفضلا شرح مخزن ، فرهنگ قاضی ظهیر ، فر هنگ حسینی و فرهنگ عجایب . افزون بر اینها وی از پنج فرهنگ عربی نیز استفاده برده است . متأسفانه از سر چشمه های یادشده ، برخی مورد دستبرد رخدادهای اندو هبارزمان قرار گرفته و تا روز گاران ما نرسیده اند .

مؤلفان فرهنگ های مجمع الفرس ، جهانگیری ، مدار الافاضل و دیگران (( تحفة السعادت )) را چون سر چشمه و رهنمای مهمی طرف استفاده قرار داده اند .

یگانه نسخه خطی این فرهنگ زیرشماره ( ۳۱۳ ) ، در گنجینه نسخ خطی

انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم اتحاد شوروی ( لنینگراد ) نگهداری میشود .

## دوم - مؤید الفصلا :

مؤلف آن محمد بن لاد بن عبدالو ها بدهلوی بوده درسال ( ۱۵۱۹ م ) در هندو-ستان تألیف شده است . يك نسخه خطی این فرهنگ که در سال ( ۱۸۸۸ م ) استنساخ گردیده زیر شماره ( ۱۰۴۶ ) در گنجینه نسخ خطی انستیتو ت شر قشناسی اکادمی علوم تاجکستان شوروی محفوظ می باشد . و نیز در سال ( ۱۸۹۹ م ) در کانپور چاپ سنگی شده است .

به بیان مؤلف ، وی درین فرهنگ افزون از لغات محلی ساکنان ولایت های گونا-گون دری زبان ، لغت ها و کلمه هایی راجع آوری و شرح نموده است که خود در جریان مطالعه آثار بدانها بر خورد ه و برگزیده و یا از زبان نمایندگان ساحه های مختلف طبقات اجتماعی شنیده است که بیشتر حیثیت اصطلاح را داشته اند . ترتیب فرهنگ با رعایت حرف اول و آخر کلمه هاصورت پذیرفته است . همه کلمه هایی که در حرف اول مشترک اند ، (( کتاب ) نامیده شده و (( کتاب )) ها به اعتبار حرف آخر کلمه به (( باب )) ها و هر (( باب )) به نوبه خود به سه فصل مجزا شده است : کلمه های عربی ، کلمه های دری و کلمه های ترکی .

در تفسیر کلمه ها بعضاً مترادفات هندی آنها نیز داده میشود . مؤلف جهت تأکید معانی کلمه ها شواهد شعری از سروده های فردوسی ، نظامی ، سنایی ، خاقانی ، انوری ، حافظ ، سلمان ساوجی و دیگران می آورد .

(( محمدلاد )) در مقدمه از فرهنگ هایی نام می برد که به حیث مآخذ و سرچشمه های عمده لغوی در تهیه (( مؤید الفصلا )) نقش داشته اند و آنها عبارتند از لسان - الشعرا ، اادات الفصلا ، دستور الافضل ، مؤید الفواید ، شرح مخزن الاسرار ، طب - حقایق الاشیا ، شرفنامه ، فنیة الطالبین ، فرهنگ علمی و همچنان فرهنگ های عربی « صراح » و « تاج » . البته مؤید الفصلا نیز بنوبه خود برای فرهنگ هایی چون مدار الافضل ، مجمع الفرس ، لطایف اللغات ، فرهنگ شمسی ، دری ، اشهر اللغات و غیره منبع و سرچشمه مهمی بوده است .

سو م - فرهنگ حسین وفايي :

يك نسخه خطی آن زیر شماره (۲۰۸)، در گنجینه دستنویس های انستیتو ت شر - فشنا سی اکاد می علوم تاجکستان شوروی موجود می باشد که در سال (۱۷۹۴ م .) در شهر احمد نگر ( هندوستان ) به خط حاجی محمد بن حاجی علی نسخه برداری شده است این فرهنگ در سال (۱۵۲۶ م .) تالیف یافته و ( ۲۴۲۵ ) لغت بداخل (۴۵۱) فصل و (۲۵) باب می باشد .

باب ها با رعایت ترتیب حرف اول کلمه ها مرتب گردیده و تعداد لغت های شامل هر باب و فصل نشان داده شده است ، مثلا باب الف دارای (۲۱) فصل و (۹۳) لغت می باشد که از جمله (۱۴) لغت به فصل «همزه» تعلق می گیرد .

مقدمه لغوی - دستوری فرهنگ پیرامون برخی قواعد های فونتیکی اصوات عربی - دری آگاهی می بخشد . بدانگونه که مؤلف در مقدمه یاد آوری می کند ، در ترتیب این اثر از فرهنگ هندو شاه ، شمس فخری و شمس الدین محمد کشمیری سود برده شده است . مؤلف افزوده بر ابیات مندرج در فرهنگ های یاد شده ، از سروده های شاعران بزرگی چون امیر خسرو ، حسن دهلوی ، حافظ ، سلمان ساوجی ، شاهی و جامی و گاهی نیز از ابیات خودش برای تأیید معنای کلمه ها شاهد می آورد .

مندرجات این فرهنگ را اساساً کلمه های زبان دری و بعضی اصطلاحات ساحه های گوناگون تشکیل میدهد . در ترتیب فرهنگ به شکل نوشتاری کلمه ها اعتبار داده شده و حتا حرکات حروف ( فته ، ضمه و کسره) نیز مشخص شده است ، مثلا :

خنچک - به کسر (خا) درخت کوهی که آنرا کهنن گویند و عرب آنرا حبة الخضرا گوید . (۶)

روشن است که در فرهنگ های پیشین شکل واحد نوشتاری کلمه با تغییری و اولهای آن به چندین صورت خوانده می شود ، که هر يك کلمه جداگانه می باشد . آنها در رسم الخط عربی ، کلمه های هم مانند بود ، ولی در رسم الخط امروزی (مراد از رسم الخط کریمی) باشد که در تاجکستان شوروی به جای رسم الخط عربی متداول شده است . کلمه های متفاوت اند . اگر این ویژه گی رسم-

الخط عربی را در نظر بگیریم شمار کلمه‌های توضیح شده در بعضی از فرهنگ ها تا ( ۳۰ فیصد ) بالا خواهد رفت ، اما این حالت در برخی از فرهنگ های دیگر مشاهده نمیشود . اگر در سایر فرهنگ ها ، کلمه‌های همانند دریک شکل نوشتاری آمده ، باحرکات گوناگون معانی متفاوتی را افاده کنند ، در فرهنگ حسین وفایی چنین نیست . درین فرهنگ هر کلمه ( به ارتباط حرکا تش ) جدا جدا ( نه همیشه ) توضیح شده است . مثلا خنچک - به فتح ( خا ) رخک باشد .

خنچک - به ضم ( خا ) نباتی بود که آنرا در مانه گویند .

خنچک - به کسر ( فا ) درختیست کوهی ، که آنرا کهننا گویند و عرب آنرا حبة الغضرا

گویند . ( ۷ )

این شیوه کار مؤلف با موازین و روش‌های امروزی فرهنگ نگاری هم‌نوا میباشد ، مگر وی همیشه بدان پایندی ندارد ، مثلا :

تکوک - به اول مفتوح و نانی مضموم و واو مجهول صراحی باشد که از زرو سیم و گل و امثال آن به صورت جانوری بسازند و در عربی احمق و نادان را گویند و به اول مضموم ( تکوک ) - غرغه بزرگ را گویند .

(( فرهنگ نامه حسین وفایی )) را مؤلفان مجمع الفرس ، در دری ، فرهنگ جها -

نگیری و برهان قاطع به حیث منبع و سرچشمه بکار بسته اند .

چهارم - تحفة الاحباب حافظ اوبی : \*

بنام های « تحفه خانی » ، « کتاب لغت فرس » ، (( حل لغت فارسی )) و

(( لغت حافظ اوبی )) نیز یاد میشود .

مؤلف آن حافظ سلطانی او بهوسیله ازهر روز گارا ن علشیرنوا بی است که درقریه هر روز گارا ن علشیرنوا بی است که درقریه ( اوبه ) هرات دیده به جهان گشوده و فر-

\* کار تصحیح این فرهنگ در دیپار تمنندری مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم

جمهوری دموکراتیک افغانستان بوسیله گرداننده این سطور جریان دارد . امید

است به زودی ممکنه انجام پذیرفته ماده چاپ و استفاده علاقمندان گردد .

هنگش را در سال ( ۱۵۳۰ م ) در آسیای میانه ( بخارا ) نوشته است .  
 در تهیه و ترتیب این فرهنگ ، مؤلف از (( لغت فرس )) اسدی طوسی و (( معیارجهام - لی )) اثر شمس فخری استفاده برده ، جمعاً ( ۲۴۰۰ )) لغت را شرح نموده است که اساساً شامل لغات قدیمه دری و قسمی کلمه‌های لهجه بی می باشد . در آخرین بخش آن شماری از عبارات و اصطلاحات نیز شرح و با آوردن ابیاتی از شاعران سده های ( ۱۰ - ۱۱ م ) معنای کلمه ها را تأیید می‌کند .

به اعتبار آغازین حرف کلمه ها ، باب ها و با توجه به ترتیب فرجاً مین حرف آنها فصل های بخشبندی شده اند . « تحفة الاحباب » را میتوان صورت تکامل یافته تر (( لغت فرس )) و (( معیار جمالی )) به حساب آورد . این فرهنگ در پهلوی سایر منابع و سرچشمه های لغوی ، مؤلفان (( مجمع الفرس )) و (( جهانگیری )) را یاری رسانیده است .

#### پنجم - مدارالافاضل :

یکی از فرهنگ های تشریحی که در پایان سده ( ۱۶ م ) در هندوستان ترتیب شده است ، (( مدارالافاضل )) اثر فیضی سرهندی می باشد که دو نسخه خطی آن زیر شماره های ( ۵۴۴ ) و ( ۱۹۹۸ ) در گنجینه نسخ خطی انستیتوت شرقشناسی آکادمی علوم تاجکستان حفاظه میشود . سال تألیف آن در پایان کتاب نسخه ( ۵۴۴ ) بدین گونه بیان یافته است : « خلعت اتمام پوشید این عروس زیبا و لباس اهتما م در برکشید این خاتون رعنا ۰۰۰ در تاریخ بیست و پنجم ذوالحجه ، سنه تاریخ ، چو این نامه را خامه تیز رو به پایان رساند از سر اهتما م بی سال تاریخ او از قضا خرد گفت فیضی بگو فیض عام )) ( ۸ )

به اساس این ماده تاریخ « مدارالافاضل » در بیست و پنجم ذوالحجه سال

( ۱۰۰۱ هـ ) برابر با ۲۲ سپتامبر ( ۱۵۹۸ م ) تألیف شده است

پیرامون نام مؤلف و هدف او از ایجاد فرهنگ در مقدمه چنین می خوانیم :  
 « فقیر حقیر بر تقصیر معتکف ... الله داد فیضی بن اسد العلماء علی شیر السر هندی ، که

چون علم لغت تاج جمیع علوم است ۰۰۰ کتا بی درین فن که محتوی السنه متنوع باشد . تألیف باید ، به نوعی که جامع کتب، مشهوره و تمامی نسخ معروفه باشد )) ( ۹ ) در مقدمه این اثر از ( ۱۳ ) فرهنگ دری ، عربی و ترکی یاد آوری شده است که پیش از روزگار مؤلف تهیه و ترتیب گردیده اندافزون بر اینها مؤلف از دیگر کتب لغت نیز سود جسته که از آنها ، نام نبرده است . )) ( ۰۰۰ با وجود این همه جامعیت احتیاج بسیار به فرهنگ های دیگر می افتاد و فی الواقع مشکلات بیشماری از جایهای دیگر می کشاد )) ( ۱۰ ) ،

درین فرهنگ که شامل ( ۲۸ ) باب می باشد ، ابواب به اعتبار حرف اول و فصول به اعتبار آخر کلمه ها بخشبندی شده ، در زیر هر باب کلمه ها و ترکیب های عربی با حرف (ع) ، فارسی (دری) ، با (ف) و ترکیب با (ت) مشخص و جا بجا گردیده اند . و نیز پیرامون هر یک از حروف ارزش عددی آن به حساب ابجد آگاهی فشرده یی ارائه شده است :

میم - حرفی است از حروف هجا و او را به دهان تشبیه کرده اند و به حساب جمل چهل عدد . از روی لغت - شراب صاف .

شکل درست تلفظ کلمه ها ، به کمک اشاره های عربی ( مد ، ضمه ، فتحه و غیره ) نشان داده میشود . اما نه همیشه ، بلکه در بعضی از موارد و بنا بر صوابدید مؤلف . اشعار ی را که فیضی سرهندی برای تأیید و تأکید معنای کلمه ها می آورد از شاعرانی است چون : رودکی ، ابوشمکور ( بلخی ) ، شهید بلخی ، کسایی ، حکاک ، منجیک ، سوزنی ، ظهیر فاریابی ، انوری ، سلمان ( ساوجی ) ، دقیقی ، معزی ، سنایی ، نظامی ، حافظ ، سعدی ، ریاضی ، شرف هروی ، نظام استرآبادی جامی ، هاتقی ، هلالی ، کمال خجندی و غیره . گذشته ازین مؤلف درسی از موارد اشعار خود شس را نیز شاهد آورده ، و این بدان معنی است که وی نه تنها لغت شناس ، بلکه شاعر نیز بوده است . خود در مقدمه فرهنگ بدین موضوع اشاره یی دارد بدینگونه :

(( ۰۰۰ و در بعضی جا اشعار خود به ذکر ( مؤلفه ) نیز آورد )) ، مثلاً :  
مقدم - جای قدم نهادن و زمان برگشتن از سفر ، چنانکه (( خیر مقدم )) گویند و نیکو بازگشتن خواهند :

خیر مقدم ای صبا بویی زیار آورده‌ای نامه نامی بخط مشکبار آورده‌ای  
( مؤلفه )

رضوان - خشنودی و نام خاذن بهشت .

نهادم رو بسوی باغ سلطان که سر هند است چون او باغ رضوان  
( مؤلفه )

باید گفت که (( مدارالافضل )) — فرهنگ های تشریحی بعدی تأثیر باروری به جا نهاده است ، چنانکه مؤلفان فرهنگ جهانگیری ، لطایف اللغات ، غیاث اللغات و غیره به حیث سر چشمه مهم و باوری بدان تکیه نموده اند . (۱۱)

ششم - مجمع الفرس :

مؤلفش محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی متخلص به سروری است که کار تألیف آنرا در سالهای (۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ م . ۰) به انجام آورده و به شاه عباس اول اهداء کرده است . فرهنگ ها و لغت نامه هایی که در ترتیب این اثر طرف استفاده قرار گرفته عبارتند از : شرفنامه منیری ، معیار جمالی ، تحفه الاحباب ، نسخه حسین وفایی ، لغت فرس ، فرهنگ میرزا ابراهیم ، رساله ابو حفص سعفی ، مؤید الفضلا ، رساله محمد هندو شاه ، شرح السامی فی الامامی المیدانی ، جامع اللغات منظوم نیازی حجازی ، نسخه زفان گویا ، ترجمه صیدنه ابوریحان بیرونی ، نسخه لطف الله بن یوسف حلیمی و لسان الشعراء .

مؤلف بار دوم در سال (۱۶۲۸) اثرش را تجدید نظر نموده و بسی از کلمه ها و عبارات های فرهنگ جهانگیری را بدان افزوده است . ((مجمع الفضلا)) مشتمل است بر یک مقدمه ، (۲۸) باب و ملحقات که مندرجات آنرا اساساً کلمه های زبانی در تشکیل میدهد و در بخش ملحقات ، مؤلف ترکیب ها و عبارات های اصطلاحی و کنایه بی را شرح می کند . این فرهنگ زیاده از شش هزار کلمه و عبارات را در بر دارد که باب های آن به اعتبار حرف اول و فصل هایش به اعتبار حرف دوم از هم تفکیک یافته اند ، مؤلف در بیشتر موارد عیناً همان شرحی را نقل می کند که صاحبان فرهنگ های پیشین برای لغت ها و کلمه ها ارائه داشته اند ، و این به جای خود کاریست

ارزنده و سودمند ، برای مطالعه و پژوهش مقایسه‌ی فرهنگ‌های کهن . درین فرهنگ نیز صورت ادای کلمه‌ها داده شده‌است و ایباتی از شاعران زبان دری معنای آنها را تأیید می‌کند . مؤلفان فرهنگ‌چنانگیری ، فرهنگ‌رشدی ، برهان قاطع و کلدسته فرهنگ بوستان در کارشان از آن سود جسته‌اند .

#### هفتم - کشف اللغات والا استعارات :

این اثر به نام‌های (( کشف اللغات )) و (( کشف )) ( فرهنگ شیخ ابراهیم بهاری ) نیز یاد میشود . مؤلف آن ابراهیم‌بن احمد سوره‌بهاری است که در ولایت بهار هندوستان دیده به جهان گشوده و اثرش را پیش از سال ( ۱۶۰۸ م . ) ترتیب داده‌است . ( ۱۲ ) از دو چاپ این فرهنگ که به صورت سنگی انجام یافته‌اند ، یکی دریم ( کلمته ، ۱۸۴۰ ، لکنهو ، ۱۹۰۰ ) در تهیه و ترتیب این اثر مؤلف از هفت فرهنگ‌عربی از جمله (( کنز اللغات )) ، (( صراح )) ، (( تاجین )) و پانزده فرهنگ تشریحی دری ، از آن میان فرهنگ ابراهیمی ، مؤید الفضلا ، دستور الافضل ، فرهنگ شهاب‌الدین کرمانی و دو فرهنگ مصطلحات سود جسته‌است . بخش عمده محتویات فرهنگ را کلمه‌ها و عبارات‌های عربی و بیشتر اصطلاحات تصوفی تشکیل میدهد . کلمه‌ها فارسی ( دری ) با حرف ( ف ) ، ترکی ( با ت ) و عربی ( با ع ) نشان داده شده‌اند . زیاد ه از بیست هزار لغت درین فرهنگ شرح گردیده و برای تأیید معنای بیشتر آنها مثالهای نیز ارایه شده‌است .

کلمه‌ها با رعایت ترتیب حروف آغازین و فرجامین شان جایجا گردیده ، طوری که باب‌ها از روی حرف اول و فصل‌ها از روی حرف آخر کلمه‌ها بخشبندی شده‌اند . این فرهنگ اشکال فونتیکی و لهجه‌ی کلمه‌ها را نیز دربر دارد .

#### هشتم - فرهنگ‌چنانگیری :

مؤلف آن نواب‌عضد الدوله میر جمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی است که همزمان با دوران حکمرانی اکبر ( ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م . ) و پسرش جهانگیری ( ۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ م . ) شاهان تیموری‌هند می‌زیست . به بیان مؤلف در مقدمه



فرهنگ ، اکبر در سال ( ۱۶۰۵ م ) وفات یافت و پسرش ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر به جای او به تخت سلطنت نشست در روزگار زمامداری او ادبیات در بار انکشاف و گسترش یافت ، شاهان و عالمان زیادی در جهت پیشرفت علم و مدنیّت دست اندر کار بودند ، جهانگیر خود نیز به کار فرهنگ و ادب مشغول بود و « تزک جهانگیری » را نوشت . جمال‌الدین حسین انجوبه حیث‌العالم بارزو برجسته دورانیش ، مورد حمایت و دستگیری جهانگیر قرار گرفت . وی درسایه همین الطاف و توجهات موفق شد در سال ( ۱۶۰۸ م ) در ایالت پنجاب نمرهٔ زحمات چندین ساله اش را به صورت یک فرهنگ کامل ، به نام (( فرهنگ جهانگیری )) تدوین و به جهانگیر اهداء نماید :

مرتب گشت این فرهنگ نامی به اسم شاه جمجماه جهانگیر

چو چشتم سال تاریخش فلک گفت (( زهی فرهنگ نورالدین جهانگیر ))

از قیمت عدی مصراع اخیر سال تالیف فرهنگ بدست می آید که ( ۱۰۱۷ هـ )

برابر با ( ۱۶۰۸ م ) می باشد . (۱۳)

مؤلف از آغاز شباب به آموختن علم و ادب دلبستگی وافر داشته و زحمات خستگی ناپذیری را درین راه پذیرا شده است . وی ( ۳۰ ) سال رنج برده و کار کرده تا این فرهنگ را ایجاد کرده است ، بدانگونه که خود در مقدمه گوید :

... مختصر کلام آنکه قریب یک قرن ، که مدت سی سال ( میشود ) باره یی از اوقات و قسمتی از عمر را صرف تحقیق لغت پارسی ، پهلوی و دری و اصطلاحات و غیره آن کردم :

بسی رنج بردم درین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

زمن گشت دست فصاحت قوی بپرداختم دفتر پهلوی \*

نسخه های خطی این فرهنگ در گنجینهٔ نسخ خطی شهرهای دوشنبه ، تاشکند و

\* خوانندهٔ آگاه (( خراسان )) نیک میداند که این ابیات از سروده های و خوشروانه شاعر نستوه زبان و ادبیات دری ، ابوالقاسم فردوسی است که مؤلف مناسب حال خود یافته و به ذکرش پرداخته ، اما بدون یادای آن ادب مرد سترک .

لنینگراد موجود می باشد (۱۴) . باری هم در سال (۱۸۷۶ م .) در شهر —  
 لکتهوی هندوستان در دو جلد چاپ سنگی شده است . این فرهنگ منابع و مآخذی شمار  
 دارد ، بدانگونه که ( ه . روفوف ) در تحقیقات گسترده اش یاد کرده ، مؤلف  
 از ( ۴۴ ) اثر لغت شناسی ، ادبیات محلی گوناگون و سرچشمه های ادبی سودجسته  
 است . (۱۵)

مقدمه لغوی - دستوری این فرهنگ مشتمل بر دوازده آیین است و در این آیین  
 ها قواعد و قوانین لغوی - دستوری زبان دری و عناصر کلمه ساز مورد گفت و گو  
 واقع شده ، بویژه در مورد اجزای کلام خاصاً فعل ، معلومات جالب توجه ارایه گردیده  
 است .

فرهنگ جهانگیری در میان همسایه فرهنگ های نوشته شده زبان دری از تر-  
 کیبویزه بی بر خوردار می باشد . مؤلف روش نهایت پیچیده و دشواری را پیش گرفته  
 باب ها را از روی حرف دوم و فصل ها را از روی حرف اول کلمه ها ترتیب کرده است .  
 چنانکه برای پیدا کردن کلمه (( سر )) نخست باب (ر) و سپس فصل (س) را باید  
 جستجو کرد . اگر درسایر فرهنگ ها ، کلمه هایی چون : بید ، بیل ، وپیا م ،  
 در بخش های آغازین جا دارند ، بنابر شیوه بویزه مؤلف فرجامین بخش را در فرهنگ  
 جهانگیری اشغال کرده اند . این ابیات مؤلف ترکیب و ساخت فرهنگ او را بازتابی  
 است نیکو :

ترتیب کتاب من چنین است      ابیات لغات را تو دانی

از فصل بگیر حرف اول      وز باب بگیر حرف ثانی (۱۶)

مؤلف در ترتیب کلمه ها ، گاهی تمهائیه کلمه را در نظر میگیرد و به اشکال  
 اشتقاقی و ترکیبی آن توجهی نمیدارد ، مانند :

مک : مکیدن و امراز مکیدن بود . حکیم سوزنی نظم کرده :

گشت زر نجوی تن گونه ها      پاکتر از شیر و لب شیر مک

شیرمک و پیرو جوان از غمت      ناله بفراشته اند از فلك (۱۷)

ولی در بعضی موارد اشکال اشتقاقی کلمه را نیز درج و شرح می کند و مثلاً  
 می آورد که در بر گیرنده تمام اشکال اشتقاقی کلمه می باشد :

ختلان : نام شهر است از ولایت بدخشان که به کولاب اشتباه دارد .  
گویند مردمان آنجا نیکو صورت باشند و در آنجا اسپ خوب پیدا شود و منسوب  
به ختلان را ختلا نی و ختلی گویند . حضرت شیخ نظامی فرماید :

سکندر بر آن ختنگ ختلی نشست      که چون گرد برخاست چون برق جست (۱۸)

این فرهنگ هفت هزار لغت را در بر دارد و معانی بیشتر کلمه ها با مثال ها و نمونه  
های شعری تأکید گردیده اند . مؤلف همه کلمه ها یی را که در ماده لغت ———— و ی  
دارای حرف عربی اند ، جدا کرده همچون باب و ویژه یی در ملحقات جا داده است .

علاوه بر این در ملحقات فرهنگ ، اصطلاحات ، ترکیبات و لغات زنده و پازنده نیز  
آورد شده اند . محتویات فرهنگ را اساساً کلمه های دری و آندسته از کلمه  
های قدیمه یی تشکیل میدهند که از زبانهای متروک ( مرده ) باقی مانده اند .

(( فرهنگ جهانگیری )) چون منبع و سرچشمه مهم لغت شنا سی، برای شمار  
بیشتر فرهنگ های بعدی ارجحاً بوده است ، چنانکه تأثیر آن در کار مؤلفان  
فرهنگ های مجمع الفضا ، لطیف اللغات برهان قاطع ، رشیدی ، بهار عجم ، مصطلحات  
الشعرا ، غیات اللغات ، انجمن آرای ناصری اندراج ، سراج اللغات ، چراغ هدایت و  
و غیره مشهود میا شد .

مؤلف این فرهنگ با بکار بستن تجارب فرهنگ نگاران پیشین ، در تاریخ لغت  
شنا سی دری ، چنان فر هنگ ابتکاری آفریده است که برای تحلیل و تدقیق زبان  
دری و آثار ادبی کلاسیک آن مأخذ مهمی بشمار میرود .

نهم - فرهنگ دری :

نسخه یی ازین فرهنگ زیر شماره ( ۱۴۲۳ ) در گنجینه دستنویس های  
انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم ازبکستان شوروی نگهداری میشود ، که  
در سال ( ۱۷۲۹ م ) بوسیله محمد عزیزبخاری کتابت شده است . ( ۱۹ )

مؤلف آن علی یوسف شیروانی و سال تالیفش ( ۱۶۱۰ م ) میباشد . نام فرهنگ را در بیت زیرین بدینگو نه میخوانیم :

چون ز قضا صورت اتما م یافت      هم ز قضا (( در در )) نام یافت

این فرهنگ متشکل از ۲۴ باب میباشد که با رعایت ترتیب حرف آغازین و فرجا مین کلمه های مندرج ، از هم تفکیک شده اند . مؤلف در مقدمه ، دوازده منبع زیرین را که در تکمیل اثرش از آنها سوره جسته است ، یاد میکند :

تحفة الاحباب ، رساله حافظ او بهی ، معیار جمالی ، شرفنامه احمد منیری ، رساله ابو منصور علی بن احمد طوسی ، رساله حسین وفایی ، رساله میرزا ابراهیم ، رساله محمد هندو شاه ، مؤید الفضلا ، رساله ابو حفص سعیدی ، جامع اللغات منظومه نیاز ی حجازی .

برای تأیید و تأکید معنای کلمه ها ، شاهد هایی از سروده های سنایی ، لامعی سوزی ، کمال اسماعیل ، انوری ، ناصر خسرو ، فردوسی ، خاقانی ، نظامی گنجوی رودکی ، جامی و دیگران بکار گرفته شده است . ( ۲۰ )

این فرهنگ بیشتر کلمه های قدیمه در ی چون آرم ، نهمار ، نیایش ، نوبتی و بعضی عبارت های اصطلاحی را شرح می کند :

نیایش : به کسر (نون) و (یا) ی ثانی تضرع و زاری کردن باشد ، بیت :

سروری که اندر نیایش کنیم      جهان آفرین راستنایش کنیم

و در (( نسخه وفایی )) و (( زفان گویا )) به معنای دعا و آفرین آمده و گویا دعای تضرع آمیز خواهد بود .

چنانکه دیده آمد ، در تفسیر بعضی از کلمه ها ، بر خورد مؤلف گونه انتقادی به خود میگیرد .

نهمار : به فتح (نون) و سکون (ها) ، بسیار بسیار باشد ( بیت فردوسی ) و در

(( نسخه میرزا )) به معنی عجب آمده و بیت امیر خسرو دهلوی مؤید اوست ، بیت :

در بند پرواز است جان بگذار سیرت بنگرم

زینسان که بینم حال خود نهمار بینم دیگر

ظاهراً مؤلف این بیت را درست نفهمیده و همان معنای (( بسیار بسیار درست است به طریق کنایه و طرز استفهام )) •  
این فرهنگ در لغت نویسی دوره های بعدی تأثیر ویژه ای بجا گذاشته ، تدقیق و تحلیل بیشتر وهمه جانبه یی را خواستار است •

دهم : لطایف اللغات ( فرهنگ مثنوی ) :

مؤلفش عبداللطیف بن عبدالله کبیر است که همزمان با روزگار حکم وایی جهانگیر و شاه جهان میزیست و در ( ۳۹ - ۱۶۳۸ ) جهان را بدرد گفت • لطایف اللغات درسال های بعد از ( ۲۳-۱۶۲۲ م . ) نگاشته شده و دارای مقدمه یی می باشد ، باز تابگر آگاهی مؤلف در کار لغت شناسی و نمایاندن منابع و مآخذ سود جسته او : . . این فرهنگ مشتمل بر حل لغات غریبه عربیه و الفاظ عجیبه عجمیه (( مثنوی )) مولوی رومی بوده ، مؤلف در تصنیفش از فرهنگ های « قاموس » ، « صراح » ، « کنز اللغات » ، « مدار الافاضل » ، « مؤید الفضلا » و فرهنگ های متفرقه (( مثنوی )) استفاد ه کرده و در مدت دوازده سال آنرا به انجام رسانیده است •  
کلمه های ایضاح شده فرهنگ ، با رعایت ترتیب حرف آغازین آنها به باب ها و بانوجه به حرف فرجامین شان به فصل ها بخشبندی و جابجا شده اند • اینکه کلمه اساساً به کدام زبان تعلق دارد ، بوسیله حرف نخستین همان زبان نشان داده میشود ، بدینگونه : ع - عربی ف - فارسی ( دری ) و ت - ترکی ، هرگاه کلمه هایی بدو زبان تعلق داشته باشند با حرف نخستین هر یک از آن دو زبان مشخص میگردند : ع ف عربی و فارسی ( دری ) ت ف - ترکی و فارسی ، ف ه - فارسی و هندی ، ع ه - عربی و هندی ، یعنی کلمه هایی اند که در دو زبان مورد کار برد دارند • صورت تلفظ کلمه ها با نشانه های ( فته ، ضمه و کسره ) نشان داده شده و برای تأیید معنای آنها شواهدی ارایه نگردیده است • نسخه های دستنویس آن در انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم لنینگراد و انستیتوت شرقشناسی اکادمی علوم تاجکستان موجود می باشد • ( ۲۱ )

## بازدهم - برهان قاطع :

یکی از فرهنگ های نسبتاً مکملی است که نزد دری زبانان از شهرت گسترده بی بر خوردار میباشد . به سال (۱۶۵۲ م .) درهندو سنان تألیف گردیده و تا کنون چندین بار زیست چاپ یافته است . بی بردن به ویژه گی ها و گسترده گی فرهنگ را یاد کرد های خود مؤلف دلیل خو بی تواند بود :

(( ابن خلف التبریزی محمد حسین المتخلص به برهان ، میخواست که جمیع لغات فارسی و پهلوی و دری و یونانی و سریانی و رومی و بعضی از لغات عربی و لغات زندقه و لغات مشترکه و لغات غریبه و متفرقه و اصطلاحات فارسی و استعارات و کنایات به عربی آمیخته و جمیع فواید فرهنگ جها نگیری و مجمع الفرس سروری و سرمه سلیمانی و صحاح الادبیه حسین الانصاری ( را ) که هر یک حاوی چندین کتاب لغت اند. بطریق ایجاز بنویسد و آن به هیچوجه صورت نمی بست ، مگر به اسقاط شواهد و زواید . بنا بر آن از هر دو دیده پو شیده به لغات و معنای آن اکتفا و اختصار نمود ، و همه را جمع کرده جدا گانه کتاب ساخت . )) ( ۲۲ )

برهان قاطع مانند فرهنگ امروزی در ترتیب کلمه ها شیوه ساده بی را در پیش گرفته ، بدینگونه که هر کلمه با توجه به ترتیب حروف متشکله جابجا شده است . زیاده از بیست هزار کلمه و عبارات درین فرهنگ شرح گردیده و مؤلف برای تأکید معنای کلمه ها از آوردن شاهد خود داری کرده است ، چه این کار بر حجم فرهنگ می افزود .

درین فرهنگ ، اساساً کلمه های ویژه دری گرد آوری و شرح گردیده اند و یک بخش مهم مواد و مندرجات آنرا واحد استعاره بی و اصطلاحات گوناگون ، بویژه نام نباتات ، دور ها ، ماده ها و همچنان حیوانات تشکیل میدهند ، مؤلف برای روشن ساختن شکل تلفظ کلمه ها ، از عنعنه و روش فرهنگ نگاری پیشین استفاده برده است چنانکه در بعضی موارد کلمه های هم قافیه بی را می آورد که نسبت به کلمه قابل شرح مشهور تر میباشند ، مثلاً :

بالشمک : به کاف ، بروزن و معنای بالشت است که در زیر سر گذارند . ( ۲۳ )

باشام : بر وزن آشام ، پرده را گویند مطلقاً ، خواه پرده در باشد و خواه پرده ساز . ( برهان قاطع ، ص ۹۴ )

ترندک : به فتح اول و نانی و رابع و سکون ثالث و کاف مرغیست که آنرا در ماوراء النهر دختر صوفی گویند و عربان صعوه گویند ( برهان قاطع ، ص ۱۸۸ ) .  
باغ شیرین : نام نوایی است از مو سیقی و نام لحن چهارم باشد از سی لحن بار بد ( برهان قاطع ، ص ۹۴ ) .

(( برهان قاطع )) دارا ی یک مقدمه لغوی-دستوری است متشکل از (۹) فایده که مندرجاً جات اساسی آنرا مؤلف بدینگونه بیان می‌کند :

فایده اول : در بیان معرفت زبان دری و پهلوی و فارسی .

فایده دوم : در بیان چگونگی زبان فارسی

فایده سوم : در بیان تعداد حرف های تهجی و تفرقه ، میان (( دال و ذال )) و

صیغه هایی که در فارسی مقرر است .

فایده چهارم : در بیان تبدیل ازهر یک حرف ف .

فایده پنجم : در ضمایر و آن در چند حرف بهم میرسد .

فایده ششم : در بیان حروف مفرده که در اول و اواسط و اواخر کلمات به جهت دریافت

کلمات و معانی مقصوده بیاوردند .

فایده هفتم : در ذکر حروف و کلماتی که به جهت حسن و زیبایی کلام می آورند .

فایده هشتم : در معنای حروف و کلمات تیکه در آخر اسما و افعال به جهت حصول

معانی گوناگون در آورند .

فایده نهم : در بیان تفسیر آنچه صاحبان املا را از دانستن آن گزیر نیست .

( برهان قاطع ، ص ۳۱ ) .

این فرهنگ به زبان ترکی ترجمه گردیده و به سال ( ۱۸۰۰ م ) در (( کانسنتینا-

پال )) نشر گردیده است . چاپ انتقادی آن در چهار جلد ( تهران ، ۱۹۵۱ - ۱۹۵۶ )

به تصحیح و اهتمام دکتر محمد معین تهیه و انجام پذیرفته است .

( برهان قاطع )) در انکشاف فرهنگ نگاری بعدی تأثیر بزرگ و مشهودی بجا گذاشته ،

چون منبع و سرچشمه مهم و طرف اعتمادمورد استفاده فرهنگ نگاران قرار گرفته است. این فرهنگ برای پیشرفت و شکوفایی لغت شناسی تا جکستان شوروی نیز بر تأثیر و ثمر بخش بوده است. هنگام ترتیب دهی (( فرهنگ زبان تا چکی ))، مرتبان در تعیین و تفسیر معنی و نیز برای تشخیص شکل درست کلمه ها به (( برهان قاطع )) اتکا ورزیده و از آن مانند یک سرچشمه باوری استفاده برده اند.

#### دوازدهم - فرهنگ رشیدی :

سال تألیف آن ( ۱۶۵۴ م ) و مؤلفش عبد الرشید بن سید عبد الغفور تنوی می باشد. در سال ( ۱۸۷۲ م )، بوسیله مولوی ذوالفقار علی معلم در مدرسه کلکته در دو جلد آماده چاپ شد و در جلد دوم آن نام آماده کننده دیگر فرهنگ برای نشر - مولوی عزیز الرحمن معلم زبانهای دری و عربی کالج کلکته - نیز ثبت شده است.

چاپ دوم آن بوسیله محمد عباسی انجام پذیرفت که متکی بر مقایسه چندین نسخه خطی آن فرهنگ میباشد. ( ۲۴ )

عبد الرشید در ترتیب دهی این اثر بیش از همه به (( فرهنگ جهانگیری )) و ((مجمع الفرس )) سروری اتکا ورزیده است و آنها را از معتبرترین و مکملترین فرهنگها می شمارد. به راستی که این دو فرهنگ بویژه (( فرهنگ جهانگیری )) هم از جهت احتوای منابع و سرچشمه ها و هم از نگاه زیادی مواد و تفسیر کلمه ها از فرهنگهای دیگر مابینت دارند. نگارنده فرهنگ رشیدی نخستین کسی است که بر مواد و مطالب فرهنگهای (( جهانگیری )) و (( سروری )) به دیده انتقادی نگر بسته و با این کار خود در تاریخ فرهنگ نگاری دری روش تازه ای را پیشکش کرد که فرهنگ نگاران بعدی آنها را دادند.

مؤلف به ارتباط فرهنگهای پیشین، در مقدمه، اندیشه اش را بدینگونه بازتاب میدهد: (( ... در بعضی لغات تصحیح لفظ و توضیح اعراب و تنقیح معانی چنانکه باید نکرده اند ... بعضی لغات عربی و ترکی در میان لغات فرس درج گردیده اند و تشبیه ( اشاره ) نموده اند، که فرس نیست ... بعضی لغات ( را ) به تصحیفات



خوانده و لغات متعدده پندا شته ، چند جاذگر کرده اند ، مثلا بعضی کلمات ( را ) به (باء) تازی و فارسی وبه (تآ) و (نون) خوانده ، چار جا نکر کرده اند ، بعضی را به ( کاف ) تازی و فارسی و بعضی را به ( سین ) و ( شین ) ، و بعضی را به ( زاء ) تازی و فارسی و ( راء ) مهمله خوانده و این در نسخه ( سرور ی ) بیشتر است و در ( جها نگیری ) کمتر و سوای این نیز سهو و غلط هست که در بیان لغات معلوم شود . )) ( فرهنگ رشیدی ، ص ۱۱ - ۱۲ ) .

ازینجا ست که مؤلف فر هنگ رشیدی همت را بدان داشته است تا ذخیره لغوی و اشعار نمونه یی فرهنگ های دیگر چون ( جها نگیری ) و ( سرور ی ) را بدیده انتقاد ی ننگرد و در حد امکان به تصحیح و تحریر آنها دست یازد . وی هر يك كلمه را چه از جهت معنی و چه از جهت شکل طرف تأمل و سنجش قرار داده ، میگو شد شکل و معنای درست آنرا بدست دهد . مثلا :

بابك - جد مادری ارد شیرین ساسان که ارد شیر را بدو نسبت داد ه با بکا ن گو-  
یند و ( الف ) و ( نون ) برای نسبت است و بعضی گویند معبر ی بوده ساسان را  
بشارت به اردشیر داده ، بنا بر خوابی که ساسان یافته بود و در کتب تواریخ به تفصیل  
مذکور است و ( او ) پسر را بنا بر التماس معبر بدو نسبت داده . و بعضی گو-  
یند نام مادر ارد شیر است و قول اول اصح است . و به هر تقدیر ارد شیر با بکان درست  
است و ارد شیر بن بابکان غلط ، چه پدرش را نیز بابك نام گفته اند نه بابکان . ( فر-  
هنگ رشیدی ، ص ۱۸۶ ) .

رخت - متاع ، اسباب خانه و لباس و در فر هنگ (( جها نگیری )) به معنای راه  
راست و به معنای ستور عموماً و اسب خصوصاً و به معنای طعام یکمرد ه گفته  
و این ابیات ( را ) آورده نظا می گوید :

گر یوه بلند است و سیلاب سخت      میچان عنان من از راه رخت  
و له ، بیت :

سریر و سرا پرده و تاج و تخت      نه چندان که بردن توانند رخت  
وله ، مصراع :

به جنگ دوا لی روان کرد رخت

وله ، مصراع :

من بینوا را زغم داد رخت

و در استشهداد بعضی ابیات تأمل ( بکار ) است ، یعنی بیت اول و آخر ، چه در اول از (( راه بخت )) دیده شد و در آخر به معنای سامان مناسبت است و در بیت دوم مصراع اخیر چنین یافته شد . مصراع :

نه چندان که آنرا توانند ساخت

یعنی سنجید ، و در بیت سوم به معنای یراق است . والله اعلم ( فرهنگ رشیدی ، ص ۷۳۲ )

(( فرهنگ رشیدی )) در بردارنده يك مقدمه ، بیست و چهار فصل و خاتمه است از خاتمه فرهنگ جز یاد کرد مؤلف در مقدمه تا کنون اثری دستیاب نگردیده است .

کلمه های داخل فرهنگ به ترتیب حروف الفبا ( مانند برهان قاطع ) جایز گردیده ، بدانگونه که از روی حروف اول به باب ها و از روی حرف دوم به فصل ها بخشبندی شده اند ، در پایان هر فصل طور جدا گانه و به حیث ملحقات فصل مصطلحات آورده شده است ، که در آنجا کلمه های مرکب و واحد های اصطلاحی ، درج و شرح گردیده اند .

معنای کلمه ها به وسیله مثالها و شواهد تأکید میگردد ، و نیز این فرهنگ دارای مقدمه لغوی - دستوری می باشد که در قانون و قاعده های حروف زبان عربی و دری تحلیل میگردد . مؤلف زیاده از (۹۰۰۰) واحد لغوی را در این فرهنگ جمع آوری نمود و با دید انتقادی که شیوه ویژه اوست به شرح و معنی آنها پرداخته است . پیرامون گسترده گی و مواد فرهنگ « ه . رؤوف اوف » می نویسد : « ولی مواد فرهنگ رشیدی قطع نظر از گروه های مصطلحات ، اساساً همانست که پیش از او فرهنگ نگاران دیگر گرد آورده ، از روی پرنسیپ های معین لغت نویسی خود ، تصنیف و تفسیر نموده بودند . » ( ۲۵ ) گرچه مؤلف فرهنگ رشیدی ، لغت ها و کلمه های مندرج در فرهنگش را از میان فرهنگ های پیشین برگزیده ، ولی در تحلیل

آنها بویژه در شرح معنی و شکل کلمه ها ، شیوه کاملاً نوی را در پیش گرفته است ، که از دید پژوهشگران این ساحه بدورنمانده ، چنانکه محمد عباسی در مقدمه بی که برین فر هنگ نگاشته است ، میگوید : ((عموماً محققین لغت بر صحت و دقت مضامین و مندرجات این فرهنگ گواهی داده‌اند و او را اصح و اکمل از « جهانگیری » و (سروری )) شمرده اند . همچنین تنقیح و تدقیقی که مصنف آن در اشعار فصحا ی متقدمین به عمل آورده و تحقیقات مفیدی که در ضبط و ثبت صحیح لغات فارسی انجام داده ، همبش مورد توجه خاص لغویان بوده است . )) (۲۶)

گذشته از (( فرهنگ رشیدی )) ، عبدالرشید دو اثر لغوی دیگر نیز دارد که عبار تند از : (( منتخب اللغات )) مؤلف در سال (۱۶۳۵ م .) و (( رساله معربات )) ، اما سهم (( فرهنگ رشیدی )) در انکشاف رشته فر هنگ نگاری دری در دوره های بعدی نهایت براننده و چشمگیر است ، چنانکه مؤلفان (( سراج اللغات )) ، (( بهار عجم )) ، (( غیاث اللغات )) و دیگران چون سر چشمه و منبع از آن سود برده و شیوه انتقادی او را دنبال کرده‌اند .

#### پانویس ها :

- (۱) و آ . کپرانوف . در باره بعضی از خصوصیت های کلمات قدیمه دری . مجله شرق شرق ، ش ۷ ، ۱۹۵۷ ، ص ۸۷ .
- (۲) شهریار نقوی ، همان اثر ، ص ۳۳۲-۳۴۱ . ( نویسنده پیش ازین در هیچ جایی از مقاله اش از شهریار نقوی و اثر او یادکردی ندارد ، معلوم نشد که منظور او از (( همان اثر )) چه می باشد .)
- (۳) ه . رؤوف اوف ، « فرهنگ جهانگیری » همچون سر چشمه لغت نویسی دری ، دو شنبه ، ۱۹۷۳ ، ص ۱۲ .
- (۴) برهان قاطع ، ج ۱ ، باهتمام محمد معین ، ( مقدمه ، ص ۸۷ ) ، تهرآن ، ۱۳۳۰ .
- (۵) بدرالدین ابراهیم . فر هنگ زفان گو یا و جهان پویا ، نسخه عکس ( متن ،

- مقدمه ، شرح لغات و اضافات توسط ۱۰ با یفسکی ، مسکو ، ۱۹۷۴ ،
- ص ۶۰ .
- ( جای این مراجعه در متن مقاله مشخص نشده است . شاید سهو طباعتی باشد )
- (۶) م . آ . آنا خانوا . مطالعه مقایسه‌ای موضوعی کلمه‌های فرهنگ‌ها ( به اساس مواد فرهنگنامه حسین وفایی ، رساله‌نامه علوم ، دوشنبه ، ص ۱۳ ) .
- (۷) م . آ . آنا خانوا . مسأله معین کردن فوندهای لغوی فرهنگ‌های پیشینه ، مجله زبانشناسی تاجیک ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص ۹۵ - ۹۶ .
- (۸) عبارۀ « فیض عام » از روی حساب‌ابجد (۱۰۰۱) است .
- (۹) مدار الافاضل ، نسخه خطی شماره ۱۹۹۸ ، مقدمه ،
- (۱۰) همانجا ، ص ۲ .
- (۱۱) درین باره نگاه کنید : ۱ . واحنوف فرهنگ مدارالافاضل یکی از سرچشمه‌های لغات اللغات ، بعضی مسأله‌های فلاوژی تاجیک ، سمرقند ، ۱۹۷۱ ، ص ۱۳۵ - ۱۴۱ .
- (۱۲ - ۱۸) ه . رؤوف اوف ، همان اثر ، ص ۹ - ۵۹ .
- (۱۹) فهرست نسخه‌های خطی شرح کتابخانه اکادمی از بکستان شوروی ، ج ۶ ، تاشکند ، ۱۹۶۳ ، ص ۱۹۸ .
- (۲۰) ه . رؤوف اوف ، همان اثر ، ص ۱۷۳ .
- (۲۱) م . آ . آ . با یفسکی ، همان اثر ، ص ۵۵ - ۵۸ و و . آ . کیرانوف ، همان اثر ، ص ۱۶ - ۱۷ و ه . رؤوف اوف ، همان اثر ، ص ۱۷۵ .
- (۲۲) برهان قاطع ، مقدمه ، ص (د) .
- (۲۳) برهان قاطع ، بمبئی ، ۱۸۵۵ ، ص ۹۵ .
- (۲۴) فرهنگ رشیدی ، به ضمیمهٔ ربعات رشیدی ، به تصحیح محمد عباسی ، ج ۱ - ۲ ، تهران ، ۱۹۵۸ .
- (۲۵) ه . رؤوف اوف ، همان اثر ، ص ۱۵۹ .
- (۲۶) فرهنگ رشیدی ، مقدمهٔ مصحح ، ص ۱۱ .

پرو فیسور دکتور عبدالظہور عبدالعزیز

و

پوهیالی ضیاء الدین (ضیاء)

## بحثی بر مقدمات آواز شناسی

### ۱- ساحة آموزش ووظایف آوازشناسی

- فونیتکس (آواز شناسی از کلمه یونانی Phone صدا) گرفته شده ساحة از زبانشناسی میباشد که برای افاده آوازهای ضروری سخن و رابطه های آن موظف شده است . هجا، فشار و آهنگ از جمله خصوصیت های مرکب و چند جانبه آواز های سخن و واسطه های آن به شمار میرود . بنابراین از چهار جهت مورد مطالعه قرار میگیرد .
- الف : طریقه تلفظ آواز ها - مطالعه نقش اعضای صوتی هنگام تلفظ و تولید آواز های سخن می باشد .
- ب: طریقه تولید آواز ها - نتیجه اهتزاز فیزیکی اصوات سخن و واسطه های آن میباشد .
- ج: احساس شنوایی - آواز های سخن یعنی هجا ، فشار و آهنگ بوسیله آن درک کرده میشوند .

د: فونو لوژی - کار برد اجتماعی زبان (سوسیال فنگشن ) ، جهات فونو لوجیکی اصوات سخن و واسطه های آن ، کلمه های زبانی ، ساخت کلمه ها و عبارت ها و فرقی کردن سخن از یکدیگر و توضیح وسیعتر معانی آنها را در بر میگیرد . که هر کدام از بخش های فوق دارای میتود جداگانه تصنیف هجا، فشار و آهنگ میباشد و با همدیگر رابطه اورگانیک دارند .

آواز شناسی نظر به ساحة آموزش و وظایفش بدو قسمت تقسیم میشود .

۱- آواز شناسی عمومی - خصوصیت های خاص تلفظی عموم زبان ها را می آموزد .

۲- آواز شناسی تصویری - علامات تلفظی زبان های خاص را می آموزد .

مثلا آواز شناسی زبان روسی ، آواز شناسی زبان اوزبیکی ، آواز شناسی زبان

انگلیسی ، آواز شناسی زبان دری و غیره .

آواز شناسی از نگاه هدف استفاده نیز بدو بخش تقسیم میشود :

۱- آواز شناسی نظری - علامه های تلفظی بعضی از زبان ها را از جهت نظری تصنیف

میکنند .

۲- آواز شناسی عملی به مقصد آموزش تلفظی بعضی از زبان ها ساخته میشود .

مثلا آواز شناسی انگلیسی ، روسی ، اوزبیکی که به مقصد آموزاندن آن به دری

زبان ها یا پشتو زبان ها ساخته میشود . که بکمک تهرینات ساده توضیح میگردد .

آموزش خصوصیت های تولید اصوات و چگونگی حرکت فزیکلی اصوات سخن بسه

کمک ساحة جدا گانه یی که بنام آواز شناسی تجربی یاد میشود صورت میگردد . بخش های

مختلف آواز شناسی که فوقا متذکر شدیم به یاری نشانه های قابل دید بخاطر توضیح

خصوصیت های تلفظی زبان از نتایج آواز شناسی تجربی استفاده نماید هر گاه

آواز شناسی محصول اصوات سخن بوده و خصوصیت های آنرا بیاموزد آنرا آواز

شناسی تقطیعی ( از کلمه سکمنت معنای جزء از سخن را میرساند ) میگویند و اگر آواز

شناسی به واحد های بزرگتر اصوات سخن یعنی به آموزش هجا ، کلمه و عبارت ها

بپردازد ، آنرا آواز شناسی عرضی گویند .

فونو لوژی چهار مین بخش لازم و ضروری آواز شناسی پنداشته شده بحيث علم جدا-

گانه در نظر گرفته میشود . از این نگاه فونولوژی بدو بخش تقسیم میگردد :

- ۱- بخش عملی آموزش آواز های زبان بخش مربوط به آموزش جهت های عملی آواز های زبان می باشد که بنام فونولوژی تقطیعی (سگمنتل فونولوژی) یاد میشود .
  - ۲- بخش آموزش عملی نشانه های زبان آموزش هجا ، فشار و آهنگ آواز ها ، کلمه ها و جمله هامیباشد که بنام فونولوژی عروضی (سوپر سگمنتل فونولوژی) یاد میشود .
- آواز شناسی با بخش هاو مرتبه های دیگر زبان مثلا صرف ، نحو، معانی ، سبکشناسی رابطه اور گانیک دارد . چونکه همه واحدهای زبانی (کلمه ، ساخت کلمه ، فقره و عبارت ها) به کمک آواز ها ظاهر میگردد .

آواز شناسی در رابطه به آموزش حرکات فیزیکی و رول اعضای صوتی ، خصوصیت های فیزیکی ، تولید آواز های سخن با علوم دیگر مثل بیالوژی ، فزیولوژی ، فزیک و آواز شناسی فزیک نیز علاقه پیدا میکند .

بخش مربوط به انکشاف و رواج یابی خصوصیت های صوتی زبان را آواز شناسی تاریخی می آموزد و در آن همه ترقیبات سیستم های صوتی زبان آبدات تاریخی و دست نوشته ها به کمک حقایق تاریخی طبقه بندی میشوند .

در زبانشناسی معاصر ، آموزش علاقه های تشابه و اختلاف زبان های جهان به نام نوع شناسی زبان ها یاد شده و بخش مربوط به آواز شناسی آن بنام نوع شناسی آواز شناسی مقایسی یا نوع شناسی فونولوژی مقایسی یاد میگردد . مثلاً نوع شناسی آواز شناسی مقایسی زبان های دری ، پشتو، اوزبکی وانگلیسی و فونولوژی آنها و غیره .

برای نشان دادن گرافیم آواز های زبان علامه های جدا گانه یی بو چود آمده که ترانسکرپشن نام دارد . درین نوشته از علامه هایی استفاده میشود که از طرف انجمن بین المللی آواز شناسان وضع گردیده است .

### مخارج اصوات (ناحیه تولید صداها)

آواز های سخن در نتیجه فعالیت مستقیم اعضای صوتی تولید میشوند . تجمع حرکت اعضای گوپایی شر کت جوینده در تولید آواز ها ، بنام ناحیه تولید صدا یاد میگردد . هر چند اعضای صوتی همه آدما ن جهان سا ختمان مشابه دارند ولی

در تلفظ آواز های هر زبان حرکت آنها مربوط به عادت خاص همان زبان است . تجمع حرکات اعضای صوتی قسما عادی شده در تلفظ يك زبان اساس ناحیه تولید صدا های همان زبان نامیده میشود . زبان های جهان از روی بعضی مشخصات اساسی ناحیه تولید صدا های شان از یکدیگر فرق میشوند .

مثلا اگر کانسونانت های عادی زبانی دوزبان انگلیسی دارای مخارج صوتی بوده باشند در زبان های ازبکی ، پشتو و دری و روسی در تلفظ چنین کانسونانت هانولک زبان به تنایای بالا تماس مینماید طوریکه قسمت میانی آن سهم بیشتر میگیرد یعنی بصورت دندانیه تلفظ کرده میشوند . از لحاظ تلفظ و اولهای زبان انگلیسی و فرانسوی از یکدیگر فرق بارز دارند و در تلفظ و اول های لبی در زبان انگلیسی لب ها نهایت ضعیف حرکت مینمایند در زبان فرانسوی این و اولهای لبی با حرکت قوی لبها تلفظ میشوند . دستگاه تلفظی انسان دارای چهار مجرای صوتی یا ناحیه تولید صدا میباشد :

۱- مجرای حلق

۲- مجرای بینی

۳- مجرای دهن

۴- مجرای حنجره (گلو)

جریان هوای تنفسی نخست به مجرای حنجره می آید . و در دو طرف جدار داخلی حنجره رشته های صوتی جاگزین شده که آنها هنگام تولید آواز ها بعضا حالت عادی داشته و زمانی به یکدیگر نزدیک میشوند . درین حالت کانسونانت های حلقی تولید می شوند ولی ممکن است این رشته های صوتی هنگام عبور هوای تنفسی ارتعاش بکنند یا نکنند . دوام لرزش و اهتزاز و کشش عضلات رشته های صوتی بالنویسه آهنگت اساسی را تولید میکند . در تولید آواز ها این رشته های صوتی وظیفه بس مهمی را انجام میدهند . رشته های صوتی در هنگام تلفظ اصوات بی آوا هیچگونه ظنین و موسیقیت نمیداشته باشند .

جریان هوای تنفسی پس از عبور از مجرای حنجره به مجرای حلق میگردد . جریان بعدی هوا به حالت و چگونگی کچک وابسته است . اگر کچک بالا برود درین صورت



جریان هوای تنفسی از مجرای دهن عبور میکند و مجرای بینی درین حالت بسته میباشد درین صورت کانسو نانتهای فمی تولید میشوند اگر کچکک پایین بیافتد جریان هوا از مجرای دهن و بینی یکباره میگردد و درین حالت کانسونات های غنه یی (م.ن.ن.غنه یی) تولید میشود .

برای درک نمودن تفاوت هادر تولید آوازهامجرای دهن و اعضای گویایی ضروری آن یعنی زبان ، زبانچه ، کچکک ، کام سخت ونرم ، دندان ها ، حرکت و حالت لبها از اهمیت بزرگ بر خوردار است . خوردی وکلانی جوف دهن به فعالیت و حرکت اعضای مولد اصوات و عضوهای گویایی که در تلفظ اصوات مستقیما سهیم میگيرند وابسته است . در قطار همه اعضای صوتی ، زبان فعالترین آنها میباشد .

در نتیجه حرکت افقی وعمودی زبان اصوات تواناگون تولید میگردد و در تلفظ نمودن و شنیدن این آوازها بخصوص اصوات باآوا ، تون های مختلف را بوجود می آورد اشتراك و عدم اشتراك لبها در عملیه تلفظ اصوات رول مهمی را بازی مینماید روی همین علت بعضا سا ختمان مجرای میان هر دو لب در تلفظ واو لبها در نظر گرفته میشود . در بین اجزای مختلف عضو های مولد آوازها ، مناسبت معلومی وجود داشته در تلفظ آدمی چندین عضو همزمان اشتراكی نماید اجرای فوری و آنی این چنین تلفظ بواسطه کشش رشته های دایمی عصبی صورت میگيرد . از لحاظ اناتومی دستگاه صوتی انسان و میمون آنقدر از هم متفاوت نبوده اختلاف اساسی میان آنها از نظر فیزیولوژیکی میباشد و حرکت عضو های صوتی انسان بوسیله مغز سر آدمی اداره میگردد .

## ۲- معلومات راجع به آوازشناسی فزیک

مشخصات فزیک آوازها

آواز های سخن نتیجه حرکت میخانیک جریانی هوا به سرعت ۱۰۰۰ متر تبه فی ثانیه می باشد . دوام وعدم دوام حرکت هوا در نوبت خود ممکن است ساده یا مرکب باشد . آوازها اساسا دو مشخصه فزیک را دارا می باشند .

تموج ونوسان - تموج از جهت شنوایی به قوت آواز (بلند و پستی صوت) در دست می آید . اگر جریان هوا سریع باشد آواز حرکت نوسانی بلند را بخود میگيرد و در

صورت عکس آن اصواتی تولید میشوند که دارای نوسان پایین میباشند نوسان آواز ها با دور (گرتس - برگشت دورانی فی ثانیه) اندازه میشود . یک دور برابر بایک حرکت دورانی فی ثانیه میباشد . نوسان ضروریترین مشخصه فزیک تفریق آواز ها از یکدیگر محسوب میشود قدرت شنوایی آدمی محدود است . ما صوت هایی را که از ۱۰ تا ۱۵۰۰۰ دور فی ثانیه باشد حس کرده و شنیده میتوانیم . واصوات نهایتضعیف (کهتراز ۱۵ دور) ونهایت بلند (بالاتراز ۲۰۰۰۰) دورا بصورت عموم شنیدن نا ممکن است ، از همین سبب بخاطر شنیدن آوازهایی که دارای چنین حرکت نوسان باشد دستگاه مخصوص لازم است .

اگر حرکت هوای مولد اصوات موجی دوامدار باشد ، (تون) واگر بی دوام باشد(صدا) بوجود می آید . تون و صدا بخاطر تفریق آواز ها از یکدیگر یکی از خصوصیت های ضروری فزیک میباشند . مثلا واولها دارای تون بوده و کانسو نانت های بی آوا دارای صدا میباشد . کانسونات های با آوا دارای تون و صدا بوده و صدای آن نسبتا ضعیف میباشد .

در آواز هایی باطنین (سونار) ل،ر،م،ن،ن غنه یی ، تون و صدا همزمان تولید میگردد و تون نظر به صدا قوی تر میباشد .  
طویل یا کوتاه بودن اصوات (کمیت) باحرکت نوسانی معین میگردد و آن باملی سیکوند اندازه میشود . شدت آواز ها یعنی بلندی یا پستی و غیره کیفیت آنها گفته میشوند .

در زبان هایی که دارای فشار متحرک اند شدت آواز ها معین کننده حرکت موجی آنها می باشد که هجای با فشار نظربه هجای بی فشار نسبتا قوی تر تلفظ میشود . مثلا در زبان دری مردی (مرد بودن) مردی (مرد هستی) ودر زبان اوزبکی الهه (سیب) الهه ( نگیر) در زبان روسی مو که (آرد) مو که (عذاب) در زبان انگلیسی Present حاضر شدن Present (تخفه) اختلاف در قوت فشار و عدم فشار آواز ها میباشد .  
نوسان آواز ها در دوام حرکت خود با تولید نمودن آهنگ خاصی مشخص میشود ،  
او بعضی اوقات در گفتار به صفت نشانه صوتی ظاهر میگردد که افاده کننده هیجان

خاص میباشد . ناحیه های تولید صدا ها (دهن ، بینی ، حنجره وغیره) بنام مخرج های صوتی معین یا ناحیه های معین تولید صدا ها گفته میشود چونکه آنها با داشتن اندازه و ساختمان معین خود وظیفه گانا لهای صوتی مولد آواز های سخن را انجام میدهند . حرکت ممکن است ساده باشد و یا مرکب؛ سینه‌یی که موازنه نوسانات آواز های مرکب را بوسیله اعضای دیگر صوتی حفظ نموده و آواز ها را تصفیه میکند (فلتر) میگویند . مجراهای دهن و بینی انسان هر دو یکجا فلتر صوتی تولید کننده و اولها را تشکیل میدهد . افاده نوسان آواز ها و علاماتی که نوسان يك آواز را از آواز های دیگر متمایز میسازد فریکوینسی نوسان گفته میشود فریکوینسی نوسان منبع شناخت خصوصیت های فزیک آواز های سخن حساب میشود . فریکوینسی آوازاها به کمک دستگاه تجربی مخصوص سپکترو گراف معین میگردد . فریکوینسی واولهای مختلف به سه شکل فریکوینسی نوسان  $(F1/F2/F3)$  نشان داده میشود و در حالات مختلف به اشکال عمودی نیز میباشد .

علایم فزیک آواز ها با خصوصیات تلفظی آن ها عضواً پیوسته است . حرکت های مختلف اعضای صوتی و خصوصیت های فزیک آواز های سخن علایم و مشخصه های کیفی و کمی آنها را تغییر میدهد .

### ۳- میتودهای آوازشناسی تجربی

در آواز شناسی معاصر دو میتود اساسی وجود دارد . میتود عینی و میتود ذهنی . میتود ذهنی عبارت از نظاره مستقیم تلفظ (بادیدن یا با شنیدن ) است . این میتود قدیمی بوده و دایماً میتوان به آن دست یافت . ذهنیت در نتیجه نظاره مستقیم و ذهنی خصوصیت های فزیک تلفظ آواز ها تفریق هجا های با فشار و بی فشار و سقوط یا عروج لحن اصوات ممکن است بوجود آید .

معین کردن بعضی خصوصیت های تلفظی صوتی به کمک دستگاه های تخنیکی یعنی میتود های عینی ، آواز شناسی تجربی یا تصنیف تجربی سخن نام دارد . این دستگاه

ها در معین نمودن و تصنیف عمیق ساخته‌ان صوتی زبان - هجا ، فشار و آهنگ به ما باری می‌دهند .

در جمله میتود های آموزشی تلفظ آواز ها پله تو گرافی و رادیوگرافی از اهمیت خاصی برخوردار است . پله تو گرافی به کمک کام مصنوعی حالت و موقعیت زبان را معین مینماید . کام مصنوعی عبارت از يك پلاستيك الاستيكي باريك است که اندازه و ساخت آن برابر کام سخت تلفظ کننده میباشد . شخص تلفظ کننده انفارمند (گوینده- نطق) گفته میشود که او باید به زبان ادبی یا به یکی از لهجه های آن (اگر لهجه معیاری باشد ) تکلم نموده بتواند . کام مصنوعی الاستیکی به کام سخت در جوف دهن پوشانیده میشود در تلفظ آواز های معین روی زبان به کام مصنوعی تماس میگیرد . در نتیجه ، مخرج یا جای تلفظ آواز تشخیص می گردد .

کام مصنوعی که به روی زبان باقی می ماند (پله تو گرام ) گفته میشود . رادیو گرافی و سینما تو گرافی میتود های است که تلفظ آواز ها را به صوت دقیق و مشخص نشان میدهد .

رادیو گرافی امکان میدهد که حالت اعضای صوتی در هنگام تلفظ معین گردد . سینما- توگرافی حالت جریان تلفظ آوازا را تو میدهد .

بخاطر تو ضیح جهات فزیکي آواز های سخن از میتود های سپکترو گرافی واسیلو- گرافی نیز استفاده برده میشود . سپکتروگراف موج و نوسانات میدان آواز ها را نشان میدهد و در توضیح و تشخیص خصوصیت های فزیکي آواز ها کمک میکند .

در بین وسایل جدید که آواز های سخن را از جهت فزیکي توضیح مینماید سپکترو- گراف رول تجزیه کننده را بازی میکند .

سپکترو گراف دو نوع است .

۱- سپکترو گراف نوع ایستا (ستا تیک) امکان میدهد که ساختمان فزیکي آواز ها در مقطع زمانی معین آموخته شوند .

۲- سپکتروگراف نوع متحرک ( سونوگراف ) در اساس بر نسبیپ ( مشاهده آوازاها)

کار میکند. و به کمک آن میتوان منظره سیکترو گرافی آواز را در پرسش انکشاف و رواج یابی آن توضیح کرد.

اوسلو گراف هم بیشتر در مسایل آواز شناسی تجربی استفاده پرده میشود.

این دستگاه بخاطر آموزش عمیق تر خصوصیت های فیزیکی آوازاها، آهنگ سخن و تقسیم شدن يك عبارت به اجزای بامعناي كوچك امکان میدهد.

سپارش هاو نشانداد های آواز شناسی تجربی از نظر علم زبان در تدقیق بخشهای مختلف آواز های زبان کمک شایانی مینماید.

## نکته

اندرین دیر سپنجی یاد گیر این چار چیز  
تا بما ندرخت قدرت در جهان کهنه نو  
تا نخواهندت خواه و تا نبخشندت مگیر  
تا نپر سندن ت هگوی ای تا نخوا نندن ت مرو

(شوریده)

عبدالکریم شهید صمدی

## نامهٔ اهل خراسان

او حدالدین انوری از جملهٔ شاعرانیست که در تکامل شعر دری خدمت زیادی به خراج داده است. باید گفت که او نه تنها در ایجاد قصیده که با سرایش این نوع شعر به درجهٔ پیمبری در شعر رسیده بلکه در آفریدن غزلیهای لطیف و رباعیهای جالب و قطعات ظریف نیز مهارت به خودخاصی داشته است. او در تاریخ نظم استاد قصیده سرا شناخته شده و بیپرده نیست که در این شعر او را در ردیف فردوسی و سعدی گذاشته اند:

در شعر سه تن پیمبرانند  
هر چند که لانی بعدی  
او صاف و قصیده و غزلرا  
فردوسی و انوری و سعدی

و مؤلف تذکرهٔ بی او را (( مسند نشین ایوان سخن گستری )) نامیده است. نسبت اینکه بررسی و تدقیق همهٔ جانبهٔ ایجادیات این شاعر فرصت زیادی را تقاضا می کند، لہذا در این نوشته تنها راجع بیک قصیده او حرف زده میشود که (( نامه اهل خراسان )) نام دارد.

(( نامه اهل خراسان )) به خاقان سمرقند از جمله بهترین قصیده های انوری است که در اروپا بوسیله عالم و مترجم انگلیسی (گروگ پاتریاک) به زبان انگلیسی ترجمه شده و بنام (( اشکهای خراسان )) شهرت دارد و نیز به زبانهای مختلف دیگر آنرا ترجمه کرده اند .

هر چند این قصیده از چکامه های زبده و برگزیده انوری است اما در بیشتر مر حله های ادبی سده های گذشته از آن کمتر سخن رفته است .  
بنابراین بی جا نیست که راجع به تاریخ و سببهای انشا و خصوصیت های دیگر آن سخنی چند گفته آید .

نامه اهل خراسان ، علاوه بر اهمیت ادبی از حیثیت تاریخی نیز بهره ور است و ازینرو برای مؤرخان نیز مهم شمرده میشود و برگوشه یی از تاریخ روشنی می اندازد .  
چنانکه معلوم است در نیمه سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم میلادی حملات و تهاجم قدرت های محلی و منطقه یی و طوایف مخالف هم ، بر قلمرو یکدیگر رواج بیشتر یافته بود . شکست سلطان سنجر از قراخانی ها و جنگ او با طایفه غز و شکست و اسیر شدنش بدست غزها ، نموداری از جنگها و یورش های آن روزگار است .  
غزها بر شهر های خراسان تسلط یافتند و به قتل و غارت مشغول شدند و بسیاری از اماکن و کتابخانه ها را به آتش کشیدند و خلاصه باعث ضایعات انسانی و پدیده های مدنی به معنی وسیع آن گردیدند .

این پیشامد ناگوار اهل خراسان را به تشویش و ناراحتی فراوان اندر ساخت و زندگی شانرا به آشفتگی حالی روبرو گردانید . آنان به ناچار ، اراده کردند که از خاقان سمرقند رکن الدین محمود قلیچ تمغاچ خان استمداد نمایند . بنابراین از انوری شاعر نامدار خراسان تقاضا کردند که شرح این واقعه المناک و مدحش را برشته نظام در آورد تا بوسیله کمال الدین وزیر به خاقان سمرقند رسانده شود .

انوری به تقاضای کسانی که این مسأله را طرح کرده بودند گردن نهاد و (( نامه اهل خراسان )) را انشا کرد که سفیر منتخب آنرا به خاقان سمرقند رسانید .  
نامه اهل خراسان ، چنین آغاز می یابد ،

به سمر قند اگر بگذری ای باد سحر  
 نامه اهل خراسان ببر خافان بر  
 نامه یی ، مطلع آن رنج تن و آفت جان  
 نامه یی ، مقطع آن در د دل و سموز جگر  
 نامه یی ، بر رقمش آه عزیزان پیدا  
 نامه یی در شکنش خون شهبندان مضر  
 نقش تحریرش از سینه مظلومان خشک  
 سطر عنوانش از دیده محرومان تر  
 این قصیده بانهایت دلسوزی و از روی درد و هیجان آفریده شده که خواندن هر  
 بیت آن انسان را به تأثر و تفکر وامیدارد:

۰۰۰ قصه اهل خراسان بشنواز سر درد

چون شنیدی ، ز سر رحم بایشان بنگر

خبرت هست گزین زبر و زبر شو م غزان

نیست یگتن زخراسان که نشد زیر و زبر

بر مسلما نان زان نوع کنند استخفاف

که مسلمان نکند صدیک از ان بر کافر

هر که پا یی و خری داشت به حیلست بگر یخت

چکند آنکه نه پای است مرا ورا و نه خر

در این قصیده که ۷۳ بیت دارد ، قبل از همه محبت دلسو زانسه شاعر نسبت  
 به مردم کشور خود تجسم یافته است که این را میتوان یکی از عقیده های پیشقدمانوری به  
 حساب آورد .

در لابلای ابیات قصیده (( نامه اهل خراسان )) ما نه تنها احساس بلند و شدت  
 هیجان قلبی شاعر را نسبت با خود مردم و سر زمین خراسان درک میکنیم ، بلکه  
 منظره های دشتناک و تاراجهای بیحد و حساب مهاجمین نیز در نظر خواننده جلوه  
 گر میشود .

مقصد اساسی شاعر در این قصیده نه تنهارها یی سلطان سنجر از اسارت است بلکه  
 استخلاص مردم کشور از چنگال غزهای مهاجم و غارتگر نیز میباشد . ایده اساسی  
 این چکامه نیز در همین است .

شهرت نامه اهل خراسان در میان شاعران بعد از انوری زیاد است و بعضی از گو-  
 یندگان به پیروی از آن پرداخته اند که هر کدام بجای خود اهمیت شایانی را داراست  
 اما تحقیق این موضوع و مقایسه این اشعار وقت و کار بیشتر و جستجوی دامنه دار تر را  
 ایجاب میکند .



به نزد کمان و به نزد مہمان  
به آزار موری نیر زد جهان

غلام حیدر یقین

## اندیشه های رنگین در شاهنامه

در باره فردوسی دهقان زاده خراسانی سخنان بسیار گفته اند و کتابهای زیاد نوشته اند . بحث در باره اینکه وی کی و از کجا بود و چگونه زیست هدف این نوشته نیست و تنها به همین بسنده میشود که وی مردیست درخور تحسین که دنیا ی شعر و هنر همواره به نامش افتخار می نماید فردوسی در شاهنامه اش به گیتی نشان داد که چنان مردانی در سرزمین او زنده می گردند ، چه راهی را رفته اند ، با چه نیرویی در کارزار زنده می ، دشواریهای خود و دیگران را یکسو افکنده اند و سرانجام دارای چه ویژگیهای انسانی منشانهایی بوده اند .

فردوسی بخش اعظم زنده گانیش را درسروند شاهنامه صرف کرد تا توانست فرهنگ و زبان ما را از گزند حوادث مصون نگهدارد و چنان که اخی از نظم آباد کند که هیچ باد و بارانی را یارای گزند رسانیدن بدان نباشد :

بنا های آباد گردد خراب  
 ز باران و از تابش آفتاب  
 پی افکندم از نظم کاخی بلند  
 که از باد و باران نیا بد گزند  
 و اینکه وی به احیای مفاخر ملی اقدام کرده و درین کار مهم و پر ارزش ، پیروزی  
 یافته است ، چنین گوید :

بسی رنج بردم درین سال سی  
 عجم زنده کردم بدین پارسی  
 و در جای دیگر گوید :

چو این نامور نامه آید به بن  
 ز من روی گشودر شود پر سخن  
 ازین پس نمیرم که من زنده ام  
 که تخم سخن را پرا گنده ام  
 هر آنکس که دارد هسورای ودین  
 پس از مرگ بر من کند آفرین  
 بلی فردوسی شاعر است که عرضی به حق در باره اومیگوید :

(( .. و من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب  
 هم )) (۱)

او شاعری بود پاکباز و مردم دوست و هیچگونه تعصبی در برابر مسایل اجتماعی ،  
 در اندیشه تابان و فکر فروزان خود راه نمی داد ، اگرچه مطالب شاهنامه اش  
 بیشتر سبب زنده نگه داشتن قهرمانان و جوانمردان ملی و مردمی و شاهان دادگر  
 و مردمدار پیش از اسلام بوده است ، اما گاهی در پهلوی اینکار بنیادی به ذکر  
 برخی از داستانها و واقعه های که مربوط به زنده گانی خودش بوده نیز دست  
 یازیده و آنگونه ازین کار خطیر درست بیرون شده است که کمتر کسی میتواند  
 مطالب و مسایل اساسی و عمده را از مسایل جزئی و داستانی فرعی فرق  
 گزارد .

فردوسی نه تنها پاسدارنده زبان دری است و تاریخ گمنام و باستانی این منطقه  
 را به نظم در آورد بلکه در سر تا سر شاهنامه کو شیده است به خواننده اش  
 پند و اندرز دهد ، از بیرو گرد آوری پندها و اندرزهای فردوسی از لابلای شاهنامه  
 کار بیست ارزنده و در خور ستایش .

فردوسی در شاهنامه مسایلی چون راستی و راستگاری، صلح جوایی، فروتنی، احسان، عدل و داد و پیمان نگه‌داری و شکیبایی و وطنپرستی و جوانمردی را مورد بحث قرار داده که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱ - بزرگداشت خردو دانش:

فردوسی به این اندیشه است که یگانه‌راه نجات و راستگاری آدمیزاده از تنگناهای زنده‌گی به دست آوردن علم و دانش است و انسانی سعادت‌مند و خوشبخت خواهد بود که راه دانش را در پیش گیرد و این فکر در سراسر شاهنامه انعکاس یافته است.

ترادین و دانش‌رهانند دوست      ره‌رستگاری بیادیت جست

( ج ۱ - ص ۲ )

ره دانشی گیر و پس راستی      کزین دو نگیرد کسی کاستی

( ص ۲۰۸ )

و در جایی دیگر از دانش و خرد به اینگونه ستایش کرده است:

به دانش بود مرد را آبروی      به بیداشی تا توانی میوی

نگو تر هنر مرد را بغردیست      که کار جهان در ره ایزدیست

سخن خوب گوید چو دارد خرد      چو باشد خرد رسته گردد زب

( ص ۵۱۷ )

از نگاه فردوسی شادی و غم آدمیزاده از خرد است و سرنوشته انسان در هر دو جهان با خرد پیوند ناگسستنی دارد. آنجا که گفته است:

خرد رهنمای و خرد دلگشای      خرد دست‌گیرد به هر دو سرای

از و شاهمانی و زویت غمیست      وزویت فزونی و زویت گمیست

بنابر اندیشه فردوسی آنچه بردانش و خرد متکی باشد خوب و نیکو، در غیر آن زشت و ناپسند است. یعنی آنچه درست و نادرست را از همدیگر جدا میکند خرد

است.

وی معتقد است که نظام و دولتی پذیرفتنی و قابل تایید است که اساس آن بر خرد گذاشته شده باشد ، از اینرو وی دوسراسوشا هنامه از نظامی حمایت میکند که بخردانه باشد و امیری را می ستاید که خرد مند بود بر عکس نظام نا بخردانه و شخصی نادان و بی خرد نزد او قابل انتقادونا پذیرفتنی است، از اینروست که بهترین صفت شاهان وامیران و پهلوانان خردمند ی و دادگری بوده و بدترین صفت آنها را بیدادگری ، ستمگری و بی خردی می سازد به گفته جوا نشیر در سر تا سر شاه هنامه (( آنچه تعیین کننده مرز هاست ، خرد است هر شاهی که بیداد میکند دیوانه و نا بخرد است و هر شاهی که خردمند است دادگرمورد قبول مردم )) (١) و به گفته فردوسی شاه بیدادگر قابل نفرین است .

تو جز داد میسند و نفرین مغواه

که نفرین بود بهر بیداد شاه

( ج ٤ ، ص ٤٤٩ )

### ٢- دوری از آز مندی :

شاعر توانا و مردم دوست ما معتقد است که آرزو طمع باعث بدبختی و فلاکت انسان میشود ، از همینروست که در همه جا از آدم آز مند و حریص نکوهش کرده و به بدی یاد میکند .

شود کار گیتیت یکسر دراز

جو بستی کمر بر در راه آز

( ص ٢٠٨ )

و نیز در همین مورد :

به گیتی ز کس نشنود آفرین

پرستنده آز و جو یای گین

( ص ٢٠٨ )

### ٣- داد و دهش و دوری از آزار دیگران :

مهمترین مسأله ای که فردوسی در شاهنامه از آن بسیار یاد کرده ، داد و دهش است ، زیرا به عقیده وی انسانی سعادت مند است که از آنچه در دست دارد هم

خودش بخورد و هم به دیگران کمک و همکاری نماید سخاوت ، مهمان نوازی و کمک به دیگران یکی از او صاف شایسته هراسان واقعی است .

فردوسی در تمام شاهنامه از انسان جوانمرد ، کریم و دادگر به خوبی یاد کرده و بر عکس از انسان خسیس ، ظالم و ستمگر به زشتی نام می برد .  
در وصف فریدون که شاه هیست دادگر ، اینگونه عقیده دارد :

فریدون فرخ فرشته نبود زمشک و زعنبر سرشته نبود  
به داد و دهش یافت این نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی  
( ج ۱ - ص ۱۵ )

و اما از بیژن که مرد بیست بیدادگر و ظالم یاد کرد زشتی دارد ، بدینگونه :

کنسکار بد بیژن ترک نیز خرد زان چنان مرد بیگانه گشت  
و را نیز هم بر سر آمد قفیز از آن پس شنیدم که دیوانه گشت  
( ص ۵۲۷ )

او آزار موری را هم نمی پسندد اگر چه در قبال آن جهایی به دست آید .  
بنزدکمان و بنزد مهران به آزار موری نیرزد جهایی  
( ج ۱ ، ص ۵۵ )

#### ۴ - زنده گی و مرگ و ناپایداری دنیا :

مرگ از نگاه فردوسی امری است حتمی و ضروری و هیچکس را از آن گریزی نیست چون چنین است پس باید خوب زیست و از کبر و خویشتن بینی و خود خواهی دوری  
گزید .

در مرگ کیکاووس گوید :

همه کارهای جهان را در است مگر مرگ را کسان در دیگر است  
اگر عمر باشد هزار و دو است به جز خاک تیره ترا جای نیست  
( ص ۲۵۵ )

در مسأله مردن ، آنچه نزد فردوسی عمده است ، اینست که چگونگی باید مرد ، و

انسان آگاه و متعهد کسی خواهد بود که دلیر باشد ، نهراسد و شیوه مرد ن خوب را بداند یعنی مردانه ببرد و بگو شد تا آنکو نه زید که نامش را ماندگار سازد ، چنانکه رستم به سیمرغ گفت :

به نام نکو گر بمیرم رواست      مرا نام باید که تن مرگ راست

( ج ۳ - ۳۱۱ )

به نظر شاعر ما ، مردن عبارت از بنده‌گی است و آزاد بودن به معنای زنده‌گی . یعنی آنا نیکه بر حق می‌رزمند و آزاد می‌زیند ، زنده و جاویدند و بر عکس اشخاص زبون که در برده‌گی و اسارت به سر می‌برند ، مرده و ناپایدار ، آنجا که گوید :

مرا مرگ بهتر از آن زنده‌گی      که سالار باشم کنم بنده‌گی

یکی داستانی زد برین بر پلنگ      چو با شیر جنگ آروش خاست جنگ

به نام اربریزی مرا گفت خون      به از زندگانی به ننگ اندرون

و اینست جواب رستم برای اسفندیار :

مرا سر نهان گر شود زیر سنگ      از آن به که نامم بر آید به ننگ

( ج ۳ ، ص ۳۰۳ )

و همچنان جواب رستم است برای سیمرغ :

مرا کشتن آسان تر آید ز ننگ      و گر باز مانم ز پیکار و جنگ

( ج ۳ ، ص ۳۱۱ )

گویا شالوده اندیشه و فکر فردوسی در شاهنامه ، همانا تبلیغ نیک و خیر است و دوری جستن از بدیها و گزند و آسیب‌رسانی به جامعه انسانی زیرا آنچه پس از مرگ انسان به یادگار می‌ماند ثمره و نتیجه اعمال و کردار اوست و پس چه بهتر که به انجام کارهای نیک نام خود را مانده‌گار سازیم :

بیا تا جهان را به بد نسپریم      به کوشش همه دست نیک بریم

نبا شد همه نیک و بد پایدار      همان به که نیک بود یادگار

( ص ۱۵ )

و هنگام گرفتار شدن خسرو پرویز به دست شیر و یه ، گفته است :

چنین است رسم سرای جفا	نبا ید کزو چشم داری وفا
جوانمردی از کارها پیشه کن	همه نیکویی اندر اندیشه کن
زبد تا توانی سگالش مکن	ازین مرد داننده بشنو سخن
چو گفتار و کردار نیکو کنی	به گیتی روان را بی آهو کنی

( ص ۵۱۰ )

بدینگونه در شاهنامه، بیتهای بی شماری را می توان یافت که گویند در آنها زبان به نصیحت گشوده و خواننده اش را به راه راست، نیکویی و خیر و صلاح رهنمون می کنند که جمع آوری تمام آنها کار یست دشوار، چه این اصول در سر تا سر شاهنامه باز تاب یافته و همه بجای خود یعنی در خود شاهنامه با ارتباط به مطالب دیگر زیبا تر و مفهومی تر است و جدا کردن آن از شاهنامه تا حدی دشوار مینماید، با آنها نگارنده در حد توان و امکان تمام پندها و اندرزها را که مستقیماً برای خواننده، پیام های داشته، گردآوری نموده است که تعداد آنها در حدود ۸۱۴ بیت می رسد. امید است، آینده این همه دردانه های گنجینه پر ارج شاهنامه را پیشکش ادب دوستان و ادبشناسان گوهرشناس نمایم، و اما در بخش ارزش و اهمیت این نصایح سودمند بهتر است گفته ذبیح الله صفا را به حیث حسن ختام یاد آور شویم که نوشته است: «( قوت طبع و عظمت فکر و روشنی نظر در نصایح فردوسی به نیکی آشکار است و مطلب مهم چنانکه دیدیم آنست که فردوسی هیچگاه در اندرزهای خود از صراط مستقیم و عمل و آزمایش منحرف نشده و خواننده را به ستلاخ نظر و تصورات بی اساس نیفکنده است. » (۱)

(۱) حماسه سرایی در ایران، ذبیح الله صفا، ۲۹۱.

# کهن ترین

## نسخه دستیاب شده

### از شاهنامه

يك نسخه شاهنامه فردوسی در ایتالیا دستیاب گردیده است و به یقین قدیم ترین نسخه این اثر مغلد و جاویدانی میباشد .

این نسخه اولین شاهنامه ایست که قبل از هجوم چنگیز بخراسان کتبت شده است و بر علاوه سایر مزیتهای کلامی دارد حاوی مقدمه ای میباشد ، که از لحاظ انشائی ، جمله بندی ها ، ترکیب های مناسبتی - کلمه های ناب دست نخورده دری - در ردیف آثار ادبی عالی دور غزنوی یا نقرار میگیرد و یکی از مقدمه های بیست که مسلماً پس از زمان مسعود در میان نه های دولت غزنویان تقریباً اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم نگارش یافته است و اینکه بعضی ها این مقدمه را با یسغزی میدانند به اشتباه بزرگی رو برو میباشند ، غالباً خود نسخه را از نزدیک ندیده و بررسی نکرده اند .

از این مقدمه محض سه صفحه از دست برد روزگار محفوظ مانده است که دارای مطالب جدید و جالبی نسبت به فردوسی می باشد . این مقدمه به خط نسخ است . و تمام کلمات مندرجه در آن با از دوره گیری شده و عناوین متن شاهنامه نیز با خط کوفی مزهر و مزین گردیده است . بد انسان که مقدمه این نسخه مکمل



نیست ، از متن شاهنامه تنها جلد اول باقی مانده است که کتابت آن بروز سه شنبه سی ام ماه مبارک محرم سال شش صد و چهارده هجری قمری به پایان رسیده ، کاتب و محل کتابت معلوم نیست و طویکه از یاد داشت صفحه اخیر بر می آید این نسخه گویا در کابل بوده و کسی بنام نظام کابلی آنرا در اختیار داشته است .

نمود های از ممیزات املائی نسخه برای آشنایی بیشتر آن آورده میشود :

- ۱ - مانند همه نسخه های اصیل و قدیم حرفهای ( پ - چ - ژ - گ ) درین نسخه دیده نمیشود . تنها در کلمه (( پناه )) که آنها غالباً بعد ها نقطه گذاری شده در سایر موارد همه به صورت ( پ-ج-زک ) درج گردیده است .
- ۲ - در همه جا (( که )) ضمیر به معنی چه کسی را (( که )) مینویسد .
- ۳ - در همه موارد (( که )) حرف ربط را (( کی )) گاهی با (( ی )) چه و گاهی با (( ی )) معمول ثبت میکند .

- ۴ - همیشه بالای «ی» دو نقطه سرهم میگذارد .
- ۵ - نقطه ((ت)) را هم پهلوی هم ننوشته بشکل مایل میآورد .
- ۶ - در زیر حرف (( س )) سه نقطه میگذارد . همچنین سین های بی نقطه در آن دیده میشود .

- ۷ - الفبای ممدود را تنها در افعال آوردن و آمدن درج میکند . همچنین کلمات ((خدای)) و (( به پای )) را ممدود می نویسد و در سایر موارد یا اصلا مد وجود ندارد یا بالای الف زیر می نگارد و یا عموداً الف کوچک دیگری می نویسد .
- ۸ - حرف (( ب )) در آغاز کلمات اکثربنقطه درج شده است .

- ۹ - دال محمله را همیشه بشکل ذال معجم بانقطه مینگارد . مثلاً خود ، خدای ، شنید ، باید ، نشد ، بود ، فرمود و امثال آن ، کلمه (( کرد )) را در بسیاری موارد بدون نقطه درج کرده است ، گویا باستانهای کلمه « کرد » همه دالهای ساکن آخر کلمات را ذال معجم قید میکند .

- ۱۰ - کلمه (( بگویم )) را گاهی نقطه می گذارد و گاهی تنها به همزه اکتفا می نماید .

۱۱ - اکثر حروف اول و حروف ما قبل آخر را اعراب میگذارد که این مساله در طرز تلفظ کلمات خیلی ارزش دارد • و میشود باین وسیله در ک که نسخه در کدا م محیط کتابت شده است •

۱۲ - در بسیاری از موارد علامت (( شد )) را به شکل زیر می نویسد •

۱۳ - کلمه (( آگاه )) را با الف مهذوب و کلمه (( آگاهی )) را غیر مهذوب درج میکنند •

۱۴ - اکثر نقطه نون در وسط کلمات فرو گذاشت شده همچنین است نقا ط (( ی ))

وسط کلمات •

۱۵ - ماضی استمراری فعل فرستاده را بطرز عجیبی بکار برده است (( بفرستاده -

مانی » •

۱۶ - کلمه مصراع را که ما تا حال نیم بیت قبول کرده ایم در مقدمه به مفهوم

یک بیت بکار برده است درین فقرات (( عنصری گفت بسه کسی سه نیم مصرع

شعر بگویم و یک نیم مصرع او بگوید )) • این یاد داشت موجب بصورت ارتجالی

نوشته شد • البته در آینده که نه تنها مقدمه بلکه متن این نسخه تحت بررسی و مطالعه

دقیق علمی قرار بگیرد مواد مفید قابل توجه دیگر نیز برین یادداشت افزود خواهد

شد • برای معلومات زیاد تر خوانندگان گرامی متن مقدمه را نقل کرده و هم نمونه

هایی از صفحات جدا گانه اصل اثر که از چگونگی خط و طرز نگارش مقدمه و

عناوین متن و پایان اثر که بیانی از نیم رخ کتاب است بدست داده میشود •

با احترام

(( محمد حسین بهروز ))

## واینک بر گهای بازمانده از آن مقدمه

کی بودی بد یهه انچ از وی در خوا سندی \* در حال بگفتی و طبعی سخت موا-

فق نیکو داشت اتفاق جنین (۱) افتاد کی نخست در آن ولایت طوس راصحبت اوبامردی

افتادگی اوراماهک بازیگر گفتندی و بلعجت کار بود و در علم شعبده سخت جابک بود

و از جمله ندمای خاص سلطان محمود بودا بوا لقسیم طوسی را درسرای خویش فروذ

آورد \* و یکجندی او را مهمان نیکو میکرد و هر شب کی از خدمت سلطان محمود باز آمدی از بهر طوسی مجلس از نو باختی و شب باروز بیو سته (۲) بوژی و به جملگی (۳). از عقیدت وی بر رسید و از قصد وی آگاهی یافت \* باوی کستاخ و فراخ سخن شد و میان ایشان جنان شدکی هیچ مشکل بریک دیگر بوشیده نماند ی بس یک روز ابوا لقسیم طوسی باماهک گفت بر اندیش تا خود چکو نه فرصت توانیم یافتن کی حال من معلوم رای سلطان کردانی ماهک گفت امروز سلطان خالی نشسته است و خوش منشی لیکن شاعران از سیر الملوک کی به شعر کرده اند و آورده و عرض کرده \* و روز بدین ماجرا به آخر رسید انشالله کی کار تو فردا بر آید بیاری حق سجان و تعالی ابوا لقسیم طوسی گفت انچ گفته اند شعر که بسندیده تر است ماهک گفت شعر عنصری کی داستان رستم با پسرش سهراب به نظم آورده است و به سبب دو بیت که اندرین داستان یاد کرده است این همه کتاب ویرا می باید گفتن طوسی گفت ترا این دو بیت یاد نیست ماهک گفت بلی بدان جایگاه کی رستم بر سهراب ظفر یافت و اورا بکشت سهراب را باور نکرد کی اورا بکشذکی او نیز رستم را زنهار داده بوژ او نیز همچنین بنداشت که او را زنها دهد چون رستم کارد بر کشید سهراب در زیر کارد نگاه کرد و چنین گفت :

هر آنکه کی تشنه (۵) شدی تو بخون بیا لودی این خنجر آب کون

زمانه بخون تو تشنه شوذ بر اندام تو موی دشنه شوذ

و سلطان عظیم این بیت (۶) ها خوش آمد از عنصری ابوا لقسیم طوسی بهیچ (۷). حال سخن نکفت و باز خانه رفت و بمدتی اندک قصه رستم و اسفند یار به شعر کرد چون ازین فارغ (۸) (شد) ماهک را گفت ای سیر الملوک خود بنظم کرده اند بروز کار بیس (۹) ماهک گفت این سخن ممکن نباشد طوسی گفت من داستانی دارم از جمله این

(۲) در اصل یوسته (۳) در اصل جمکی (۴) در اصل رچنین (۵) در اصل تشه

(۶) در اصل بت (۷) در اصل هیچ (۸) در اصل کلمه (شد) از قلم کاتب افتاده است

(۹) در اصل یش

کتاب کی نیکوتر است از شعر عنصری \* ماهک چون این سخن بشنید بروی افترا ح کرد و گفت باید کی این داستان باز نمای طوسی این داستان را به ماهک داد و او در حال پیش سلطان برد چون آنرا بخواندند (۱۰) شکفت بما ندند سلطان ما هک راکفت این داستان از کجا آوردی ماهک ۰۰۰۰ در فیروزی و سر سبزی دراز بازمردی سخت دانا و فاضل آمده است از ولایت خراسان از شهر طوس و بروی بسیار ظلم و تعدی رفته است و او را از خانه خویش آواره کرده اند چون حال وی سخت شده است از آن جا یکه گریخته است و اینجا آمده تا از خداوند عالم داد خواهد و از حال نفقات سخت در مانده و بنده او را مراعات میکنند و به خانه بنده میباشد و از حدیث سیر - الملوک میان ما سخن رفت این قصه بمن داد و نیز گفت شاید بوفن کی خود همه گفته باشند \* سلطان محمود فرمود (۱۱) کی این مرد را بیش من آرتا بدرستی حال وی بدانم اگر این کتاب بزمین عبارت با شعر کرده اند ما بزمین شغل رنج نبریم و چیزی نفر - مائیم کی آن بر ما عیب کنند و مردم در زبان گیرند ماهک کس فرستاد و طوسی را بنزد - یک سلطان خواند چون طوسی بحضور سلطان رسید آفرین کرد و دعا گفت و سلطان او را کرامی کرد و بناوخت بعد از آن سلطان او را گفت احوال خود برکوی تا خود چگونه است طوسی گفت جاوید زیاد ملک عالم بنده مردی است ستم رسیده و از جور ظا - همان گریخته \* و بسیار رنج دیده خوشتر را بینا خسرو کشید تا در عالم بنده نگاه فرماید کردن کسی از خدای تعالی مکافات یابد بخیر (۱۲) سلطان محمود گفت همه مراد برآید بتو فیک خدای اندی کی تو این شرح بما نمای کی این شعر که گفته است ابوالقاسم طوسی بر بای خاست \* و گفت کی این بنده چون از ماهک حال این کتاب برسید این داستان بگفت اگر خداوند را بسند آمد جمله این کتاب را با شعر کنم سلطان چون این سخن بشنید شادمانه شد و بسیار ستایش خدای عزوجل کرد بجهه مرادی که یافت و فرمود کی این هفت شاعر را کی شهنامه بنظم میکردند حاضر آوردند \* سلطان گفت بنده این مرد شاعر است و دعوی مثنوی گفتن میکنند و اینک این داستان آورده

اند کیست از شما کی شعر ازین بهتر بگو ید و یا مقابل این \* کی من این کتاب رابوی فرمایم \* چون عنصری این داستان بدید در ساعت رنگ رویش متغیر گشت و سستی در زبانش آمد گفت نشا یدکی درین زما نه کسی با شدگی شعر ازین بهتر گویند درمقابل این شعر تواند گفتن \* سلطان محمود گفت اینک بیش (۱۳) شما نشست است بروی امتحان کنید تا از فضل او آگاهی یا بسی عنصری بسه کس سه نیم مصرع شعر بگوئیم (۱۴) و یک و نیم مصرع او بگوید اگر شعر این آزاد مرد بر شعر ما افضل (۱۵) دارد فرمان خداوند را باشد و اگر نه رضا بدهد کی کسی کی مردمان حکیم تعدی کند سزاوار او انج لایق باشد با وی بکنیم \* ابوالقاسم طوسی از طبع خو یستن آگاه بود و بر خو یستن می جوشید هم در ساعت گفت کار از حکایت گذشت بگوید انج سکالیده اید تا من بدولت سلطان برهان خویش بنمایم عنصری و فرخی و عسجدی اختیار کردند

عنصری گفت • چون روی تو خورشید نیا شد روشن

فرخی گفت هم رنگ رخت کل نبود در کلشن

عسجدی گفت : مز کانت همی کدر کند برچوشن

فردوسی گفت : مانند سنان کیو در چنک بشن

عنصری چون این سخن بشنید بر بای خاست و بوسه بر دست ابوالقاسم طوسی داد و گفت مفر کشتیم کی ازین بهتر سخن (۱۶) کس نکوید و شعر ها کی خود گفته بودند همه بیش (۱۷) سلطان محمود بدریدند و بینداختند (۱۸) و اعتماد این کتاب بر طوسی کردند و سلطان چون این حال بدید از شاعران انکسای کرد کی باید کی بر بدیهه یکی دو بیستی (۱۹) اند را یاز خط کی دمسب بگوید جمله شاعران عاجز آمدند و همه اشارت با ابوالقاسم طوسی کردند کی او تواند گفتن طوسی در حال این بگفت :

(۱۳) در اصل بیش (۱۴) دراصل بگوئیم (۱۵) دراصل اتصال

(۱۶) دراصل سخن (۱۷) دراصل یش (۱۸) بینداختند (۱۹) در اصل بیستی

مستست بتا چشم تو و تیر بدست

بس کس کی ز تیر (۲۰) چشم مست تو بخت (۲۱)

کر بوشد عارضت زره عذرش (۲۲) هست

کز تو همه کس شده ۰۰۰ مست

سلطان محمود چون این دو بیتی (۲۳) بشنید (۲۴) در حال گفت شاذباش ای فردو-  
سی کی مجلس ما را چون فردوسی کردی و بسیار (۱۵) خلعت نیکو او را بداد و بعد از  
آن او را فردوسی گفتندی (۲۶) و کتاب سیرالملوک بنود اذتابه نظم آورد بس فر-  
دوسی بشغل خویش مشغول شد و ستایش سلطان محمود گفت \* و چند کس را در اول  
کتاب یاد کرد مگر خواجه حسن میمندی که وزیر خاص محمود بوذ و از آن سبب میان  
ایشان موافقت نبود کی فردوسی مرد شیعی مذهب بود و حسن میمندی از جمله نواصب

او را همه میل بدین مذهب بیشتر (۲۷) بوذی \* و هر چند دوستان او را نصیحت  
بیشتر کردند کی با وزیر معنی لجاجت نشاید کردن گفتار ایشان قبول نکردی و جواب  
وی چنین بوذی کی من دل بران بنهادم کی اگر خدای تعالی چنین تقدیر کرده است کی  
این کتاب بزبان من گفته شود طمع از مال سلطان ببریدم (۲۸) کی مرا بجاه (۲۹) وزیر  
حاجت باشد بیشتر (۳۰) ازین بمن زبان نخواهد کردن البته \* و اصلا او را هیچ (۳۱)  
و شعر نیک دانستی و فر دوسی نزدیک بانصیبت در مدح شاه گفته بوذ و در شهنامه  
آورده و شرحی داده کی تو شاه مازندرانی بنیره (۳۲) رستمی و نسب تو بسام و نریمان  
می کشد و مرا این نظم شاهنامه (۳۳) غرض تو بودی و چنانک عادت شعر است نام و نسب او را  
شاخی و (۳۴) بیخی نهاده شاه را این مدح خوش آمد و میخواست تا او را باز گیرد و از  
سلطان محمود می ترسیدندش بران قرار گرفت کی او را چیزی فرستد و از مازندران  
بفرستد شصت هزار دینار زر سرخ و براداد و خلعتی نیکو شایسته (۳۵) و بیغام (۳۶)

(۲۰) در اصل از (۲۱) در اصل بخت (۲۲) در اصل عذر س (۲۳) بیتی

(۲۴) در اصل بشویند (۲۵) در اصل سیار (۲۶) در اصل گفتندی (۲۷) در اصل بیشتر

(۲۸) در اصل ببریدم (۲۹) در اصل ابجاه (۳۰) در اصل بیشتر (۳۱) در این جا صفحه

تمام میشود و صفحه آتی که از لحاظ جمله بندی و ادامه داستان با نوشته های قبلی

ارتباط ندارد معلوم است اوراقی از نسخه افتاده است . (۳۲) در اصل بنیره (۳۳) در

اصل عرض (۳۴) در اصل بخی (۳۵) در اصل شایسته (۳۶) در اصل بیغام

کرد بوی کی شاه عذر میخواهد (۳۷) و میگوید ما ترا از بیش (۳۸) خویش نفرستاد-  
 مانی (۳۹) اما سلطان محمود بر تو آزرده است و مباداگی اگر تو اینجا (۴۰) مقام سازی آن  
 خبر بوی (۴۱) رسد آنگاه کار مشکل شود و از ما طلب کار تو باشد این صلت بستان  
 و جنان کی آمدی سلامت ازین شهر بیرون شو فردوسی را نیز (۴۲) آن اشارت  
 موافق آمد زر بستد و روی ببغد از (۴۳) آورد \* و در آن عهد خلیفه القادر با الله بود  
 چون مدتی در بغداد بیا (۴۴) سوذ قصه نوشت و به خلیفه احوال خویش را تا آخر  
 بازگفت و بدان سبب کی میان خلیفه و سلطان محمود وحشتی می بود بسبب آنک سلطان از وی زیبا-  
 دتی القاب التماس می کرد و خلیفه مبنول نمی داشت و بیش (۴۵) از غیاث الدنیا و الدین  
 نمی نوشت و رسول سلطان در بغداد مدتی دراز بدین سبب باز منده بود و بغز نبین باز  
 فرستاد بی مقصود بس سلطان محمود نوشته به خلیفه نوشت از سر تهدید و بیم (۴۶)  
 و گفته (۴۷) اگر خواهی تا (۴۸) خاک بغداد بر پشت بیلان بغزنین آرم خلیفه جواب باز  
 (۴۹) فرمود درجی کاغذ پهن و دراز فراز گرفتند و اول بنوشتند بسم الله الرحمن الرحیم \*  
 یس به خطی (۵۰) سطر الم و آخر نوشته وصلی الله علی محمد واله چون جواب نامه  
 بغزنین رسید سرش بگشاد و جمله دبیران را حاضر کرد هر چند کوشید تا از آن سه  
 حرف (۵۱) بود غرض حاصل کند ممکن نمیکشت تا یکی از دبیران ایستاده گفت  
 کی هنوز قربت نشستنیافته (۵۲) بود کی اگر بادشاه دستوری دهد بنده این رمز باز گوید

( ۳۷ ) در اصل میخواهد ( ۳۸ ) در اصل بیش ( ۳۹ ) طرز استعمال عجیبی است برای

ماضی استمراری ( ۴۰ ) در اصل اینجا ( ۴۱ ) در اصل لوی ( ۴۲ ) در اصل نیر

( ۴۳ ) در اصل بغداد ( ۴۴ ) در اصل سنا سوذ ( ۴۵ ) بیش

( ۴۶ ) در اصل بیم ( ۴۷ ) در اصل گفته ( ۴۸ ) در اصل تا ( ۴۹ ) در اصل باز ( ۵۰ ) در اصل

خطی ( ۵۱ ) در اصل عرض ( ۵۲ ) در اصل نیا فته

کی چیست گفتند بگو گفت (۵۳) سلطان روی سوی دبیران کرد و گفت راست می گوید و حاضران نیز يك كلمه كشتند و ایـــــــن دبیر در ساعت قربت نشستن یافت از سلطان بس خلیفه فرمود تا فردوسی را نواختی عظیم کردند و حر متی بزرگوار (۵۴) داشتند وفرــــ دوسی لغت تازی سخت نیکو دانست و فصاحتی تمام داشت بهر وقت خلیفه را مدحتی گفتی و او را در حرمت می افزود تا سلطان معهود فرمان یافت و بس از آن سلطنت به مسعود بسرش افتاد و فردوسی از خلیفه دستوری خواست تا به وطن خود باز رود و خلیفه او را تشریف عظیم بفرمود او بسلامت بوطن خود باز رفت و باقی عمر بیش (۵۵) خویشان و فرزندان بگذرانید و در اخبار چنین آمده است کی يك شب فردوسی رستم را در خواب دید و او را گفتی ترا از من چه راحت رسید هاست که نام من زنده (۵۶) گردانیدی و ستا یش من در کتاب شهنامه کردی با توا حسانی کنم کی ترا و فرزندان (۵۷) ترا تا دامن قیامت تمام باشد\* برخیز و بغلان کوه رو کی بر در طو سست کی من بدان وقت کی در تر – کستان بادشاه بوذم کنجی انجا بشهاده ام که در حلو صف نیاید کی چه نعمت در انجا است برگیر و بخرج (۵۸) می کن تا آخر ازم نیز احسانی بینی فردوسی از خواب بچستی و بدانجا کی او نشان داده بود بوذ... مطلب کرد و کنجی بیافت و آنرا بر گرفت و در روز کار خود صرف می کرد تا عالیمان بدانند کی هر کس ... و می گو ... نیکی و اگر بزی کند تاهر کس جز بنیکی روزگار خود صرف ... مارا تو ... این تر – سلی است کی نبشته آمد تا بر خواننده آسان باشد و از ... مستعنی ... جواب باز توان دادن کی مرتبت مردم از ...

(۵۳) گرچه در اصل افتادگی و انقطاع در متن وجود ندارد ولی از عبارت دیده میشود

که از قلم کاتب فقرات و عباراتی افتاده است (۵۴) این در اصل ترر گوار

(۵۵) در اصل بیش

(۵۶) در اصل رنده (۵۷) در اصل فرزندان

(۵۸) در اصل بخرج .



از این بر این آید	کرد عمل از این بر این	سوی چشم از این بر این	تا این از این بر این
...	...	...	...



این کتاب که در این روزگار  
 نویسنده و نگارنده  
 ...  
 ...  
 ...

...  
 ...  
 ...  
 ...  
 ...

## با زنگر بیهای دیگری پیرامون این مقدمه

مسرویریم که درسلسله نسخه های ناب و قدیم شاهنامه فردوسی نسخه قدیمتری را که ششیده بودم مکر و فلم آنرا دیدم که هرچند جلد اول آنست درجهان متن شناسی و بویژه شاهنامه شناسی در خور اعتنا و پژوهشراست و در فلورانس ایتالیا بجای مانده است که چشم را روشن میکند و پا سخگویی می نماید ، پرسش آنانی را که می گفتند چگونه شده است که هیچ نشانه یی از شاهنامه های پیش از تاراج مغولی به دسترس نیست . یکی از دانشمندان ایتالیا در باره این نسخه در همین نزد یکیها تحقیقا تی کرده

است که اصل مقالات او را طلب کرده ام تا بعد از ترجمه به نشر سپرده شود .

در سمپوزیم بین المللی سا ختار و طرح بهم رساندن فرهنگ شعرای دری زبان جهان که به هزینه یونسکو در شرقشناسی ماسکو برگزار شد ، دیدار این مکر و فلم زیبـــ ماشین (( ریدر )) میسر شد و گویا این فلم و محقق محترم نوری عثمانف عضو گروه متن شناسی شرقشناسی از ایتالیا آورده است، من و استاد حبیبی از دانشمند محترم آقای بهروز که در آنجا عضو گروه متن شناسی است خواهش نمودیم که مقدمه را رونویس کند ، دانشمند یاد شده بهممان دو سه روز آنرا نوشت و در برخی ویژگیهای املائی آن، نظر گذرایی نسبت به تنگی وقت ارایه داد در شاهنامه چاپ مسکو از چند نسخه ممتاز یاد شده است .

نسخه خطی خاور شناسی فرهنگستان علوم شوروی سال ۸۴۹ ه . ق .

نسخه خطی کتابخانه لنگراد در قرینه سال ۷۳۳ ه . ق .

نسخه قاهره : سال ۷۹۶ نسخه عالی .

نسخه موزه بریتانیا در سال ۶۷۵ ه . ق .

نسخه ایتالیا (( فلورانس )) ۶۱۴ ه . ق . که همین نسخه ما نحن فیه است و تاریخ آن

در صفحه اخیر جلد اول شاهنامه بعد ازین بیت :

بدان آفرین کافرین آفرید مکان و زمان و زمین آفرید

بذکر آمده است : (( تمام شد مجلد اول از شاهنامه بیروزی و خر می روز سه شنبه

سپیم ( که امکان دارد سیام باشد یاسوم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهل و چهارم بحمدالله و حسن توفیق و صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرين والطيبین . ))

این نسخه در سال ۱۳۰۷ ش . کشف و تذکری از آن رفته بود ، در شماره نهم مجله خراسان در طی مقاله (( کوتاه گفته های پیرامون شاهنامه )) ، پوهاند جاوید از آن بادی کرده است .

هر چند این مقدمه گسسته مضمونست با آنهم با تمام کم و کسر خود گفتاری دارد که در سایر مقدمات نیامده است و سندی است خیلی مو جه و روشن همچنان از برخی همگونیها و بنیاد های افسانوی که در هر سه نبشته راه یافته امکان این می رود که حافظ ابرو در مقدمه با یسنغری چیز هایی را از آن گرفته و عرو ضی سمر قندی نیز از آن متأثر شده باشد اگر چه عرو ضی برخی مطالب را شنیدگی در قلم می آورد داستان کبسه نقره به فقا عی دادن و فرار فردوسی بر نزد شاه مازندران و سایر جزئیات پر شاخ و برگ در مقدمه با یسنغری آمده است و در (( مجمع النوادر )) فرارش به نزد شاه طبرستان بذكر رفته است .

میگوید : در نیشابور شینده ام که سلطان محمود از کرده خود در باره فردوسی و بشیمان شده میگوید ازین شعر فردوسی :

اگر جز بگام من آید جواب  
من و گرز میدان و افراسیاب

بوی مردی میاید ، سلطان محمود دستور داد شصت هزار دینار نیل خریداری و بر اشتزان روان گردد و رود کاروان اشترهمزمان به جنازه فردوسی از دروازه شهر طوس قرار یافت و اما ازین مطلب که در شاهنامه با یسنغری و مجمع النوادر بیامده در مقدمه شاهنامه فلورانس ذکر ی بمیان نیست .

مشاعره نیم مصرعی چهار تن از شاعران (( چون روی تو خورشید تابا شد روشن )) در مقدمه شاهنامه فلورانس مقدمه با یسنغری آمده است باین تفاوت که محل مشاعره در مقدمه شاهنامه یک جلدی فلورانس به مجلس سلطان محمود صورت گرفته و در مقدمه با یسنغری در باغ تحقق یافته که ظاهرا سلطان حضور نداشته است .

در مجموع اجزاء این مقدمه با مقدمه بایسنغری و گفتار عرو ضی در برخی از اجزاء محتویات همگونست و گاه نزدیک و گاه محتوای دور تر دارد .  
اینک ویژگیهای این نسخه را بر شهریم تا نقطه عطفی با سایر پیشگفتارها در روایتهای گوناگون گردد .

۱ - در پیشگفتار نام ماهک بازیگر بذکرآمده که او شعبده باز است و ازندیمان نامبردار سلطان محمود که ابوالقاسم فردوسی را در سرای خود فرود آورد ، و چون از منشی و هنر او آگاهی یافت طوسی را همراه و همدل شد .

ماهک گفت : از شاعران عنصری سیر الملوك را میخواهد بنظم آورد و دو بیت آنرا از قصه سهراب به نظم آورده است ، جاییکه رستم بر سهراب ظفر می یابد و سهراب باور نمیکند که او را بکشد زیرا لحظه پیش سهراب ، رستم را زینهار داده بود ، ماهک این دو بیت عنصری را خواند :

هر آنکه که تشنه شدی تو بخون      بیا لودی این خنجر آبگون  
زمانه بخون تو تشنه شود      بر اندام تو موی دشنه شود .

۲ - ابوالقاسم طوسی هیچ نگفت ، واقعه داستان رستم و اسفندیار را به کوتاه زمانی بشعر آورد . به ماهک گفت سیر الملوك را بنظم کشیده اند ، ماهک باور نکرد ، طوسی اشعار یکه ساخته بود خواند و گفت این شعر را به سلطان باز نمای .

۳ - شعر را ماهک به سلطان محمود داد و حال طوسی باز نمود .

۴ - طوسی به نزد سلطان محمود رسید و شعر خود را باز خواند .

۵ - سلطان فرمود هفت شاعر حاضر شوند تا این شعر را بشنوند .

۶ - شاعران گرد آمدند و شعر را خواندند و شنیدند رنگ عنصری بگشت .

۷ - سلطان محمود گفت او را امتحان کننوسه کس یکم مصرع گفتند .

عنصری : چون روی تو خورشید نبا شد روش

فرخی : هرنگ رخت گل نبود در گلشن

عسجدی : مزگانتم همی گذر کند بر جوشن

فردوسی : مانند سنان میو در جنگ پیشن

- ۸ - عنصری بپا خاست بوسه بردست ابوالقاسم طوسی زد .
- ۹ - سلطان محمود روی بشاعران نموده گفت . در بدیهه شعر ی درپیر امو ن خط بر آوردن ایاز گوئید و اشارت به طوسی شد .
- ۱۰ - طوسی گفت : مستست بتا چشم توتیر بدست پس کس کی زتیر چشم مست تو بوغست  
گر پوشد عارضت زره عذرش هست      گر تو همه کس شده ... مست
- ۱۱ - مقدمه نویسنده ، از آغاز تا اینجا ابوالقاسم طوسی و ازین گاه که سلطان محمود میگوید شادباش ای فردوسی که مجلس ما را چون فردوسی کردی (( بعد از آن او را فردوسی گفتندی )) و نویسند ؛ پیشگفتار بعد از آن نام او را فردوسی میگوید . در ذهن اینطور تجلی میکند که شاید نام فردوسی را سلطان محمود برایش گذاشته باشد ، بارتباط سطر متن هر چند جای این امکان هست که فردوسی تخلص شاعر بوده باشد که او را شاه بدین نام خطاب کرده است .
- ۱۲ - فردوسی بدر بار خلیفه بغداد می رود و سلطان محمود میبرد در روزگار مسعود پسرش خلیفه بغداد با تشریفات خاص او را اجازه میدهد تا بوطن خود باز گردد .
- ۱۳ - فردوسی رستم را خواب می بیند ، برایش رستم میگوید که بفلان کوه دو که گنجی پنهانست برگیر و پاداش خود را بستان ، چنانکه مرا عظیم ساختی ، فردوسی آن گنج را می یابد .
- مقدمه سلیس و روانست و ظاهرا نشردوره غزنویان را میرساند ، مبتدا و خبر کوتاه دارد مثلا در این سطر : مطلب کرد - گنجی بیافت - و آنرا برگرفت و در روزگار خود صرف میکرد .
- ترکیبات و جمله های این پیشگفتار :  
صحبت او با مردی افتاد  
فراخ سخن شد .
- سلطان خالی نشست است و خوش منش عظیم این بیت را خوش آمد .  
مردم در زبان گیرند .  
چون طوسی به حضرت سلطان رسید آفرین کرد .

- طوسی گفت : جاوید زیاد ملك عالم •  
تا در عالم بنده نگاه فرماید کردن •  
شاد ما نه شد •

برخوبستن میجو شید

آنچ سگا لیده آید

خلعت نیکو ، او را بداد

این مقدمه با وجود آنکه سقطاتی دارد برخی ویژگیهای آن نموده شد ، امید وار -  
ست به پیروزی و خرمی همه این پیش گفتارها گرد آید تا وجوه مشترك و افتراق مفاهیم  
آن روشن گردد ، یاد کرد این پیشگفتار دروا قع بر مقدمه شاهنامه بایسنغری وابو-  
منصور ی پیوندی بجا و تکمله گونه خواهد بود •

(مایل هروی)

## نکته

صاحبدلی به مدرسه آمد زخا نقاه  
بشکست ، عهد صحبت اهل طریق را  
گفتم میان عابد و عالم چه فرق بود ؟  
تا اختیار کردی از آن ، این فریق را  
گفت : آن گلیم خوش بدر میبرد ز آب  
وین ، جهد میکند که رهااند ، غریق را

( گلستان سعدی )

علی محمدی

## بهترین پیروی از شاهنامهٔ بیزوال

### ۱- زندگی‌نامه و آثار اسدی توسی

ابو منصور علی بن احمد اسدی توسی از سیماهای نمایان قرن یازدهم میلادی به شمار رفته در تاریخ مدنیّت و ادبیات در زبانان توسط منظومهٔ گرشا سپنانه - فرهنگ تفسیری لغت فرس و قصاید مناظرات خود مقام سزاوار دارد. از جریان زندگی این شاعر و عالم لغت‌دان تذکره نگاران و مؤلفان مآخذهای ادبی معلومات درستی به پتجه تاریخ نسپاریده اند.

همین قدر میتوان گفت که او در دههٔ اول سدهٔ یازدهم میلادی (سالهای ۱۰۰۰ -

۱۰۱۰ م) در زادگاه فر دوسی بزرگشهر چه توس زا ده شده است. زیرا در حدود سالهای (۱۰۶۴ - ۱۰۶۶) که گرشا سپنانه را انجام داده خویش را پیر و

سال خورد میخواند:

چه پایی توای پیر مانه شگفت که بار ت شد و کاروا ن ره گرفت  
 دوران بچگی و جوانی اسدی در زادگاهش میگذرد. او دارای ذهن توانا بوده  
 با ادبیات قدیم دری زبانان، ادبیات و مدنیات عرب، علوم صرف و نحو زبان  
 مادر، علمهای دینی، اخلاق، فلسفه، تاریخ، جغرافیه، نجوم و غیره برخوردار بوده  
 است. زبانهای پهلوی و عربی را خوب میدانسته است. (۱) نمونه ایجاد خود  
 شاعر شهادت میدهند.

زمان زندگی اسدی از دوره های پراشوب تاریخی بوده به شکست دولت  
 غزنویان و روی کار آمدن دولت سلجوقیان راست میاید (۲). همچنان در این سال  
 ها چندین دفعه خشکسالی آمده در وطن شاعر باعث قحطی شد. مردم از گرسنگی  
 میمردند. پول و مال ارزش نداشت (۳) اسدی هم از دست گرسنگی به تنگ آمده  
 و رو به مسافرت میزند. سال مسافرت شاعر هم نامعلوم است. او در نیمه  
 قرن یازده میلادی به نخبوان که حالا در آذربایجان شورویست قرار میگیرد و در  
 دربار حاکم آن منطقه شاه ابودلف دیرانی شامل وظیفه مییابد.

در این دوره بازار شعر و ادب در خراسان و ماوراءالنهر رونقی نداشت و در ایران  
 زمین از پاسداران و خریداران سخن کسی نمانده بود به جز ابودلف دیرانی که اسدی  
 میگوید:

مرا جز سخن ساختن کار نیست سخن هست لیکن خریدار نیست  
 زرادان همین شاه مانه ست و پس خریدار از او بهتر هم نیست کس

حکیم اسدی چندین بار ابودلف خورش میزیسته و با تشویق دو تن وزیران  
 وی به نوشتن منظومه گرشا سپنانه مشغول میگردد. بعد چند سال ایجاد گرشا سپنانه  
 به سبب نامعلومی از نخبوان سفر کرد است از این پس از فراز فرودهای های  
 زندگانی اسدی طوسی آگاهی نداریم جز آنکه رضا قلیخان (هدایت) در مجمع الفصحا  
 وفات او را سال ۴۶۵ هجری (۱۰۷۳ م) دانسته است (۴)

قابل یاد کرد است که اسدی چون شاعر پیش از همه توسط گرشا سپنانه مشهور  
 مییابد و این منظومه در پیرویشا هنامه فردوسی روی کاغذ آمده است



اما بر پایه مطالبی که ازدولت‌شاه سمرقندی روایت شده برخی درگمانند که گویا اسدی استاد فردوسی بوده و برابر این چهار هزار بیت آخر شاهنامه را نیز با خوا هوش شاعر خود سروده است . (۵) بر پایه افسانه دولت‌شاه سمرقندی ، مستشرقین اروپایی چون اته (۶) و براون (۷) هم گوینده گرشا سپن‌نامه و نویسنده لغت فرس را دو نفر جدا گانه بر شمرده اند که نادرست است .

این مسأله در رساله های مستشرقین شوروی چا یکین (۸) و بیر تیلس (۹) و ادبیا تشنا سان ایرانی حبیب یغما ئی (۱۰) ذبیح الله صفا (۱۱) و غیره به اثبات رسیده است . مختصر اینکه اسدی یکیست و بعد فردوسی به عالم ایجاد پا گذشته است از حکیم اسدی طوسی تا به روزگار ما پنج قصیده منظره - منظومه گرشا سپن‌نامه و فرهنگ لغت فرس یادگار مانده است . زنده گی نامه نویسان به جز آنارفوق‌الذکر چند شعر پراکنده را نیز از آن اسدی طوسی دانسته اند . در کتاب حدائق السحر فی دقایق الشعر رشید الدین و طوطی رباعی بنام او آمده در تذکره بتخانه مسمطی نیز به اسدی نسبت داده شد .

رباعی چنین است :

از زخم سر دوزلف عنبر بویت آزرده شود همین گل خود رویت

زانگشت نمای هر کسی در کویت ترسم که نشان نهاد اندرویت (۱۲)

باید پذیرفت که از کارگاه شعر و اندیشه اسدی اخگران فروغنا که دیگری نیز در - خشیده اند ولی فوسو سا که درازای تاریکی های تاریخ آنها را در چاسار فراموشی فرو افکنده اند .

## ۲- منظومه گرشا سپن‌نامه

آری ، اسدی طوسی از سخن و روان قوی طبع و باریک اندیش بشمار میرود و توانایی فکر و چهره زبانی او را نظم منظومه گرشا سپن‌نامه بهترین گواه است . زیرا پس از آن که فردوسی داستا نسرایبی را به اوج اعلی رسانید ، کلمات و ترکیبات خوش آهنگ

و دلفریب را در شاهنامه بکار برد و مجال سخن را به پیروان خود هر چه تنگ تر ساخت اسدی به داستا نسرائی پرداخت . نظم منظومه که از بسیار جهت ها به شاهنامه شباهت داشت چندان کارسپه ن بود ولی سرآینده گر شاه سپنانه با طبع ورزیده خود از عهد بخوبی برآمد هاست . در سرودن منظومه ، اسدی مانند فردوسی به بحر متقارب رو میاورد . زیرا پس از فردوسی هر شاعر که خواسته منظومه حماسی بسراید ازین بحر استفاده برده است . در برابر این شاهان وقت سرودن منظومه های خود از شاهنامه ها پذیرفته و توشه ها انداخته اند . بعد شاهنامه قریب (۶۰) منظومه حماسی آفریده شده اند ولی گر شاه سپنانه اسدی در عالم شرق شناسی جهانی بهترین اثری شناخته شده است بیشک تا نیر شاهنامه در گر شاه سپنانه نیز از هر جهت به شاهنامه میرسد .

گر شاه سپنانه چه از جهت حجم ، سبک نگارش ، استفاده صنایع بدیع و چه از جهت مضمون - افکار اجتماعی و اخلاقی برجسته ترین اثر اسدی بود و در بین آثار شاعر مقام خاص دارد است .

منظومه از ( ۹۰۰۰ ) بیت و ( ۱۴۵ ) فصل عبارت میباشد و تاریخ نوشته شدن ، مقدار بیت ها و وقت صرف سروده شدن آنرا اسدی چنین آورده است که حاجت به شرح هم نیست :

شد این داستان بزرگ اسپری به پیروزی و روز نیک اختر  
 ز هجرت بلور سپهری که گشت شده چار صد سال و پنجاه و هشت  
 بر آمد همین بیت ها نه هزار دو سال اندر او برده شد روزگار

داستان گر شاه سپ پیش از آن که اسدی طوسی آنرا به شعر آورد نام و آوازه بلند داشته است و اشاره های نخستین آن در ادبیات قدیمی و آثار ادبی قرنهای اولین اسلام به چشم میخورد . همچنین در کتاب مقدس زردشتیان او بیستاد باره جنگ های گر شاه سپ با ددان ، دیوان و سرکشان روایاتی موجود است .

مستشرقین بر آنند که ماخذ اساسی گر شاه سپنانه کتاب گر شاه سپ ابوالمؤید بلخی به شمار میرود (۱۳) . این کتاب که ترجمه از پهلوی میباشد تا روزگار ما

نرسیده • در تاریخ سیستان نیز از بنیاد کننده آن شهر گرشا سپ و داستا ن ایمن پهلوا ن روایتی مو جود است • (۱۴)

در شا هنا مه چند بار از گرشا سپ نام رفته و فردوسی او را تبار نریمان و تیا-  
کان رستم میداند . در شا هنا مه به ایمن مطلب مکرر اشاره شده و از آن جمله رستم  
اسپ و سلاح از زال میخواهد که میفرماید :

زگر شاسپ شه ما نده بد یاد گار پدر تا پدر تا به سام سوار

ولی معلوم نیست که چرا فردوسی از رزم گرشاسپ چونان که سزاروار صفت  
میباشد لب به خاموشی بسته است • اسدی در آغاز منظومه خود میگوید :

به شهنامه فردوسی نغز گوی که از پیش گوینده گمان برد گوی

بسی یاد رزم یلان کرده بود از این داستا ن یاد ناورد ه بود

من اکنون به تبعم بها ر آورم مر این شاخ نور ا به بار آورم

گرشا سپنا مه در باره کار نا مه های بزرگ پهلوا ن سیستان نی گر شا سپ و  
برادر زاده او نریمان و پسر نریمان سام که از نیاکان رستم دستا ن بوده اند  
نقل میکند این منظومه در ضمن سرگذشت های قهرمان اساسی و جنگ و بزم هامسایل  
زیاد پند و نصیحت ، اخلاق و اداب ، سیاست و فلسفه زندگی و غیره را فرا گرفته  
است •

در منظومه ، خود اسدی گرشا سپ را از رستم شجاعتر میداند :

ز رستم سخن چند خواهی شنود گمانی که چون او به مردی نبود

اگر رزم گرشا سپ یاد آوری همه رزم رستم به باد آوری

همان بود رستم که دیو نژند ببردش به آبرو به دریا فگند

ستوده شد ز هوامان به گرز گران زدش دشتبانی به ما زندران

زبون کردش اسفند یار دلیر به کشتیش آورد سپرا ب زیر

سپهدار گرشا سپ تازنده بود نکردش زبون کس نا فگنده بود

به هند و بروم و به چین از نبرد بگرد آن چه دستا ن و رستم نکرد

فشرده منظومه این است که بعد غسالت بیت ضحاک بر جمشید شاه به ضحاک می

رسد و جمشید از وطن رو به فرار مینهد و خود را پنهان نگاه میدارد او ممالک زیادی را گذشته به زابلستان میاید .

شاه زابلستان گورنگ دختری بافضلیت داشت که غایبانه گرفتار عشق جمشید بود .  
 گذار جمشید از نزد باغ شاه دختر اتفاق میافتد و ازندیمان وی کاسه آب میخواهد .  
 او را به باغ دعوت میکنند . دایه شاه دختر که دختر شاه را با جادوی گرفتار  
 عشق جمشید نهوده بود پس از آماده ساختن راه شناسایی این دودلداده به شاه دختر اطلاع میدهد .  
 شاه دختر بعد شناسایی از جمشید کمال دل میستاند و به او وعده میدهد که یار وفادار  
 جمشید خواهد ماند . گورنگ بعد از آگاهی یافتن از واقعه ، مقابله نمی نماید . از آنها  
 تور بدنیایا میاید .

بعد شید سب بعد تورنگ بعد شم و بعد اسرت پشت هم بدنیایا یند که همه شاهان زابلستان بوده اند .

نهایت از پشت اسرت گرشاسپ به عالم چشم میکشاید و باین قصه قهرمانی های آغاز میگردد .

گرشاسپ در روم و هند و چین و کابل جنگها میکند و قهرمانیها نشانی میدهد . دختر شاه روم را با پهلوانی به زنی میگیرد . از آنها فرزندی بدنیا میاید یانه ، معلوم نیست . گرشاسپ مدتی در کابل شاهیه نموده بعد به ساختن شهر سیستان شروع مینماید وقتی گرشاسپ در کابل به تخت شاهیه مینشیند پدرش اسرت او را راجع به طریق مملکتداری معلومات میدهد و بر تجربه داشتن در پادشاهی خرد و رای را از مسایل اولین میداند . اسدی نه تنها برای شاه دانایی و زیرکی را توصیه می کند بلکه خردمند و چاره ساز بودن اهل دربار را نیز تاکید مینماید . این فکر را

شاعر در فصل ( پنددادن اسرت گرشاسپ را خیلی خوب قلمکش نموده است :

بدو گفت هر چند رای بلند	تو داری مرا نیست چاره زپند
جوان گرچه دانا ، ولی پرفسون	بود نزد پیر آزما یش فزون
جوان کینه را خواهد و جنگ را	کهن پیر تدبیر فر هنگ را
نگه کن که چون کرد باید شهری	بیا موز آیین و راه مبی

چهار است آهوی شه آشکار  
 یکی خیره رای و دیگر بد د لی  
 خرد دانشش نیکتر لشکر است .  
 بهین گنج او هست داننده مرد  
 شه از داد و بخشش بود نیک بخت  
 چو خواهی که شاه کنی را دباش  
 گرشاسپ هر چند جنگ های زیاده کرده است مگر یک مرتبه هم مغلوب نگشته است .  
 او سالها پسر برادر خود را که نریمان نام داشت مشق گردی میدهد و برابر به  
 تخت شاه نشستن فریدون با برادرزاده خود به خدمت این شاه عادل حاضر میشود .  
 بعد چندی از پشت نریمان سالم بدنیا میاید .  
 منظومه بادوران جوانی سالم و سپری شدن روزگار گرشاسپ در ۷۳۳ سالگی  
 خاتمه مییابد .  
 باید گفت که سیمای هر جسته داستان گرشاسپینا مه اسرت ، گرشاسپ .  
 نریمان ، شاه دختر زابلی و غیره که نامگوی آنها زیاد است از طبقه فرادست جامعه بر  
 گزیده شده اند .  
 شاعر منظومه خود را باین راه خواسته است به میل حاکم دوران خود ابودلف موافق  
 سازد . بر مقابل این پند های گرشاسپینا مه جالب توجه بود . در تمام دوروزما-  
 نها برای ضرورت انسانی قابل استفاده نمودن ، میباشند .

## منابع و مآخذ

- ۱ - علی بن احمد اسدی طوسی . گرشاسپینا مه ، به اهتمام حبیب یغمائی ، تهران ۱۳۱۷ ش مقدمه ، ص دو - بیست و دو .
- ۲ - بابا جان غفوروف . تاجکان ، مسکو، ۱۹۷۲ م . ص ۳۸۹ ، ( بزبان روسی ) .
- ۳ - ی. ی. بیرتلس . تاریخ ادبیات فارس - تاجک . مسکو . ۱۹۶۰ ص ۲۴۰ -
- ۲۶۷ ، ( بزبان روسی ) .
- ۴ - رضاقلیخان هدایت . مجمع الفصحا ، جلد اول ، تهران ، ۱۳۴۴ ، ص ۲۸۷ .

- ۵ - دو کتشاف سمر قندی • تذکره الشعراء، با تصحیح براون ، لندن ، ۱۹۰۱ ، ص ۳۵ -
- ۳۹ •
- ۶ - هرمان اته • تاریخ ادبیات فارسی • ترجمه دکتر رضا زاده شفق ، تهران ، ۱۳۳۷ ،
- ص ۴۰ : هانری ما سه • فردوسی و حماسه ملی ، تبریز ، ۱۳۵۰ ، ص ۳۲۲ •
- ۷ - ادوارد براون • تاریخ ادبیات ایران ( از فردوسی تا سعدی ) • تهران ، چاپ دوم
- ص ۲۱۵ •
- ۸ - جایگین • اسدی بزرگ و اسدی کوچک ( رساله در کتاب فردوسی لیننگراد ، ۱۹۳۴ .
- ص ۱۱۹ - ۱۵۹ ، ( به زبان روسی ) •
- ۹ - بیر تلس • کتاب فوق الذکر ، ص ۲۴۵ •
- ۱۰ - حبیب یغمایی ، مقدمه فوق الذکر ، ص نه - ده •
- ۱۱ - ذبیح الله صفا ، حماسه سرایی دایران ، تهران ، ۱۳۳۳ ، ص ۲۸۳ - ۲۸۴ •
- ۱۲ - رشید الدین و طواط حدایق السحر فی دقایق الشعراء بتصحیح و اهتمام عباس
- اقبال ص ۷۴ •
- ۱۳ - محمد تقی بهار • سبک شناسی ، جلد دوم ، چاپ دوم ، سال ۱۳۳۷ ، ص ۱۹ •
- ۱۴ - تاریخ سیستان ، بتصحیح م • بهار تهران ، ۱۳۱۴ • ص ۲-۳ و ۳۵ •

### نکته

- (( کاشکی بدل همه خلق ، من بهر دمی تا خلق را ، مرگ نبا یستی دید !
- کاشکی ، حساب همه خلق ، بامن بگردی تا خلق را ، به قیامت ، حساب نبا یستی دیده
- کاشکی که ، عقوبت همه خلق ، مرا کردی ، تا ایشا ن را ، دوزخ نبا یستی
- دید ! «

( از سخنان شمس )

عیب و اصل مکن ای نا صح کا مل در عشق  
که جز این شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

محمد سرور پاک فر

، واصل

## سرایشگر جاودان ترانه ها

در سده سیزده و وطن ما نسبت منازعات و کشمکش ها و پیشامد های سیاسی ، وضع فرهنگ سخت در نا بسامانی قرار داشته و امکانات رشد و گسترش شعر و ادب در حد قابل توجهی محدود و غیر میسر بود .

این بیجا لئی در اوایل قرن ۱۳ بیشتر محسوس بود اما در نیمه دوم سده مذکور با تغییر اوضاع سیاسی ، وضع شعرو ادب نیز آهسته آهسته رو به بهتر شدن گذاشت و سخنوران و نویسندگان که در شرایط گمنامی و بی سرانجامی بسر میبردند از این جا و آنجا با آهستگی گردن بر افراشتند و خود را تاحدی نمایان گردانیدند که با تعدادی ازین مشعل داران ادب میتوان دولابلی مدارک موجود و آثار برجای مانده از آنان آشنایی حاصل نمود .

یکی از چهره های بسیار درخشان شعر در سده (۱۳) بنون شک واصل کابلی دبیر نیکنام و غزلسرای آوازه مند است که مردم ادب دوست و شعر شناس وطن ها تاحدی

باغز لهای شور انگیز او کام جان را شیرین کرده اند .

این شاعر نامور زبان وادب دری که یقیناً پیش از امروز در کار شعر دست یازید و دست شعر را که در بیجا لئی تمام قرا رداشت گرفت و آنرا بار دیگر از آشفته حالی بدر آورد و فرا سو ی کهکشان ها اوج بخشید ، بد آنگونه که شایسته و سزاوار اوست تا اکنون به علاقه مندان شعرو ادب باز شناسی نشده است و منابعی که باز تابگر اند یشه های تابناک او باشد بقدرکافی در دست نیست و بدانسان که درسرچشمه های ادبیات دری درسدۀ ۱۳ یاد شده منابع موجود در بارۀ او از (۸) مورد تجاوز نمیکند (۱) که آنهم گاهی نمیتواند بدست آید وگاهی نیز آنچه را لازم دانستن در بارۀ شاعر است باز تاب نمی بخشد .

درین نوشته سعی میشود با توجه به منابع موجود و مروری در اشعار واصل ، چند سنخنی گفته آید بیاد آن دانشی مرد ، تا پیوستگی باشد بر آنچه که پیش ازین راجع باو گفته اند و نمیتوان این نکته را از یاد برد که سخنان نا گفته بسیار است آنانی را که بخواهند در بارۀ شخصیت این شاعر چیزی بگویند و با او بیشتر به آشنایی بنشینند و این نوشته بهیچ وجه در بر دارنده همه گفتنی ها نیست .

#### واصل در مقام شاعر غزل سرا

بدون شك ، واصل را میتوان برجسته ترین یایکی از برجسته ترین غزل سرا یان سده سیزده کشور بحساب گرفت . او در آفریدن غزلهای پاک و یکدست و پر محتوا وارث بحق سخنوران نامدار گذشته این سر زمین است و گاهی نیز با سخنان شور انگیز خود حافظ شیراز سراینده غزلهای جاودان را بیاد می آورد .

غزلهای او علاوه بر زیبایی های لفظی و توضیح و خوشاهنگی کلمات ، از صنایع بدیعی نیز بخوبی برخوردارند .

او از همه انواع شعر (( غزل )) را دوست میدارد و باین نوع شعر فکر و روح خود را پیوستگی بخشیده است . اگر چه گاه بگاه بر حسب ضرورت و ایجاب موقع به آفرینش شعرهای تعزیتی (۲) و ماده های تاریخ (۳) و مدح گونه هایی قریحت خود را به آرزو



مایش گرفته است اما رکن اساسی شعرا (( غزل )) است . او آرزو ها ، درد ها ، خو شیها و همه ادراکات خود را در غزل پیاده میکند و غزل بهترین تجلیگاه عواطف او دانسته می شود :

کس چو من از غم دل ، دیدم تر هیچ نداشت

جای اشک از مزه خو نا ب جگر هیچ نداشت

در د ، جز در دل من ، رخت بجای ننگند

سبیل جز بر سر این خا نه گذر هیچ نداشت

دو ستان ، چرخ مگر از پی مهمانی ما

بر سر خوان به جز از خون جگر هیچ نداشت

در بیابان طلب را ه بسی پیم — و دم

دیدم این مر حله جز عشق خطر هیچ نداشت

اگری در دل او نا گه شب نیز نکرد

حاصلی در غم ما ، آه سحر هیچ نداشت

ساخت از نیم نگه خلق جهان رامفتون

چشمش از فتنه خود گر چه خبر هیچ نداشت

بسکه دل بر سر دل داشت در آنجامنزل

شانه اندر خم زلف تو گذر هیچ نداشت

چکند گر نکند با ستم و جور توخو

آنکه دل داد و زخوی تو خبر هیچ نداشت

عیب واصل مکن ای نا صحر کامل در عشق

که جز این شیوه ز استیاد نظر هیچ نداشت

غزلهای بیشتری از شاعران مطابق سنت های معمول بین آنان از پنج تا هفت و گاهی بندها تا بده بیت میرسد ، اما غزلهای اصل حد اکثر تا ده بیت و بعضی هم به بیش از ده بیت بالغ میگردد و این نشان دهنده قریحت سرشار و طبیعت روان و تسلط او بر مفاهم و الفاظ است او خود با توجه باین مطلب گوید :

بیاد مصرع قد تو هر غزل کـــــــــــــــــــــه سرودم

ز بسکه طبع روان شد کم از قصیده‌نیا مد

واصل از ابهام و تعقید که از خصوصیات سبک هندی است دوری میجوید و به سبک عراقی دل‌بستگی نشان میدهد و با همین نیت غزل‌های سلیس با مفا هم روشن عرضه میدارد و به نهضت باز گشت ادبی به دیده‌تحصین مینگرد \*

یکی از شنا سندان واصل راجع باین خصوصیت شاعر بدینگونه اظهار عقیده مینماید :

(( ۰۰۰ واصل ما نند مشتاق و رفقا یشمن جمله هاتف عاشق ، آذر ( صاحب‌آتشکده آذر ) و امثال آنها که در اخیر قرن ۱۲ هجری برای زنده کردن سبک عراقی در ایران سعی میکردند کوشید تا این سبک را در افغانستان سر از نوزنده کند بنابراین تمام آثار خود را به آن سبک به قید نظم درآورد و واصل برای پیشبرد این کار پیشوا و مقتدایی بهتر از حافظ شیرین سخن ندیده در پیروی از سبک وی کوشش زیاد بخرچ داد و مقام بلند ی را هم درین راه بدست آورد . چه کمتر کسی در پیروی از حافظ به اندازه واصل موفق گردیده است واصل به حضرات خواجه حافظ ارادت خاصی داشت . اکثر وقت فراغت خود را صرف مطالعه دیوان وی میکرد مضافاً بلند و معانی بدیع او را نسبت به همه بهتر و پسندیده تر میدانست )) (۴)

چون حافظ سرآمد غزلسرایان سبک عراقی است لذا واصل شیوه و سخن این شاعر استثنایی را سرمشق کار خود در سرایش غزل‌های شاد آفرین قرار داد و گام بگام بدنبال او میرود .

حافظ گویند غزل‌های برقص آورده‌ا، چاه زیبا یی است که چند بیت آن چنین

است :

از دیر مغان آمد ، یارم قدحی در دست

مست از می و میخوران ، از نرگس مستش مست

در نعل سمند اوشکل مـة نـو پیدا

و ز قد بلند او ، با لای صنو بـر پست

گر غا لیه خو شبو شد در گسیوی او پیچید

ور و سمه گما نکش گشت در ابروی پیوست

باز آی که با ز آید عمر شـد ؤا حظ

هر چند که ناید باز ، تیری که بشد از شست (۵)

واصل ، این غزل شیوا را ، بدینگو نه پیروی و باز سازی کرده و به شایستگی

از عهد ه آن بر آمده است :

از میکده در بسـگـتـان ، آمد سحرای سر مست

آن فتنه هشیان ، پیما نـة می دودست

بی غا لیه گیسویش ، چون سنبـل ترخو شبو

بی منت می چشمش ، چون نر گسـشـهـلا مست

از نسبت ابرویش کار مـة نـو بالا

و ز شهرت با لایش آوازه طو بی پست

از خجلت او خورشید بنشست چو او بر خاست

در خدمت او شمشاد بر خاست چو او بنشست

گر غازه دلا را شد بر چهره او جاگرد

ور سر مه عزیز افتاد ، در دیده او بنشست (۶)

غزل دلپذیر از حافظ است که بخواننده جانی تازه می بخشد :

ای رخت چون خلدو نعلت سلسبیل

سلسبیلت کرده جان و دل سبیل

ناو ک چشم تو در هر گوشه یی

همچو من افتاده دارد صدقتیل

یا رب این آتش که در جان من است  
سرد کن ز انسان که کردی بر خلیل  
پای ما تنگست و منزل بس دراز  
دست ما کو تاه و خر ما بر نخیل (۷)

و شاعر ما در باز سازی این غزل بدینگونه به حافظ تاسی میجوید و پا به جای پای او  
میگذارد و چنان مینماید که گاهی میخواهد گامی از حافظ بجلو بر دارد ولی درین کار

جدا از احتیاط بدور نمی ماند :

آب رو بیست ، تا ب اهل زار خلیل

درد ما را چشم بیمار ت گواه  
عشق ما را حسن پر شورت دلیل

یک نکه از نرگس مستانهات  
عذر خواه خون یک عالم قتل

بر سر گوی تو خون عاشقان  
همچو آب از مشک سقا یان سبیل

کشتگان خنجر ناز ترا  
حامل تا بوت عزت جبر نیل

وا صل این نظم است یا درخو شب  
آب حیوان یا شمر با سلیل

غیر حافظ شاه اقلیم سخن  
کس انگیرد اهلک المعنی زین قبیل (۸)

اگر بخوایم تمام سرود های او صلرا که به پیروی از حافظ بوجود آورده ، بر  
شماریم و بیاد آوریم ، سخن به دراز خواهد کشید ، بنا برین از ذکر مثالهای متعدد درین  
مورد صرف نظر میشود و بعضی جلو گیری از درازی گفتار بدو مثال یاد شده اکتفاء بعمل  
می آید . اما این مطلب را نمیتوان از خاطر بدور داشت که او علاوه بر حافظ به گفته های  
شاعران دیگری چون سعدی ، امیر خسرو بلخی ، قدسی ، هلالی ، جامی و غیره توجه

عمیق داشته و غزلهایی به استقبالی سخنان آنان گفته است :

سعدی شاعر سرودی های ناب بدین مطلع غزلی دارد :

جان ندارد آنکه جانانیش نیست

تنگش عیش است آنکه بستانیش نیست

و واصل آن غزل زیبا را بدینگونه به بازسازی نشسته است :

هر که جان مشتاق جانانیش نیست

در مذاق اهل دل جانانیش نیست

سر اگر در پای منظوری نرفت

چشم از و بر کن ما نیش نیست

آنکه از باغ مجتبی گلنچید

برگ عیش از هیچ بستانیش نیست

واصل از هر نظم دارد بوستان

غم ندارد گلستانیش نیست

این مطلع دلنشین امیر خسرو بلخی راست :

چا بکتر از تو در همه گیتی سوار نیست

زیبا تر از تو در همه عالم نگار نیست

که واصل پاسخ آنرا بدینسان ارایه میدهد :

در دل قرار نیست کسی را که یار نیست

آری چو یار نیست دلی را قرار نیست

گیرد چنان قرار دل اندر کنار من

کان ما یه سرو را در کنار نیست

گویند ترک صحبت یار اختیار کن

و احسرتا که در کف من اختیار نیست

ساقی بلور باد ، مدارا رومدار

ذیرا که دور چرخ فلک را مدار نیست

با هر که بود یکنو سه روزی قسم زدیم

دیدیم مرد را ه ، یکی از هزار نیست

غزل بار دیف (( در بغل )) را تعدادی از سخنوران پیش از وصل و اهم عصر های  
او بدنبال یکدیگر گفته اند و قدس سخن پرداز چیره دست از گوینده گمان نیست  
که این غزل را بغایت خوب و با این مطلع انشاد کرده :

دارم دلی ، اما چه دل ، صد گو نه حرمان در بغل

چشمی و خون در آستین ، اشکی و طوفان در بغل

اما واصل در دو باره گوئی این غزل ، تر دست تر از قدسی است ، ابیات زیرین  
در غزل او بیانگر این ادعا تواند بود :

یاران دلی پرورده ام سر مست عصیان در بغل

کس را ایام اینگو نه دل آلوده داما ندر بغل

که می پرست کفر و کین که باده نوش عقل و دین

یکروز بت در آستین ، یکروز قرآن در بغل

بردم بیازارش بسی نامد خریدار شکی کسی

کس را مبادا اطلسی زینگو نه ارزا ندر بغل

از این دل بی پاور صد داغ دارم برجگر

زان داغها شب تا سحر درد فراوان در بغل

زین مردم بی معرفت پاداش مهر و عافیت

دارم دلی مریم صفت پر داغ بهستان در بغل

ای برده چشمت هوش دل بار غمت بردوش دل

جای تو در آغوش دل ، چون جای قرآن در بغل

باز آکه مهمان دارمت ، جان در قدم بسیار مت

و زما حضر پیش آرمت دل مرغ بریا ندر بغل

نوشته های دیگر واصل

واصل شاعر است و به گفته یی گاهی به نوشتن کتابهایی به نثر هم روی آورد و

مزارش خانان شاهي امير شير علي خا ن را نوشته است (۹) و جز اين ياد داشت تا آنجا که ما را آگاهی است از نگاشته های این مثنوی خوش نویسی زبر دست ، چیزی رخ نموده است . پس باز میرسیم تا گفته های داشته باشیم پیرامون چندی و چونی شعرا و ، بدانسان که گفته آمد واصل در غزل ، شاعر یست استاد و گردن برافراشته اما در گونه های دیگر شعر در حد يك سخنور متوسط دانسته میشود .

اشعاری که از واصل ، به غیر از غزل بر جای مانده شامل سرود های تعزیتی و ماده های تاریخ (۱۰) و یا چند قصیده و جزء اینهاست .

این انواع اشعار واصل در مجموع چاپ شده اشعار او و نیز در نسخه مخطوط آرشیف ملی دیده نمیشود و میتوان آنها را از لابلای منابع و مقالات چاپ شده در زمینه های مر - بوط بدست آورد ، اشعار تعزیتی واصل که بوسیله روضه خوانان در مجالس روضه خوانی بیان میشود غالباً در نوع خدود دلچسپ و مملو از نزاکت های مرثیاتی است و او در عصر خود از شاعران خوب مرثیه سراب حساب میرود ، مثلاً به این ابیات او که در مرثیت امام سوم گفته شده است توجه شود :

سر می کن ای سپهر که گرم است آفتاب

جسم عزیز فاطمه بسیار نازک است

خوار اینچنین مکن سر زلفش به خاک و خون

بار گهر نمی کشد این تار نازک است (۱۱)

ماده های تاریخ که واصل برای در گذشت بزرگان عهد خود و یا موارد لازم دیگر گفته نیز این جا و آنجا به نظر میرسد که درین نبشته ذکر آنها مناسب پنداشته نمی شود .

چنانکه شنیده شده تعداد اشعار تعزیتی واصل نیز زیاد بوده و او بر اساس عقیدتی که داشته درین زمینه از طبیعت سرشار خود استفاده شایان بعمل آورده است .

اگر علاوه بر غزلیات ، گونه های دیگر اشعار واصل بشمول قصاید و رباعیات و ترجیع بند و غیره جمع آوری و تلویحاً گردن گردد ، مجموع قابل توجهی از گفته های او بدست خواهد آمد .

## نگاهی بر کمیت اشعار واصل

راجع به کمیت اشعار واصل، در حلقه‌های ادبی از سالیان پیشین گفت و گوهایی در میان بوده و حد سیاتی زده شده است .

بار اول مجموعه بی از غزلهای شاعر بنام « اشعار واصل » بوسیله طالب جمع آوری و تدوین گردید و از طرف موسسه نشراتی انیس به چاپ رسانده شد . درین مجموعه که تاریخ چاپ ندارد ( و گویا سال ۱۳۳۹ یا ۱۳۴۰ چاپ یافته باشد ) به تعداد چهل غزل و یک ترجیع بند شاعر گردآمده که عدد ابیات آن از ( ۶۰۰ ) در میگذرد، غزلهای این مجموعه همه از گفته‌ها بی است که هر کدام شهرتی داشته و زبا نزد بوده است .

مجموعه بی به خط کاتبی بنام محمدنعیم در آرشیف ملی بشمار ( ۳۷۱-۱۰ ) وجود دارد که در بردارنده غزلیات واصل و الفتمیباشد و تعداد اشعار واصل در این مجموعه از ( ۴۰۰ ) بیت بیشتر است که اکثر همان غزلیات چاپ شده اوست و تقابلهای که نسخه چاپ شده با این نسخه دارد چندان قابل توجه نیست و آن هم عبارت از ابیات متفرقی است که گاهی در نسخه چاپی و گاهی در نسخه خطی کم یا زیاد است . که این کمی و زیادگی اگر از جهت دیگر مهم شمرده نشود در مورد اجمال یک نسخه خوب از اشعار او جدیاری میرساند .

از تفاوت های نسخه چاپی و نسخه خطی میتوان یکی دو مثال آنرا از نظریه گذرانید . در نسخه چاپی غزلی بدین مطلع بنظر میرسد :

فتاده کوبک ما را چه تیر گسی درپی

که ره بد و ست نبرد ییم و گشت منزل طی (۱۲).

بیت آینده را نسخه چاپی ندارد و در نسخه دستنویس آرشیف موجود است :

به صحن باغ از آن پیشتر بربر مسند

که فرش سبزه شود پایمال و کب دی (۱۳)



از غزلهایی که در نسخه مطبوع آمده و در نسخه دستنویس دیده نمیشود، به ذکر دو مطلع بسنده میشود:

هر کجا قامت آن سرو روان بر خیزد

دل ما رقص کنان از سر جان بر خیزد

\*\*\*

شب که از نشأ می بیخود و مستشدیدم

با یکی عربده جو دست بد ستشیدم

یاد تمام تفاوتهای متن چاپ شده و متن دستنویس که خود مقالت جداگانه‌ای را ایجاد میکند از حوصله این نوشته بیرون است.

در مورد شمارش اشعار واصل نمیتوان با تکایم همین دو نسخه نظر قاطعی ارایه کرد بلکه برای صحت این مسأله باید تمام گونه‌های دیگر اشعار او بشمول مرثیاتی، ماده‌ناریخ، قصاید، رباعیات، ترجیع‌بنو غیره در نظر گرفته شوند و تحقیق این امر آنگاه با مکان خواهد پیوست که همه اشعار او از لابلای منابع چاپ شده و یادداشت‌های شخصی و بیاض‌های خانوادگی و حافظه‌دوستان او گردآوری شوند.

یکی از فضیلت‌های وطن که گفته میشود تعداد زیادی از اشعار واصل را با معلومات فراوان در باره خود او در اختیار دارد استاد صالح پرو نتاست که متأسفانه نگارنده نسبت عدم آشنایی نتوانستم از محضرشان در اکمال این نوشته سود جویم و امید است گزارشگران دیگر با آگاهی بدین‌مطلب مقالات ممتع‌تری در باره واصل و اشعار او ارایه دهند.

نگارنده (( امان‌التواریخ )) در باره عدد اشعار واصل گوید: (( آنچه از او مانده

است بقدر اشعار تاجر و الفت است )) (۱۴)

اساساً تعداد اشعار الفت نیز مانند اشعار واصل در حال حاضر معین نیست که بتوان بگفته مؤلف امان‌التواریخ بدان استناد جست و نیز نمیدانیم که آن نویسنده چه نسخه‌ای از اشعار الفت را با چه تعداد ابیات در اختیار داشته و امروز آن نسخه در کجا خواهد بود.

عدد اشعار الفت در مقالتی نشر شده دو خراسان (۸۵۰) بیت دانسته شده (۱۵) که آن بر اساس نسخه های دیده شده خواهد بود ، نه تمام گفته های الفت که کسی تاکنون آنرا نیز جمع و تدوین نکرده است .

اگر قول مؤلف امان التواریخ را معتبر بدانیم ، در آن صورت باید بگوییم که واصل شاعر بسیار گویی نبوده و بندرت به کار شعر دست میازیده است . اما طبع رساو روان او که هر غزلی را بپایه قیصده می میرسانیده ، این اندیشه را قوت میدهد که او باید شعر زیادی گفته باشد .

### صنایع لفظی و معنوی در اشعار واصل

بدانسان که از سروده های واصل معلوم میشود ، او مردی ادیب و دانشمند و آگاه برمسایل ادبی بوده است . اشعار او با صنایع لفظی و معنوی آمیخته بسیار دارد و هر غزل آن میتواند تند یسه جدا گانه ای از آن باشد . این شاعر ژرف اندیش با اشعار خود که از گونه گون صور خیال ، چون تشبیه استعاره ، مجاز ، کنایه و مبالغه و جزء اینها برخوردار است در اوج فصاحت و بلاغت قرار دارد و سخنان خود را پیوسته با خصوصیت های بدیعی آرایه میدهد . مثلاً در بیت زیرین تضاد یا طباق را که صنعتی است بدیعی بآمد کلمه های جفت و طاق چنین ترسیم نموده است :

ا بروی کجست که قبله ماست

جفت است ، و لی به دلبری طاق

در گزارشی راجع با و گفته میشود : (( واصل در فنون مختلف شعر ماهر و در هر نوع شعر که طبع آزمایی کرده فایق آمده ... از مهارت و قابلیت خاصی برخوردار است که گاهی دوش بدوش و وقتی از آنها ( شا عران بزرگ دیگر ) به جلو رفته و گوی معانی را بزور چو گمان فصاحت و بلاغت و ترکیبات و مضامین بکر و بدیع از میدان سخنوری ربوده است . « (۱۶)

او به صنعت تلمیح توجه بیشتر نشان‌میدهد و گفته‌های خود را به رویداد های مشهور استناد می‌بخشد :

من آن روزی که چون مهر فلک در نیل‌شدیوسف

سواد نیل شیدا بی‌سرخ دیدم زلیخا را

• • •

شگفته از رخ لیلی و چشم مجنون‌است

دمی‌ده از گل شیرین و خاک فرهاداست

• • •

دلا دهان صراحتی به احتیاط‌م‌بوس

که قصه لب چمشید و جام داردیاد

• • •

به احتیاط‌م‌بوس بر بساط می‌واصل

که‌جام دیده‌جم ، ساغر است چشم‌قیاد

آشنایی با صنایع ادبی در شعر واصل و دسترس او به تعبیه و بدیهه‌گویی و دیگر محسنات ادبی قابل بحث مفصل‌تر است که باید با شواهد از اشعار او صورت گیرد و درین جا تنها بلذکر نمونه‌های یادشده اکتفاء به عمل آمد .

#### پس منظری از زندگمی واصل

میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل‌ملقب به دبیرالملک پسر محمد هاشم‌بوده (۱۷) و از شاعران دری‌گوی سده ۱۳ هجری افغانستان است . او بسال ۱۳۴۴ در کابل تولد و تحصیلات ابتدایی خود را بنا به خواست‌پدرش نزد ملا رحمدل مدرس در مراد خانی کابل پایان آورد (۱۸) مدتی نیز نزد میرزا محمد محسن دبیر از فضایی وقت تلمذ نمود و دبیر موصوف با توجه به استعداد و ذکا و تواصل بتربیت او توجه بیشتر بکار بست و هم پس از اینکه اودرخط و انشا و کتا بت‌مهارت یافت در جمله‌محرران جایش داد تا به امور دبیری بلدیت و آشنایی بیشتر حاصل نماید ، بعد از وفات میرزا محمد -

محسن دبیر (۱۲۸۲) بسازهم در آن اداره باقی بود و مورد احترام قرار داشت . (۱۹)  
تا اینکه بروز پنجشنبه ۱۴ ماه شوال ۱۳۰۹ ق . در بغان پدرود حیات گشت و در  
جنوب ولایت کابل دفن شد . (۲۰)

مقبره این شاعر با احداث جاده سالنگ نمایان گردید و در حال حاضر در وضع  
نا مناسبی قرار دارد . گویا در انتقال خاک او ازین جا به جای دیگر اقداماتی نیز  
صورت گرفته بود ولی سرانجام به نتیجه‌ی نرسید ، اگر کمیته دولتی کلتور برای  
انتقال خاک این شاعر بزرگ اقدام نماید کار شایسته‌ی خواهد بود .  
در باره تیز هوشی و حاضر جوابی و بدیهه گویی و لطیفه سازی این شاعر حکایات  
فراوانی از زبانهای مردمان سالمند نقل شده و در نوشته‌هایی هم آمده است (۲۱)  
که اگر تمام آنها را کسی جمع آوری کند رساله‌ی از آن بوجود خواهد آمد .

#### مفاهیم اجتماعی در اشعار واصل

اگر در خلال اشعار واصل فرو روی بعمل آید ، علاوه بر غزلهای شور انگیز و دلپذیر ،  
ایات فراوانی بنظر خواهد پیوست که دارای مفاهیم بسیار سودمند اجتماعی  
میباشند .

بیت ذیل با کمال زیبایی و لطافت انسان را به تحرك و عمل تشویق  
میکند و از تنبلی و بیکاری بدور می‌دارد :

فصلی چنین که لاله به صحرا کشید رخسار

حیف است ای جوان تو بکا شانه منزوی

او ظاهر فریبی و زهد خشک را بسیار زیاده و هوشیارانه نکوهش میکند :

واصل بزه خشک چو کاری نرفت پیش

زین پس بکام دل من و آسودد ما منی

و همچنین ریاکارانی را که با تظاهر به سجاده نشینی مردم را میفریبند بدینگونه بیاد

میاورد :

مردم از نغوت سجاده فروشان یارب

نقش این طایفه از لوح جهان برخیزد

این ابیات او در رد آزار و دلشکنی از لطافت خاصی بهره مند است :

دل حقه لطایف غیبی بدست تست

هشدار جان من بدرستی که نشکنی

• • •

ای که در کار شکست دل مایکوشی

با خبر باش که این شیشه صدایی دارد

• • •

می بویید که این لخلخه هوشافزاید

دل بجویید که این شیشه دواپی دارد

در معنی بلند نظری و حفظ آبرو گوید :

غلام همت آنم که گر بغالانشست

نداد پیش فرومایه آبسروبرباد

در ثبات به مقابل حوادث :

مکن بسفتی ایام پای طاقتست

که هر که سست است است سخت بر باد است

• • •

مرد آن بود که روی نکرد از ندادن بلا

وز تر که تا ز غم نشود تنگ و حوصله

از اینگونه ابیات ارزشمند و زیبا به تعداد فراوانی میتوان از اشعار واصل استنباط نمود

که این کار باید روزی با انجام پرسد .

بدانسانیکه باربار یاد آوری شد ، این گفتار نهایت مطالب گفتنی درباره واصل را در

بر ندارد و منابع دیگری را با جستجو می توان یافت که تاکنون از آن سودی بر

گرفته نشده است که از جمله کتاب « تحفه شهنشاهی » را باید نام برد که نسخه

یگانه آن در آرشیف ملی وجود دارد و دربردارند هشمار فراوانی از سخنان واصل است .

در فرجام سخن به منظور حسن ختام غزلی دلپذیر از واصل را به مطالعه اهل ادب میگذاریم :

بهر کجا که رخ آن گلمدار بکشاید

ببشست گل کند آنجا بهار بکشاید

ز پرده آن گل خندان اگر بیرون آید

بهار و باغ ، گل از هر کنار بکشاید

فتاده است چمن بیتو ز آب و رنگ پیا

که آب گلشن و رنگش بهار بکشاید

تو چون باغ روی باغ تر دم غشود

درخت غنچه کند غنچه بهار بکشاید

دلیم که تنگتر از سر مه دان گرفته سپهر

مگر ز سر مه دنیا که در بکشاید

درخت بخت مرا زین بنفشه گون طارم

مدام در عرض غنچه خار بکشاید

چو نافه کار دلیم سر بسر فرو بسته است

نسیم گو که سر زلف یار بکشاید

نگار بسته نگارم بدست و پامشب

چه رنگها که سحر زان نگار بکشاید

فغان که آخر ایام عمر دانستم

که آب میکرده از دل غبار بکشاید

دریکه بسته شد از خلقت بر رخت واصل

غمین باش که پروردگار بکشاید

نشا نیها :

- ۱ - حسین نایل ، سر چشمه ها ی ادبیات در ی در سده سیزده افغانستان ، خراسان ش ۷ ، ص ۲ ، ۱۳۶۱ ، ص ۲۱۸ ، ۲۱۹ .
- ۲ - حسین بهروز ، دبیر کامل و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل . ادب ، ش ۱ ، ص ۱ ، ۱۳۳۲ ، ص ۳۷
- ۳ - برای آگاهی بیشتر بنگرید : استخراج تاریخ در نظم ، خلیل ، کابل ۱۳۳۷ ، ص ۲۵ و مزارات کابل . خلیل ، کابل ، ۱۳۳۹ ، ص ۱۱۸ .
- \* حیدر ژوبل نیز او را از احیاء گران سبک عراقی دانسته است که سخنی است روشن .  
( بنگرید : تاریخ ادبیات افغانستان ، سال ۱۳۳۶ ، ص ۱۲۵ )
- ۴ - دبیر کامل و شاعر فاضل ، ادب ، همان شماره ، ص ۴۰
- ۵ - دیوان حافظ ، با هتاهم محمد قزوینی و دکتور قاسم غنی ، تهران ۱۳۲۰ ، ص ۲۰ .
- ۶ - اشعار واصل ، با هتاهم طاسب ، کابل ، ص ۹ .
- ۷ - دیوان حافظ ، ص ۲۱۰ .
- ۸ - اشعار واصل ، ص ۵۴ .
- ۹ - تاریخ ادبیات افغانستان ، غبار و دیگران ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص ۳۶۱ .
- ۱۰ - چنانچه قصیده غراو طویل ( ۵۲ ) بیتی از آن او در شمس النهار به نشر رسیده و قصیده چهل و هفت بیتی دیگری هم منسوب به او آورده اند . برای آگاهی بیشتر بنگرید : اسناد و یادداشتها ی تاریخی حافظ نور محمد خان ، آریانا ، ص ۴ ، ش ۲ و (( دبیر کامل و شاعر فاضل )) ، ص ۲۹ .
- ۱۱ - (( دبیر کامل و شاعر فاضل )) ادب ، همان شماره ، ص ۳۷ .
- ۱۲ - اشعار واصل ، ص ۹۰ .
- ۱۳ - دستنویس ، مجموعه اشعار واصل و الوفت ، آرشیف ملی ، ( ۱۰-۳۷۱ ) ص ۳۴ .

- ۱۴- مؤدب السلطان ، امان التواریخ ج ۷، احتما لا به خط فیض محمد کاتب پس از  
 ۱۳۴۰ . نسخه عکسی ، کتا بفا نه اکاد می علوم افغانستان ، ص ۳۹ .
- ۱۵ - حسین نایل ، الفت کابلی غز لسرایي قرن ۱۳ ، خراسان ، ش ۱ ، ص ۱  
 ۱۳۵۹ ، ص ۲۰ .
- ۱۶ - (( دبیر کامل و شاعر فاضل )) ادب همان شماره ، ص ۳۸ .
- ۱۷- آریانا دایرة المعارف، بخش افغانستان، ۱۳۳۴ ، ص ۳۴۲ .
- ۱۸ - یادى ار رفتگان ، خسته ، کابل ۱۳۴۴ ، ص ۱۴۴ .
- ۱۹ - (( دبیر کامل و شاعر فاضل )) ادب همان شماره ، ص ۳۸ .
- ۲۰ - هما نجا ، ص ۲۸ .
- ۲۱ - نگاه کنید : واصل محمد سرور ، کابل ، ش ۱ ، ص ۴ ، ۱۳۱۴ ص ۵۱ و  
 (( دبیر کامل و شاعر فاضل )) ادب همان شماره ، ص ۳۲ .

### نکته

- ((اگر از ترکستان تا به شام ، کسی را ، خاری ، در انگشت شود ، آن ، از آن  
 من است !
- همچنین اگر از ترک تا به شام ، کسی را ، قدم در سنگ آید ، زیان آن مراست !
- و اگر اندو هی در دلی است ، آن دل از آن من است .

( از سخنان شمس )



## مخمسی بر غزل اقبال

هو س شعله اسیر دل سنگ است هنوز  
قسمت ره سپران جاده تنگ است هنوز  
شرف عشق و جنون بسمل تنگ است هنوز  
لاله این چمن آلوده رنگ است هنوز  
سپیر از دست مینداز که جنگ است هنوز

• • •

آفتی را که جهان در گرو نوشش بود  
جوش هر فتنه تاریخ جهان جوشش بود  
این زمین از ستم فتنه سیه پوشش بود  
فتنه ایرا که دو صد فتنه در آغوشش بود  
دختری هست که در مهد فرنگ است هنوز

• • •

به بر انداختن عا ظل و با ظل برخیز  
به جوا ب ستم ریگن قاتل برخیز  
سیل شو ، سیل دمان با همه مشکل بر خیز  
ای که آسوده نشینی لب ساحل بر خیز  
که ترا کار بیه مرداب و نهنگ است هنوز

ترك ميخانه و مستی زبر و مندی نیست  
 زهدنا سالمها حاصل پابندی نیست  
 بالپر وانه شکستن ز تنو مندی نیست  
 از سر تیشه گذشتن ز خرد مندی نیست  
 ای بسا لعل که در سینه سنگ است هنوز

\* \* \*

ساقیا دور دگر ریز ز جام دگری  
 آتشی بر سر آتش به دوام دگری  
 به موا عید غزالان نه به نام دگری  
 باش تا پرده مٹایم ز مقام دگری  
 چه دهم شرح نواها که به چنگ است هنوز

\* \* \*

می ندانم که دلم خانه و غمخانه چیست  
 و ندرین خانه آتش زده اندوه، کیزیست  
 وین نواها که مرا سوخت زنی خانه کیست  
 نقش پرداز جهان چون به چو نیم نگر است  
 مگفت ویرانه به سودای تو تنگ است هنوز

سلیمان لایق

کابل ۱۳۶۲۱۲۲

### شکل‌های نقلی فعل

شکل‌های نقلی فعل نتیجه عمل و خلاصه براری منطقی‌ای را که آن بعد از نقل کسی یا بعد از واقع گردیدن عمل دیگر به عملی آید، افاده میکنند. شکل‌های نقلی فعل از اینها عبارتند:

اول: فعل زمان ماضی نقلی. شکل مذکور از اسم فاعل زمان ماضی با علاوه کردن

بسته‌ی فعلی ساخته میشود. در محاوره زمان ماضی نقلی به‌محض تغییرات فونوتیکی اندر میشود.

الف: در اول شخص شماره فرد از دو و اول "آ" بکنای آن حذف میشود.

ب: در سوم شخص مفرد احياناً بسته فعلی اختصار گردیده از اول آن آواز "آ" و یا از آخر آن آواز "ت" حذف میگردد.

ت: در شخص‌های دیگر نیز از آخر اسم فاعل و یا از اول پسوند اخباری حذف شده آواز "آ" به عملی آید که در نتیجه به وجود آمدن شکل ساده فعل ممکن است.

تصرف زمان ماضی نقلی از اسم فعل "گفتن"

اشخاص	فرد	جمع
اول شخص	گفتم	گفتیم // گفتیم
دوم شخص	گفتی	گفتید // گفتید // گفتین // گفتین
سوم شخص	گفته // گفتی (ت)	گفتند // گفتند

شکل زمان گذشته " ماضی " نقلی معنی های ذیل را افاده میکند :

۱- نتیجه عمل را میفهماند که آن با دو طریقه صورت میگیرد :

الف : توسط اسم فاعل زمان ماضی همراهی فعل ربط " است " . چنانچه : **مُونِشَا**

**اَفْت** (هفت) نفره آمیته کد و کشید خاکستر گشتن ؛ ده خانه دختر

نانهای بسیار یک جوان قشنگ و زیبا عیشتن ؛ آنه ، همه عکساده خانه ؛

عکسای پایش ، جانیش ده خانه افتادش ه

ب : نتیجه عمل را زمان ماضی سوم شخص مفرد میفهماند . مثالها : **اِبْسَم**

(اینهم) به شکار برآمده و یک گویک شکار کده ؛ مرکب مسکوره (مذکور را)

همرای باران به قدرت خدا سیل آمده برد ؛ رسته بازار رفته ریشهاره

**کَل کده** .

۲- واقعه یا حادثه از نقل شخص دیگر معلوم میشود . مثلاً : **مِگِئِن** ؛ دختر نانهایه

فاروسی کده ؛ یک پا و گوشت ، بهادر ، رَحْمَتَم بَرْدَس از ما ؛ مومینشاره بسته کدن

وینندی خانه زمره پادشا بردن .

۳- خلاصه برای منطقی . مثالها : **اَوگهای کد ادیم** ( پدرم ) گفته بود **کَلِش رُست**

**بُودَس** ؛ باد از او بزاری و همی چیزا باش مه همی طور پریشان شدیم ؛ سه

**خِمالم حسن خان** مریض شده که نائده .

دوم : شکل زمان ماضی نقلی استمراری ؛ شکل مذکور با علاوه کردن پیشوند " می - " به

زمان ماضی نقلی ساخته میشود . زمان ماضی استمراری برابر افاده نمودن زمان

ماضی اینچنین زمان حال را بطور عمومی و زمان مستقبل را نیز میفهماند . علاوه

براین در شکل مذکور شاهد واقعه نبودن ، از گفته شخص دیگر نقل نمودن و

خلاصه برای منطقی روشن ظاهر میشود .

شکل زمان ماضی نقلی استمرار معنی های ذیل را افاده میکند :

الف - خلاصه برای منطقی . مثالها : کار کم شده اجبراره اضافه بست میکند ؛  
 اِسال بارش نَشده : نرخ گندم بالا میرفتن ؛ دَه سالنگ باد کوبه که شروع شوه  
 بر فکوح میانده .

ب : بعد ازیک واقعه و حادثه معلوم گردیدن نتیجه عمل مثلا : اجبیرا که سرکار  
 حاضر نمیشدن مامور زاتیه به آمریت راهپور میاداره ؛ طفل بی مادر مانده گریهان  
 میکند .

ت : نقل از روی یا طبق سخن اشخاص دیگره مثالها : عهد الکریم میگه که مه پیشه میداشتم  
 یک تعمیر پخته کاری جوڑ میگدم ؛ ضابط گفته که بمسالنگ پیمانای خارجی میانده .

سوم : زمان ماضی بعید نقلی . این شکل از اسم فاعل زمان ماضی مع پسوند "ا" و به  
 -----  
 توسط مصدر "بودن" در شکل زمان ماضی نقلی ساخته میشود .

تصرف زمان ماضی بعید از اسم فعل "شانندن"

	مفرد	جمع	اشخاص
	شانند بودم	شانند بودیم	شخصراول
	شانند بودی	شانند بودید	رد دوم
	شانند بوده	شانند بودست	رد سوم

شکل زمان ماضی بعید عمل در سابق واقع گردیده را که نتیجه آن پسر از روی دادن

عمل دیگر معلوم میشود ، افاده میکند .

الف : نتیجه مشاهده : به خیالم کار آشان به حکومت افتاده بوده ؛ ماش و برنج گت

- شده بوده ؛ توره بازی داده ؟ بلی، ماره بازی داده بوده ای مُرد که .
- ب : نقل اشخاص دیگر : صد الغیاشان د پنهروض کابل رفته میماناره قتی شان آورده  
بودن ؛ حبیب در لیور قتیس لیسنس نکرته بوده ترافیک موترشه ایستاد کرد .
- ت : خلاصه منطقی : به خیالم تد اب تممیره از کانکرت جوژنگه بودن که خراب نشده ؛  
موتر متیل نند اخته بوده که در ره ایستاد شد .

وجه شرطی . وجه شرطی سه شکل داشته عملی را افاده میکند که گوینده واقع گردیدن

آن را روا ، امکان پذیر و یا وابسته به شرطی میدانند .

۱- زمان حال - مستقبل وجه شرطی از اساس زمان حال فعل مع پسوند های شخصی

فعل و از پیشوند "بی- // بو-" ساخته میشود .

تصرف معدّر کردن \* در زمان حال - مستقبل

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	بگم // بگم // بگم	بگنیم // بگنیم // بگنیم
دو شخص	بگتی // بگتی	بگنید // بگنید // بگنید بگنید // بگنید // بگنید
سوم شخص	بگنه // بگنه // بگند	بگن // بگن // بگند بگن // بگن // بگند

درین لهجه بدون پیشوند "بی- // بو-" استعمال گردیدن شکل زمان حال -

مستقبل نیز معمول میباشد .

تصرف فرمان حال - مستقبل از اسم فعل "خواندن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	خوانم // خوانم	خوانیم // خوانیم
دو شخص	خوانی	خوانید // خوانید خوانید // خوانید
سوم شخص	خوانه // خواند	خوانن // خوانند خوانن // خوانند

۱- شکل زمان حال- مستقبل در جمله " مستقل اساساً " معناهای خواهش، امکان پذیری، ضرورت، امکانیت، تخمین، شبهه، حیرت، تعجب، انوسوس، رواداری و غیره را میفهماند.

چند مثال: میخواستم که قلف آتاره همراهی کلی خود بشکنانم؛ باش که مه تؤل کنم؛ های بچه میرزا؛ به ملا صافیبگو اگر گوشت مره بهخوره ده بخشهد ما بکنه؛ صبا قیامت میشوه باید تمام هستی و دارائی خود ه خرج کنی؛ یک ملنگ شاید بهدا کنم؟؛ آگه بخورم تلسمات نباشه که مره بکوشه.

۲- زمان ماضی وجه شرطی مع اسم فاعل زمان ماضی فعل اصلی و توسط اسم فعل "بودن" در شکل "باشد" ساخته میشود.

تصرف زمان ماضی از اسم فعل "کردن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	گده باشم // باشم	گده باشیم // کرده باشیم
دوم شخص	گده باشی // کرد باشی	گده باشید // کرده باشید // باشیم
سوم شخص	گده باشد // کرد باشد	گده باشند // باشند

شکل مذکور تابشهای مختلف را در زمان ماضی ویا حال افاده میکند. در همین معناها با دو شکل هم مع کلمات احتمالی وهم مع کلمات ربطیه شرطی "اگه // اگر" استعمال میشود. شکل زمان ماضی نسبت به واقع کردیدن عمل شبهه، تخمین، ناابوری و شرط را میفهماند.

مثلاً: "کَلِّ جَاهَه پالیدم و الله اگه نَخودِر خویبیش پید اگده باشم . . . ؛ خُد ایا اگه همی قلمم به دُ زهارَت قبول شده باشه، همی سَنگَه از دَن غار اُسو کُو . . . ؛ و تَمانِر چیزی که پدر و مادر د دختر برای خود کرده باشن گرفته ميارن .

۳- شکل زمان ماضی التزامی استمراری از شکل اسم فاعل زمان ماضی فعل اصلی ماضی با علاوه کردن میشوند "می -" و توسط اسم فعل "بودن" در شکل "باشد" ساخته میشود .

تصرف ماضی التزامی استمراری از اسم فعل "داشتن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	میداشته باشم // میداشتباشم	میداشتباشیم // میداشتباشیم
دوم شخص	میداشته باشی	میداشته باشید // باشید
سوم شخص	میداشتباشه // میداشتباشد	میداشتباشن // میداشته باشند

در شکل زمان ماضی التزامی استمراری معنای زمان روشن ظاهر نمیشود و زمان فعل از خود متن معلوم میشود . شکل مذکور تابه‌های مختلف احتمالی داشته معنای های امکان‌پذیری، حیرت، شبهه، تخمین، شرط و غیره را افاده میکنند .

مثالها: ای چار بیاز زن میداشته باشه بچه خدلی دَه خانه د دختر خدلی رفت و آمد میداشته باشه ؛ مثل کلانتر که بند بخانه میداشته باشن، صائیب، هُموجَه بندی میباشه .

صیغه امر. صیغه امر از اصل حال با علاوه کردن میشوند "می د // بود" ساخته میشود . شکل شخص دوم مفرد صیغه امر اساساً به اساس زمان حال فعل با علاوه کردن میشوند



"بی- و انواع آن ساخته میشود . شکل انکاری آن توسط زمان حال فعل با همراه کردن پیشوند انکاری "نَف- ( احياناً "مَف- ) ساخته میشود .

شکل شخص دوم جمع به اساس زمان حال فعل با همراه کردن پسوند های فعلی مختلف ساخته میشود .

گردان صیغه امر از اسم فعل "دادن"

دوم شخص مفرد	دوم شخص جمع
--------------	-------------

بیتو !	بیتین !
--------	---------

نتو !	نتین !
-------	--------

گردان صیغه امر از اسم فعل "رفتن"

دوم شخص مفرد	دوم شخص جمع
--------------	-------------

ترو	تروید ، برین
-----	--------------

ترو	تروید ، ترو (و) برین !
-----	------------------------

بدون پیشوند "بی- // ہو-" نیز شکلهای فعلی ساخته میشود . چنانچه : ده

امی کادان ( کاهوان ) زود دَرای ! ؛ دیگر بَجَه رانی کو ! ؛ ماما ! جای دم کو !  
شما امر کئین ! ؛ یک زَره دِیکه هم کم کئین !

صیغه احتمالی . صیغه احتمالی عطفی را که از روی آن گمان و شبیه و نا باوری داشتن

واقع میگردد میفهماند . صیغه احتمالی دارای زمانهای ذیل میباشد :

۱- زمان حال- مستقل صیغه احتمالی از کلمه "خا ت" و از شکل زمان ماضی ساده "

فعل اصلی و با علاوه کردن پسوند های اخباری ساخته میشود .

تصرف زمان حال مستقبل از اسم فعل "کردن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	خات کردم // کردم	خات کردیم // خات کردیم
دوم شخص	خات کنی	خات کنید // خات کنید خات کنین // خات کنین
سوم شخص	خات کنه // خات کند	خات کنن // خات کنند

چند مثال : ماموت پهمیه خوده خات طلب کنه ؛ دریقان ده می حمل قلبه خات نکنه ؛ میمانا چون وچرا خات بگهین .

۲- زمان ماضی نیز دو نوع دارد نوع اول شکل زمان ماضی احتمالی به توسط علاوه کردن پسوند های فعلی بحیث زمان ماضی ، با کلمه " خاند " (خواهد ) و فعل کلمه کننده " بودن " در شکل زمان ماضی ساده ساخته میشود .

تصرف زمان ماضی احتمالی از اسم فعل "بودن"

اشخاص	مفرد	جمع
اول شخص	گده خاند بودم // بودم	گده خاند بودیم // بودیم
دوم شخص	گده خاند بودی	گده خاند بودید // بودید
سوم شخص	گده خاند بود	گده خاند بودند // بودند

نوع دوم شکل زمان ماضی صیغه احتمالی از اصل ماضی مع کلمه " خات " // خاند و توسط مصدر " بودن " ساخته میشود . چنانچه : گده خاند باشم // باشم ، گده خاند باشی ، گده خاند باشه // باشد ، گده خاند باشیم ، گده خاند باشید // باشین و غیره .

شکل صیغهٔ احتمالی زمان ماضی عمل در سابق واقع گردیده را بطور شبهه و تخمین افاده میکند. مثلاً: اینته امتحان خوده صیی ( صحیح ) داد خاد بودم؛ تَهه طرف خارجه رفته خاد بودی؛ ما به واده خود ونا گده خات بودیم؛ بیچیم امروز امتحان داشت، او امتحان خوده صیی داد خات باشه.

۳- زمان ماضی استمراری. شکل مذکور از اسم فاعل زمان اصل ماضی فعل اساسی جمله "خات // خاد" و توسط مصدر بودن در شکل زمان ماضی ساده و با علاوه کردن پیشوند "می -" ساخته میشود.

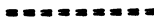
مثلاً: گده خاد میبودم // میبودم، گده خاد میبودی، گده خاد میبوده، گده خاد میبودیم، گده خاد میبودید // میبودید، گده خاد میبودن // میبودند.

طبق معنا و طرز افاده شکل زمان ماضی استمراری صیغهٔ احتمالی به صیغهٔ

شرطی شباهت داشته به واقع شدن عمل و امدار شبهه و تخمین و احتمال را دارا میباشد.

مثلاً: دیروز رفیق خوده مه ده کابل دیده بودم، او امروز طبق واده خود به خانه مه می آمده خاد بود؛ وکیل موتر نو خریده، او مگه موتر خوده سوار شده می آمده خاد بود؛ مه ای وظیفه خوده اجرا میکنده خاد بودم.

کلمه سازی فعل



در کلمه سازی افعال بعضی پیشوند و پسوند هارل مهم بازی میکنند که ما چندی از آنها را ذکر مینمائیم: پیشوند های کلمه ساز "پر"، "بار"، "در"، "قر" و غیره با فعلهای ساده آمده افعالی را میسازند که آنها دارای مفهومی ذیل میباشند:

پیشوند "بَر" با فعل یکجا آمده اساساً به بالا حرکت کردن را افاده میکند .  
 مثالها : او از اطاق بیرون برآمد ؛ ملنگ که چای را نوش جان کرد از جای خود  
 برخیزست ؛ ایناره ده خوردن چای مشغول ساخت ، از جای خود برخیزست .  
 پیشوند مذکور جای برآمد و سرچشمه عمل را میفهماند ؛ صدای د هول از شکم  
 خالی آن برمیخیزه ( ضرب المثل ) .

پیشوند مذکور در لهجه نوع " وُؤ " را دارد و با مصدر های داشتن ، زدن ،  
 استعمال میشود . مثالها : گندُ مارَه اَس خِرْمَن وُؤ اشتی ؟ ؛ آستیناره چرا ایطور وُؤ  
 زدی ؟

پیشوند "باز" با اسم فعل " خواستن " آمده اکثر اوقات " باخسان تلفظ میشود  
 و به معنی متوجه کسی بودن یا نبودن استعمال میشود . : مثلاً : کسی مارَه باخسان  
 نمیکنه ؛ دَه بی شَر (شهر) باخسان نیست .  
 پیشوند "باز" تکرار عمل را نیز میفهماند . چنانچه : برادر کا کام روز جمعه به  
 خانه ما باز آمد .

پیشوند "دَر" با فعل یکجا آمده حرکت را به سوی داخل میفهماند ؛ او به کوتهد رآمد .  
 پیشوند "فَر" با اسم فعل " آمدن " همراه آمده حرکت را به سوی پایان نشان  
 میدهد ؛ احمد از بامبَ پایان فَرآمده ( د ) .

پسوند " پَد ( پَدَن ) " از جزء نامی و از اصل زمان حال افعال ساده ساخته  
 میشود . مثالها : شَقیدَن ، نامیدَن ، خُشکیدَن و امثال اینها .

افعال لازم و متعدی . توسط پسوند " آن " از فعلهای لازم ساخته شدن فعلهای  
 متعدی زیاد امکان پذیر میشود . جالب توجه است که فعلهای متعدی توسط این

پسوند هم از اصل حال مثل زبان تاجیکی وهم از اصل زمان ماضی فعل ( به مثل زبان ادبی دری ) ساخته خواهند شد .

مثالها: سوختاندن ، ریختاندن ، شیکستاندن ، گریختاندن ؛ اِیجَه بجه مومس-  
شاره خواند ؛ دست مِبارکه آتش نسوختاند ؛ اوره گریختانده بود .

### فعلهای مرکب

-----

فعلهای مرکب هر عکس فعلهای مشتق درین لهجه زیاد استعمال میشود . چنانکه معلوم است فعلهای مرکب از روی خصوصیات لغوی-گرامری خویش به دو گروه یعنی به گروههای فعلهای مرکب نامی و فعلهای مرکب فعلی جدا میشوند

### فعلهای مرکب نامی

-----

در افعال مرکب نامی معنای اساسی لغوی را جز نامی افاده میکند و جز آن را آن را فعل کلمه کننده تشکیل میدهد . چون جز نامی اساساً صفت و اسم و قید فعلی جمع میشوند " آن " می آیند . در تشکل افعال مرکب نامی رل کلمه دهند ، های معلی مخصوصاً اسم فعل " کردن " خیلی مهم میباشد . اگر فعل کلمه دهند " کردن " در کلمه سازی افعال مرکب نامی موقع مهم دارد که آن موارد دلیل مشاهده میشوند . الف: با اسمهایی که کار و عمل و حالت و وضعیت را افاده میکند آمده حریمان مختلف را نشان میدهد . چنانچه: چالان کردن ، چلک کردن ، پیچید کردن و غیره . ب: در ترکیبها مراتب مصطلح فعلی آمده حالات خصوصیات مختلف را افاده مینماید مثلاً: " زبان تَر کردن - بُد گوئی کردن : پای به پای کردن - معاينه تطهیر کردن ،

روز تپړ کردن - وقت را رایگان از دست دادن ؛ تپړ بهیر کردن - بی مسوولیتی  
کردن و اشال اینها .

ث : مصدر " کردن " با کلمات خارجی می آید . مثالها : بهیر کردن ، سوچ کردن  
و غیره .

ث : با مصدر " کردن " یک مقدار افعال مستقل در شکل قید فعلی آمد و ترکیب نامی میسازند .  
مثلا : " پخته کردن - پختن ؛ نوشته کردن - نوشتن ؛ بسته کردن - بستن ؛  
پرسان کردن - پرسیدن و اشال اینها .

#### فعلهای مرکب فعلی

فعلهای مرکب فعلی از دو و اضافه از آن جزء های فعلی عبارت بوده عمل مرکب را  
میفهمانند .

اول - افعال مرکب فعلی ای که جزء های آنها برابر حقوق بوده هر یکی از آنها  
دارای معنای مستقل میباشند . در این نوع افعال جزء یکم تفسیر نیافته همیشه  
در شکل قید فعلی می آید و جزء دوم پسوند های فعلی قبول کرده در شخص و  
شماره تصدیق می یابد .

چنانچه : آند اخته رفتم ؛ آند اخته رفتی ، آند اخته رفت و اشال اینها .

دوم - فعلهای مرکبی که جزء های آنها برابر حقوق نبوده ، معنی های لغوی مختلف  
را افاده میکنند . چنانچه : زده رفتن ؛ دیده ماندن ؛ گفته دادن و غیره .

سوم - فعلهای مرکب که از دو جزء و زیاد تر از آن عبارت بوده دارای معنی های  
مختلف مانند : ایله کرده رفتن ؛ تپیر بهیر شده رفتن ؛ پخته کده آمدن و اشال  
اینها باشند .

فعلهای جفت: در لهجه جبل السراج مانند برخی لهجه های زبان تاجیکی

فعلهای جفت استعمال میشوند. این افعال دارای گروههای انجیل میباشند:

- ۱- ترکیبهای فعلی ای که جزء اول آنها از فعل اساسی عبارت بوده و جزء دوم وظیفه کمک کنندگی را اجرا میکنند. چنانچه: گرفت رفت؛ خیمت رفت؛ مه خیمتست رفتم به خانه و جایدار خود...؛ باز خیمت خا نیمشه گرفت رفت.
- ۲- ترکیبهای فعلی که هر دو جزء آن را فعلهای مستقل معنا تشکیل میدهند. مثلاً: خیمت دید؛ گفت گفت؛ گذشت رفت.

جزء های فعلی ترکیبی این افعال اساساً با راههای ذیل ساخته میشود:

الف: توسط ربطیه "و" معمولاً جزء های فعلی در شکل زمان ماضی و زمان حال مستقبل افاده می یابند. مثالها: خرید و رفت؛ گد و گفت؛ میخیزه و میره؛ یک ریشمه از بازار خرید و رفت؛ مؤمنشا روی اویره ماچ گد و گفت؛ میخیزه و میره سون وطن خود؛ خان از خو میخیزه و می برابه سون او رائی میشه.

ب: بدون ربطیه یعنی بطور آزاد: آمد دید؛ میره میگرهزه؛ میخیزه میره؛ مثالها: پیش قصر دختر آمد دید؛ بچه والاده مه ئی سوله با میزان میخیزه میره خانه خسور خود.

ت: نوع افعال تکرار که به زمان ماضی و یا زمان حال مستقبل افاده یافته ولی در بین آنها هیچگونه ارتباط گرامری موجود نمیشد.

مثلاً: آگه چیز - میزی داد داد در لیش؛ عاجزه که یک کالای نومی پوشید ایره میردن چیمش میگردن میزدن میزدن؛ تانه (ماه) جان میکم میکم زمت میکم می کالای شوئی میکم.

### شکل‌های تهریف نشوند ه فعلی

اسم فعل . اسم فعل یا مصدر اسم حرکت و حالت و عمل است . درین لهجه شکل پره و شکل کوتاه آن موجود است .

مصدر اسم فعل خصوصیات ذیل را دارا میباشد :

الف : با پیشوند و پسوند ها استعمال میشود . مثالها : ایناره ده خوردن جای مشغول ساخت ؛ باد از ای اینا فامیدن که دل دختر والا به دادن دختر است ؛ امر به کشتن غلام کرد .

پیشوند ها با اسم فعل های ترکیبی نامی آمده هارت اسم فعلی را تشکیل میدهند . مثلا : توتا لاش شده بوده که ماره حاکم به توت خوردن د اوت نکرد ؛ پس از قسم خوردن مهابوش آمد ؛ غلام مسکوره پشت خانه آواشی ساختن روان کردن .

ب : با ضمائر اضافی استعمال خواهد شد . مثالها : تمامن خلق به دیدنش مهابه ؛ مخصتر ند اتم ای بود که اول پدر و مادرم بیدار شون ؛ پس از فوت کردنش اوره دفن کردن

ت : در ترکیبها صفت استعمال میشود . مثلا : مره پادشا از برای ساختن خانه آواشی روانه نموده ؛ مانای گز کردن نرا و کوتا کردن نرا را اخیلاط بوده و مانای پل شدن درها یک نفر ما دیگر مارا پشت میداریم .

ث : به وظیفه مبتدا و اعضاء دیگر جمله خواهد آمد . چنانچه : هر روز مائی گرفتن رفتی مره خبسر کنه د یگتان به موقع جوچه کردن فوت کرد .

ج : خبر اسمی واقع میگردد . مثلا : ایها به خانه شیشتن پیک به کشتن شد ؛ کفشه بی بی آتش ورداشته به تالاق سرکنیزک کهیدن گرفت ؛ ای بچه از ای شهرچنان



گرهختن کرد .

شکل کوتاه اسم فعل با فعل وصفی زمان ماضی برابر است و توسط اسم فعل  
 " تانیشتن " ( توانستن ) استعمال میشود . چنانچه : جَلَبْتِ ( جَلَبْتُ ) شیر دِهْ جَانِبْتِ اَمِنْ  
 مَهْ بَهْ سِرْتُو اَثَرِي كَدَه نِي تَانَمْ ؛ بَخَشِ مَهْ بَهْسْتِ صَنْدُوقِ طِلَا و رُوْبِيَهْ نَبِيْرِي اِي كِهَه خَرِيْدَه  
 نَمِيْتَانِي ؛ اِي اَنگَشْتَرَه دَه اِي جَه هِيچ كَس خَرِيْدَه نَمِيْتَانَه .

فعل وصفی . فعل وصفی هم خصوصیت فعلی وهم صفتی دارد . از این لحاظ ،  
 اکثر وقت فعل وصفی بعضی خصوصیات صفت ( با نشان دادن علامه شی و خصوصیت  
 دیگر آن ) و خصوصیات فعل را ( کائوری یعنی با طرز ، زمان ، نمود ، صیغه ) دارا  
 میباشد .

اول- فعل وصفی زمان ماضی و گونه ساخته میشود :

الف : از اصل ماضی فعل با همراهم کردن پسوند " ه " . مثلاً : هَمِي بَارَهْ مَا بَرُودَه  
 نَمِيْتَانِيْم ؛ باز اِبْرَه بَك نَفَر از هَمِي مَرْد قَلْعَه نِي كَشِيْدَه بُوْد ؛ د اَكْتَر عَكْس مَرَه دَه  
 كَامَرَه كَنْدَه بُوْد .

ب : شکل دوم فعل وصفی زمان ماضی توسط پسوند " گِي " ساخته میشود .

چنانچه : دُرْزِي اَبَام كُي شِهْرِي نِي ( بَك وَنِيْم سِيْر نَقْل ) بَه اشْخَاصْ آد كِي وَهْمَجْوَار  
 نَزْد بَك دَخْتَر د اَر تَخْسِيْم مِيَشُوِه ؛ د خَتْر كُشْتَكِي از مِيان تِهِيْز بَرَا مَدَه .  
 بعضاً " توسط آمدن كلمات نيز فعل وصفی صورت ميگيرد . مثلاً : هَمِي خَرِيْد كِي كِهَه  
 بَه مَفْت كُفْتَه نَمِيَشُوْد .

شکل فعل وصفی زمان ماضی توسط ( پسوند گِي ) در جمله باد داشتن وظیفه  
 های گوناگون . چنانچه : هَرَجَه ما مَرْد ما حَالِي دِيگَه بِيْتُوِي وَارِيَسْت ؛ هَمِي شَبِيْد كِي -

ره میگوئیم دیگه ؛ تُول کدکئی ره مه چه طور بیتیم ؟

فعل وصفی زمان ماضی مع پسوند "کی" به وظیفه خبر جمله ها در ترکیب آن می آید. مثلا: دختر ده باغ آمد دید که باغ بسیار صفا و آرایش داد یکی ؛ هُمُو قهپیشکَه میکشَه و میخس اوجه مخ کدَه کیست ؛ تُول کُم ؟ - تُول کدَه کیست .

شکل یکم فعل وصفی زمان ماضی نیز احمیانا به وظیفه معین کننده می آید مثالها ؛ مکتوب نوشته کرده ، برادر ره تسلیم شدُم ؛ زرد الوهای پخته شده باغ آسانه جمع کرده ؛ پیسه به قرض گرفته را کی پس متی ؟ -

شکل اینکار فعل وصفی زمان ماضی به واسطه پیشوند اینکاری "نه" صورت میگیرد. مثلا: پس که آمد دیگه زنیش چه کدَه ؟ صافیکه ارموش آیتیم نکدَه ، اشنای نکدَه نامم نه پخته ، چرامم دُرند اده ، ناوخت کدَه ؛ از درک صدیق مره یک ره نه نداده .

دوم - فعل وصفی زمان حال از اساس زمان حال فعل با علاوه کردن پسوند های "آندَه" ، "آه" ، "آن" ساخته میشود . مثالها ؛ هُمُو میخزنندَه ، خریشَه ، صافیب ، هُمُو چه میکُوه و ایستاد میشوَه و میگَه ؛ کتاباره میخوانند و خانیندرش - خو خودیش میفید ... از خوشی چشمای کور او بینا شد ؛ بچه والا پُرسان میکنَه که همیره کی پخته میکنی ؟

قید  
=====

درین لهجه قید های اصلی نسبتا کم است . قید دارای گونه های زیر تواند بود :

۱- صدرمان ؛ امروز صبا دیگه صبا ، پُشسبا ، دیروز ، بهروز ، پس بهروز ، ایشو ،  
 اَسال ، اینالی ، همیشه ، هُد // باد ، آلی // حالی ، تالی ، آلا // حالا ، الحال ،  
 اِنحال ، اِفات ، اُفات ، دینه ، دینه روز ، دینه شو ، صُبکی .

۲- قید حالت : با // باز، ایطوَر، اوطوَر، امیطوَر، اموطوَر، دَرُو، مَخْصُوصاً، حَتْمًا،  
مَقِین، بخی، ایقه، عَجَلَه، وِرْخَطَا، آسته، آسته، آسته، خوب، قَرا - قَرا،  
هَلَلَه، یَک دُفَعَه، بَزُوَر، بَتْکَلِیف // بَتْکَلِیف، اللِّحِیَاب، فُوَری، دِشْتی، فُوَرَا،  
ناثاق، فِیْلَقُوَر، زود، زود، تیز، بِلَا نَاغَه، دِوَاهَرَه، قَطْمَا .

چند جمله: دِشْتی خات آمد، صَبَا مَه بِلَا نَاغَه می آیم، بخی از بِن رفت، آسته بَرُو،  
مَه مَه آسته بَرُو؛ د ختر نانهای فُوَری نَفَر طَلَبِید که تیز مَرَه از گپ باخبر بیساز.

۳- قید مقدار: بِشِیَار، خِیَلی، کَم // کَمْک // کَمی، چیزی، فَرِهَان، چندی، د وچند  
واشال اینها. چنانچه: بچه، پادشا بسیار زار- زار گریه میکرد؛ خاتم نانه آورده  
همرای کمی گوشت؛ ای پَن دِشْمَالَه دِوَاهَرَه کِرْفَتَه رفت پیش شوهر خود.

۴- قید سبب و مقصود: بِنَا لَاج، ناچار، خَا - ناخَا // خَا مَخَا (خواه-مخواه) .  
مخالبا: مَه هَمِجَه از نَایِلَاج آوریم؛ مَه خُوَد م رُقْتَم از نَا لَاج م؛ خَا- ناخَا باران  
میبارد؛ خَا - مَخَا گپ خودَه سِر مَه می قبولاند.

درجه مقایسه وی قید: درجه مقایسه وی قیود کم یا زیاد بودن عمل و ملائم را

فهمانند توسط پسوند " - تر" و کلمه "کده- کرده" صورت میگیرد. مثالها: یک شخص وخت  
بمجاوبت (مسجد) میامد، مَلْهَسَانْتَر؛ مَه پَسَا نَتَر نَان مِیخُوَرَم؛ زُوَد تَر دَه موتر بالاشو؛  
همرای ما آنا از شما کده خوی گردن؛ خِیْشی آزای کده زَف (زیاد) نَمِیْشَه .

کلمه سازی قید: در کلمه سازی قید پسوند میشوند ها، کلمات مرکب و ترکیب کلمه ها

رُل اساسی را میبازند. به توسط پسوند میشوند ها جزه های نامی نطق قیود ساخته

میشوند:

۱- به توسط پسوند های ذیل قیدها ساخته میشوند :

الف: پسوند "آنه" از اسمها قید حالت ویا زمان میسازد . چنانچه: دلیرانه ، ملیکانه ، دوستانه ، شوانه ، روزانه .

ب: پسوند "آ" قیود حالت و عمل ، زمان و سبب و مقصد می سازد . مثلا: شوگی ، صُبکی ، چاشتنکی ، دِ پگرکی ، پِشکی ، پُتگی .

پ: پسوند "آه" قیود مختلف می سازد . مثلا: ؛ حالا ، اصلا ، پُسا .

ت: پسوند "ی" قیود مقدار و درجه میسازد: خدیلی ، کمی ، چندی . .

ث: پسوند "ی" قید حالت و زمان میسازد . چنانچه: دِشتی ، قوری ، حالی ، تالی .

۲- پیشوندهای "با" ، "نا" ، "به" ، "بَر" ، "بی" ، "دَر" در ساختن قیدها شرکت نموده از اسمها ، قیود مختلف می سازند . مثالها: با عَجَله ، با موفقیت ، ناوخت ، ناوِلاج ، بَزودی ، در حال ، بی سبب ، بیحد .

۳- قیود مرکب اساساً به طریقه تکرار ویا از دو کلمه مستقبل که در آن یگان پسوند و

با پیشوند اشتراك دارد ساخته میشوند . مثلا: آسته - آسته ، قُرا - قُرا ،

سو - سو ، پارسال ، دینه روز ، دوچند ، شواشو ، دهاره و امثال اینها .

پیشینه ها وپسینه ها

=====

پیشینه ها

-----

ما پیشینه های به زبانهای ادبی معاصر دری و فارسی و تاجیکی تعلق داشته را

به يك گروه وپیشینه های مشخص این لهجه را به گروه علیحدّه مورد بررسی قرارمیدهم .

اول- پیشینه های ساده اصلی و ترکیبی ای که در زبانهای معاصر دری و فارسی و

تاجیکی استعمال میشوند، درین لهجه به وظایف ذیل می آیند :

- ۱- پیشینه "از". پیشینه مذکور انواع مختلف فونوتیکی داشته چنین معنی و مناسبت هارا افاده میکند : یکم - عطی را نشان میدهد که آن از داخل وی برآمده است. مثالها : او از بازار سودا میآورد ؛ لیاف ملاره به دزدی اُس (از) سرش گرفته بود .
- ۲- دوم - باضمایر اشاره همراه آمده به مکان ها به سوی واقعگردیدن عمل اشاره میکند چنانچه : از همی یک گزّه سو بار حاصل میورد ارم ؛ یکته ستوفی بود از آسی سید خیل ؛ سوم - مناسبات زمان را افاده میکند . مثلا : از جوانی رؤفنگاری میگذم ؛ از سات آفت بجه صب که شروع میشود الی ده بجه همان روز ؛ چهارم - سرچشمه عمل و حالت را نشان میدهد . مثالها : ای شعله از روشنی یک دختر بود ؛ از دماغای مومینشا خون جاری شد ؛ از خزانه چار آزار روه میتندش ؛ پنجم - پیشینه "از" ملکیت را افاده میکند . مثالها : از مه سیزده اولاد شد ؛ ای گپاره مه از بابمه خود شنیدیم ؛ ششم - برای مقایسه یک شی با شی دیگر استعمال میشود ، در این حالت احمیانا کلمه کمک کننده "گده" استعمال خواهد شد . چنانچه : نام رستم به اوزستم (ضرب المثل) ؛ از جبل السراج گد مکابل شار کلان اُس ؛ هفتم - سبب را نشان میدهد . مثلا : از ورغطانی ای دیرگه ، صائب ، شور خوردنی پهلونام ( پهلون راهم) میکشه و . . . ؛ از تنائی برقی آوردم ؛ مه همی جه از ناطلاج آوردیم ؛
- هشتم - از کل جدا شدن چیزی را نشان میدهد . مثالها : از جمله وزیران یک وزیر خیمست به حضور پادشا ارس نمود ؛ از من جمله آن مال همی کاردی که همی نفر در رزُدش اُس ، از جمله مال بنده میباشه ؛ از یک لک روه پنجا روهیشه بخشیدم ؛ نهم - از گد ام مواد ساخته شدن شی ها از گد ام چیز صارت بودن -

را میفهماند . مثالها : آرگِ جبل السراج از خشت و کانکریت جوړ شُدِه ؛ گونه های دره ؛  
سالنگ اَسْ سنگ اَسْ ؛ دهم - از جایی ویا از حدود چیزی گذشتن را نشان میدهد .  
مثالها : موتر از پل پَلَهْ وان تیر شد ؛ سات از یازده بجه تیر اَسْ ؛ میمانا از کوتل  
سالنگ بخیر تیر شدن ؛ یازدهم - پیشینه "اَزْ با پیشینه" "برای" آمده ، اجرای عملی را  
برای شخص نشان میدهد . چنانچه : فیلانَه آدم آمده از برای طلبکاری د خترمه ؛  
مَرَه پادشا از برای ساختن خانه هوایی روانه نموده .

۲- پیشینه "به" . پیشینه مذکور برای افاده نمودن مناسبتهای ساحکی و اینچنین

برای نشان دادن شیء جای ویا شخص که عمل به آن روانه شده استعمال می یابد .

پیشینه مذکور دارای معنی های ذیل است :

یکم - به سوئی چه جایی روانه شدن عمل را نشان میدهد چنانچه : به شکار برآمدُم ؛

بجه - پادشا اسب خود به زین کُذْ و به طرف قیولَه رُوشد ؛ آمر به پیشوای تفتیش برآمد ؛

بعضی اوقات این پیشینه در جمله حذف میگردد مثلا : عزیزخان مکتب نُمیره ؟ .

دوم - سوی و میل عمل به شخص است . مثالها : بهمه مَهْ خبر ند ادین ؛ هر اخلاقی

که د ا شتُم به اُوا مالوم بود ؛ کاش مَهْ هم به شوروی میرفتُم .

سوم - پیشینه "به" در اثنای به سوی عمل اشاره کردنش اینچنین اجرا شدن عمل را

میفهماند چنانچه : رُفتیمُ به کابل بهخرویز محمد العزیز خان کارکردیم ؛ بهیرکی زَن

آمد به چارباغ بجه و گلاره کُند ؛ به سیلر باغ آمد و چَه ره دید .

چهارم - همراهی را میفهماند . مثلا : به همراهی شما پَلَهْ وانی میکنُم .

پنجم - واسطه اجرا شدن یگان عمل و کاری را نشان میدهد . مثال : کَلوخه به اُو

ماندن و تیر شدن ( ضرب العثل ) ؛ باز پاک میکنن مثل گندم واری به غله پاک .

ششم - به داخل شیوه یگان سوری روانه بودن عمل و مثالها: **مَه خَیْسْتَم رُقْتَم** به خانه و جایاد از خود؛ **اِبْجَه** به غارت شد؛ **اَسْبَرِخودَه** به گندم ایلا نمود.

۳- پیشینه "دَه // دَر". پیشینه مذکور اساساً معنای ساحکی داشته به وظایف ذیل خواهد آمد:

اول- مکان و جای واقعه‌سوی عمل را افاده می‌نماید و مثالها: **دَه سالنگ رُوغَنگاری** میگردد؛ **ای بندی بود دَه بند یخانه**؛ **شاوَلَه کَش کَرْدَه آورده دَه دافه جات ایستاد کَدَن**.

دوم - سمت و سوی حرکت و عمل را نشان میدهد و مثلاً: **از جای خود خپست** **دَه رَه زوان شد**؛ **هَمی تنابه کِرْفَتَه قَرَا - قَرَا دَه سالونا برآمد**؛ **دَه تَکُو رانی کَدَه گفتن**.

سوم - سوی و میل عمل را به شخص افاده میکند و چنانچه: **لاکن بک محافظت** **نَکَرْدَن دَه پایش**؛ **ما هرچه که از دست ما شد دَه حَقْتان میگنیم**؛ **میروه دَه سرای گاد**.

چهارم - موضوع محاکمه و فکر. مثالها: **درای چارزن اِبْقَه بَسَه هابم تلفات شد که حالا نمیدانم چه کنم؟**؛ **آمانخان نام داشت ای جَه، صالحب، ای دَه گیر گاد**؛ **با باز دَه ترقی شد ای خانای ماه**.

پنجم - مقصد را افاده میکند و مثلاً: **بَرُو، مره دَه شرط بردش**؛ **دَه پالیدن بچه** **پادشا مشغول شد**؛ **دَه سرکار رفته**.

ششم - زمان واقع گردیدن عمل را افاده میکند و مثالها: **دَه بی شش سال شویم**؛ **نامه بود**؛ **دَه سه**؛ **زستان بخش مه نَفْقَم پَره نمیشه**؛ **دَه مه**؛ **عقرب کند مه دَرُو میگنن**.

هفتم - با کاری مصروف بودن شخص را میفهماند و چنانچه ده ماهین کار میکنم؛  
 غلام حیدر تلفونی ده شقی تلفون کار میکنه .

هشتم - عطی را در حین به انجام رسیدنش نشان میدهد مثلاً: "باد از چن شو  
 وچن روز رسید ده شار دخترانهای؛ رسیدن ده منطقه پادشاهی خودشان؛  
 نهم - پیشینه "زر" با ضمیر اشاره آمده به عمل نزدیک و یا دوزواق گردیده اشاره  
 میکند مثلاً: "هکی پهر مراد صائب بود ده امی جبل السراج ما؛ آمد ای داره  
 بسته گده ده امی کود امن و اشال اینها .

- پیشینه "تا" . پیشینه مذکور ابتدا و انتهای عمل را نشان داده در مساحه و زمان  
 استعمال میشود، علاوه بر این پیشینه "تا" :

یکم - عطی را نشان میدهد که مساحه آن به انتها رسیده است و مثلاً: "تا بازار  
 رفتیم؛ تا خانه آروس بزگشی گدن .

دوم - وقت و زمان را نشان میدهد مثلاً: "تا نیم روز همی مزدور برای مه کار کرد؛  
 امی سُمبَلَه تا قوس ده بِن گند و میاشه .

سوم - مقدار و یا وقت را بطور تخمین نشان میدهد چنانچه: "هر قدر خیشی که  
 دارن تا صد، د و صد، پنجمد نفر خیر میکنن؛ تا چار بجه دیگر که شد نشان  
 خوردن خاتمه می پایه .

چهارم - پیشینه "تا" احياناً با پیشینه "ده" همراه می آید و عمل ادامه داشته -  
 را تا انتهای وقت و مساحت آن نشان میدهد . چنانچه: "تا به حالی هم ، صائب،  
 حکومت پروان میکنن؛ خلیفه قصاب دیگه تا به دیگره ، تا به چار بجه قصابی کرد؛  
 از شو تا به صب منزهل گد .



۵- پیشینه "با" ، این پیشینه برای نشان دادن همراهی و واسطه اجرای عمل استعمال میشود :

یک- در اجرای عمل همراه بودن را نشان میدهد مثلاً : با هم‌رای شما ده یک کاسه نان میخورم ؛ دریکه ایجه با خسور خود آمدند و ملاقات کردند .  
دوم- واسطه اجرای عمل را نشان میدهد چنانچه : ایاره گرفت با ششیری که داشت ، هموجه زد کشتیان ؛ با ای بریشی وجوانی پیش ما چه میکنی ؟ ؛ میخه با چکن زد ؛ با قلم خود رنگ خطه نوشته کرد .

۶- پیشینه "برای" . پیشینه ساده اضافی "برای" از پیشینه های اصلی تفاوت دارد. این پیشینه مع ضمایر اضافی شخصی مفرد و جمع خواهد آمد مثلاً : دایم برام کالای نو خریده ؛ دختر ملا برایش گفت ؛ پیوره کی زن برایش جواب گفت بهاس (باز) مه شور که پیشه گنجشک برایشان میهم .  
پیشینه "برای" در موارد ذیل استعمال میشود :

یک- به اجرای یگان مقصد و تعیین عمل چنانچه : با زیگان خانه که مرده میباشد ، ده خانه مرده دار مین برای دعا ؛ شکارهای هجش برای او خوری آمدن ؛ خطه برای دختر نانهای تسلیم کرد ؛ زنا برای خینه خانه دختر والا مین ؛  
دوم- به مفاد یگان شخص یگان چیز روانه کرده شدن عمل . مثلاً : خالیمه تیز بهارین برای مه خیمت کنه ؛ برای مه یک جوره لباس بخوره ؛ شما هیچ اول اشاره برای مه نیاوردین .

سوم- به یک وقت معین اجرا شدن عمل . مثلاً : چون آفتو تموش (توز) میباشد برای سو روز ایره قاق میکن ؛ برای روز چارم ایناره میچکن .

درین لهجه يك گروه کلمه ها واسمها به خود اضافی گرفته به وظیفه پیشینه می آیند. این قبیل پیشینه ها عادتاً با فعلها آمده مناسبات سطح وسوی، کنار، مکان، زمان وابتدا و انتهای عمل را میفهمانند. چنانچه: سَر، بالای، پیش، پشت، همراه. مثالها: ای سر همو مرکش دِشت میکشه؛ مه سر شما از دل و جان عاشق شده بودم؛ مه بودم بالای دختر کاکای خود عاشق؛ ای پسر دِشماله دِباره کِرِفْتَه رفت پیش شوهر خود؛ شما سلمانا پشت دِولت میگردین؛ باز شیشتن همراهی میان نانه خوردن.

دوم - پیشینه های شخصی که در لهجه استعمال میشوند عبارت از اینهاست.

۱- پیشینه "کتی // قتی" با اجرای وظیفه و تابشهای معنای خویش قابل قید است.

این پیشینه برای نشان دادن همراهی و واسطه اجرای عمل فراوان استعمال میشود. این پیشینه وابسته به معنای اسم و فعل دارای تابشهای ذیل میباشد؛ یکم - در اجرای عمل همراهی را میفهماند. چنانچه: پیرپوش کتی د اکثر بحث گدیم؛ کتی چهل خانه کنیز با امرای بچه پادشا به لیدرِها رفت؛ قتی مه بیه خانه.

دوم - واسطه ویا آلات اجرای عمل را افاده میکند. مثالها: ده شپه خان خیل، صائب، همو شِرکت گلباره کلیشه کتی همو ریگ عدل گدن؛ مره قتی آشکار دت چو میکنی؟

پیشینه "کتی // قتی" پسوند های ضمائر شخصی را گرفته در اجرای عمل همراه بودن را نشان میدهد. چند مثال: باز کتیت گپ میرنم؛ مه میرم کتیشه سه شرط دارم؛ پرو یک کاری میکنیم قتیان؛ جد ری (چتری) کتیش میگردانه.

این پیشینه اضافت را هم قبول کرده میتواند. چنانچه: کتی آغایم به سار

استامبل میهرم؛ پدر بچه قتی بهادرانش با يك كلان قومیش میخیزه میره خانه  
دختر دار شو یا روز .

پهشینه مذکور دارای انواع فونوتیکی دیگری نیز میباشد . از جمله :

الف: نوع کتی // قتی " که برای افاده همراهی استعمال میشود . مثالها : تو برو همی  
زن مولوی ره بگو که کتی مه رفیقی کنه ؛ مه گفت گل حالی کتی ای کار دارم ؛ کتی  
مومینشا حمله خوده کد و قوشتی گرفت ؛ قتی کوچش بچاره کار رفته ؛ قتی آقا ایشت  
پیری ؟ ؛ قتی ای مُرد که کپ دره !

ب : نوع " قدی " نیز همراهی را میفهماند که در مثال ذیل د چار گردید :

قدی کسی جنگ کده ، نه دوا کده س ، نه جنگ میکنه ، نه دوا میکنه .

۲- پهشینه بخششی " پهشینه مذکور با پهشینه " برای " هم معنا و هموظیفه بوده در موارد  
ذیل استعمال میشود :

الف: مقصد و تعیینات عمل را نشان میدهد . مثالها : کسی هست که اوال ای  
شاره بخشیه بیاره ؛ آواره بخش تو غلام میتم ؛ قصه تیش " صائب " اینه مه بخش  
خودت بگویم ؛ میرن صائب ده خزانه و چار آزار روه بخش ای میتم .

ب : به مفاد کسی و یا چیزی روانه گردیدن عمل . مثالها : بخش توجه بیمارم ؟ ؛  
شما پیری اوال گبه بخش مه بیاری ؛ بخش او بهست صندوق طلا و روه نیباری  
ای گبه خریده نمیتانی ؛ بخش آنا يك سیر برنجه پخته کده به همراهی پنج - ده  
دانه نان چپاتی بخش دختر والا می بریم .

اگر پهشینه " بخششی ضمائر شخصی قبول نماید آنگاه اضافت از آن حذف

میشود . مثالها : او بخشیم يك بیت خواند ؛ اوال غاره بخشیت ميارم ؛ يك سامان موتر  
بود بخشش میهرم ؛ تنخواه مقرر بخشش میکنن .

۱۳۸

در لهجه جبل السراج به مثل لهجات ریان تاجیکی انکشاف پیشینه ها از حساب جرّ های نامی نطق و قید به مشاهده میرسد . در این وظیفه کلمات مستقل معنا اضافت گرفته اساساً وظیفه پیشینه های اصلی را ادا میکنند و چندی از آنها را از نظر میگذرانیم :

اول - پیشینه "دانی // دنی" پیشینه مذکور که از کلمه "دهان // دهن" به اصل

آمده است ، جای و مکان واقع گردیدن شی را نشان میدهد . چنانچه : آمر دانی

دروازه ایستاد بود ؛ بکمره ان کلکین یان ؛ دن دروازه که میره صاحب ای

پتوره دارا ره میگو ؛ "من بهیه ریڈش" ؛ رسیدن دان دوگان دختر نانای

احیاناً این پیشینه با پیشینه "نر" همراه می آید . ده دان دوگان نانای آمد

دوم - پیشینه "سونی" . پیشینه مذکور سمت و سوی جبل را میفهماند . مثلاً : سون خانه

کمهرون رانی شدن ؛ دختره گروت و آمرای لشکر خود سون خانه خود رانی شد .

سوم - پیشینه "دریمه" نیز در ریان ادبی استعمال گردیده بعضاً "علیحه و اخیانا"

مع پیشینه "به" آمده به واسطه کسی یا چیزی اجرا شدن عمل را میفهماند .

مثالها : همین باری که اطرف دختر خیلی برای بچه خیلی به گردنش نهاده میشود

دریمه یک پتزه کاغذ نوشته میکش ، باد ار او دیگه حویش و قوم از پتزه به دریمه

موتر آوردیم .

چهارم - پیشینه "فی" . پیشینه "فی" در ریان بی معاصر ~~هیچ~~ ریان استعمال

میشود و درین لهجه بعضی اوقات در تکلم آدمان با سواد به مشاهده میرسد .

چند مثال : مافی مامیک آزار نتخواه دارم ؛ نانه که خوردن باد از آن فی نفر اهل

میلین یک پایه قند میگیره .

بنجم - پیشینه "الی" با پیشینه "تا" هموظیفه می باشد و آن برای نشان دادن ابتدا و انتهای عمل در ساحه و زمان استعمال میشود .

مثالها : ازقریه تاجیکان الی گواره سنگ پای پباد رفتیم ؛ از سات شش بجه صُب که شروع میشود الی ده بجه همان روز ادامه میکند ؛ باز تَمَامَن زُنا برای رُهنما بک از بِنجا الی هزار روه به عاروسخیلی وشاه میهن .

به همین طریقه با گروه پیشینه های شخص لهجه از جهت افاده معنا و وظیفه جالبهت بوده از بعضی لهجه های تحقیق شده افغانستان و تاجیکستان شوروی تفاوت دارد .

پسینه ها

\*\*\*\*\*

پسینه ها از اینها عبارتند : "و" ، "رَ" ، "را" ، "واری" . پسینه های

"و" ، "رَ" و "را" به وظایف ذیل می آیند :

۱- اگر سخن راجع به چیز معین باشد ، مفعول به واسطه را افاده میکند . مثالها :  
مَه لِي مَقْرَبِكُنْدُ مَه مِکاریم ، صائِب ، نَسْکَه مِکاریم ، جَوَه مِکاریم ؛ مَه شُعَارَه دَه شار خود مِهْرَمُ ؛ خانَه رَه برای میمانا بیکار کردیم .

۲- اسمهای خاص ، ضمائر شخصی و غیره که شی معین را میفهماند ، همچون مفعول به واسطه پسینه قبول میکنند . مثلا : رَا ، صائِب ، سَرُور خانَه آمد و قلعه پشک گرفت ؛ راجَه بَجَه موهنشلوه خواند ؛ ای حبیباله رَه بگیرین روان کونور کابل ؛ تو آورَه آزار نته ؛ شماره مَه پایواز ساختم .

۳- اسمهای خاص ، ضمائر و غیره هرگاه به وظیفه معین کنند ، شی آیند پسینه قبول

خواهند کرد. مثالها: **اَمیر شَهید هَمو اَمیر حَسبِالله خانَه گفَت**؛ **اَرَس کَرَدَم** که بَجَه مَرَه مَحافِظَتَشَه نَمیگَنن؛ **ای کارِ شَمارَه مَه اِجْزَا میدارَم**.

۴- اگر اسمهای عام با اسم شخص مفعول عمل قرار بگیرد پسینه قبول میکند. مثالها: **مَه هَمی فرمودَه**؛ **دُخترَه قبول کَرَدَم**؛ **دختره گرفت** و **اَمْرای لشکرِ خود سُونِ خانَه خُسورِ خود رانی شد**؛ **مَرَد که رَه بَرَنَسَقِ آزارِ مِیتَن**.

۵- اگر در جمله چند چیز تکرار آمده باشد، هر کدام از آنها پسینه قبول میکند. مثالها: **اَو مِیرَه سِرِ هَمی داما شَه**، **گَنجِشکاشَه میگیرَه**؛ **مردمِ ای دیاره**، **فَرهبارَه کَشید**.

۶- پسینه "ه" و "رَه" مفعول بی واسطه را با افعال متعدی افاده میکند. چنانچه: **خوب خودَه آرایش داده برآمد**؛ **فیلانی بیادَرُ شَه کَشَتَن اینه ما آمدیم اطلاع دادیم**؛ **مارَه تفتیش دَر به دَر میکنَه**.

۷- یکی از خصوصیات تشخیص این لهجه در آن است که ضمیر شخص یکم مفرد مع پسینه "رَه" علی را افاده میکند که آن به سوی شخص روانه کرده میشود. در این حالت فعل حذف میگردد.

چنانچه: **مَرَه کُورِدَه**؛ **بیلَه مَرَه**؛ **مَرَه قَمچینه**؛ **مَرَه پُوسَه**؛ **مَرَه خِنجانَه**، **مَرَه هَمو بیاله ره**.

۸- در حین افاده نمودن مفعول به بواسطه پسینه "ه" و "رَه" منعی محاکمه و فکر قرار نمیگیرد. مثلا: **خلیفه قصاب خودَه قرا گرفته که حالی مَرَه مِیمنُ پیرُون**؛ **بُرُو هرکس که تَوَرَه رانی کَدَسَن سلام بگوش...**؛ **شما پیره هَمی اَوال گَهه بَخشیمَه بیاره**.

۹- پسینه "ه" و "رَه" حالتهای مختلف عمل را افاده میکنند:

الف - حال زمان : شوۀ دہ میمانی تیر کدیم ؛ نان چاشتنہ امرای ما نوش جان نمیکنی؟  
نمازِ خَفْتَنَہ دہ خانہ خواندیم .

ب - حال مکان : خانہ رَہ چوچککا چتَل کدہ بُوَدُن ؛ اطاقہ رَنگ کدیم .

۱- پسینہ " ۰ " و " رَہ " در جمله هایی که امر و فرمان و خواهش را اجرا میکنند

می آید . مثلا : دَرَہ واز کُو ؛ آتیشہ دُر بَتر ؛ بَرُو نَفَرانہ خَبَر کُو ؛ .

۱۱- اگر در جمله معین شوند ، با معین کننده خود آمده باشد ، پسینہ " ۰ " و " رَہ " را

معینکننده میگرد . مثالها : ملا نصرالدین رفت دیگ مانده تمام مردم شارۀ جمع

کرد ؛ پای بچککۀ محافظتشدہ نَکَدَن لَنگ شد ؛ چرخ فلکِ بَخشَر مَ نیشان بَتر .

پسینہ " واری " که چیزی را به چیز دیگر شبیه میسازد درین لہجہ خیلی زیاد

استعمال میشود :

الف : پسینہ " واری " آشپارا به همدیگر مانند میکند . چنانچه : حالا زن واری گریه میکند؟

شتر واری قدم میزنی ؛ کوه واری قوی بود .

احیاناً قبل از تاکید نمودن خصوصیات شی مانند کلمہ " مِثَل " استعمال میشود .

مثالها : باز ابره کتی شیر مثل دانی واری بَرُویش کدہ بودن ؛ مِثَل آرد واری نَلخان

میرایه .

ب : پسینہ " واری " یک حادثه را با حادثه دیگر بوقوع آمده مانند میکند . مثالها : مِثَل

بلوای شیرکتنا واری چار دورای جمع شد نَفرا و گلہ شد . . . ؛ مِثَل توی واری

بهر و بار میشه .

حینی که پسینہ " واری " یک شی را باشی دیگر مانند میکند ، جمله آهنگ تسخیر

واستهرا پیدا میکند . چنانچه : قواریش رُقم شادی واریست ؛ شیکشیر ملا واری تَغار

گشتن ؛ قواریش مادر بار و اریست ؛ بُرُهاها ؛ آرزق مُردَه و اریستی .

### کلمات ربط

کلمات ربط درین لهجه وظیفه و معنا های مختلف را ادا میکنند و آنها را به گروه اساسی تقسیم کردن ممکن است :

۱- کلمات ربط پیوستی که مناسبات برابر حقوق اعضای جمله و مناسبات برابر حقوقی

بین خود جمله ها را میفهمانند که در نیت خود به انواع ذیل جدا میشوند :

یک - کلمات ربط بی هم . کلمات ربط مذکور مناسبت بین کلمه ها و جمله های

پیهم آمده را میفهمانند . کلمه " ربط " و " اساسا " دو و زباده تر از آن جمله

ساده و کلمات را می پیوند د .

مثالها : دپو چشمای خوده پُت کرد و چناره به بالای سر مومینشا پرتافت ؛

مادر د دختر خاله ، بچه میشد و مادر خا خاله د دختر میباشد .

کلمه " ربط " و " بیشتر برای پیوستن د و کلمه " بی هم آمده استعمال میشود .

مثالها : اینده ، از ای باد خانا د بگه باخان و عرب و ملیک و د ارنده و ناد ارده

جبل السراج یک مساوی شد ؛ اوقات د بگه ، صائب ، ای موتر و گادی و ای گها نبود ؛

ای صائب ، میخیزه و میره ده پیش پادشا و کلگی شسه میباشند و ...

کلمه " ربط " هم در جمله به تغییرات فونوتیکی ذیل دچار میشود :

الف : اگر به آخر کلمه هائی که با آواز کانسوننت خاتمه یافته باشد همراه

شود ، آواز " ه " از اول آن حذف میشود .

مثلا : امروز آتشم نکده ، ائمنائی نکده ، ناننهنخته ، چیرام نکده ، ناوخت کده ؛



سَرَم لُج است و هایم .

ب: اگر کلمه با آواز واول "و" تمام شده باشد ، تنها آواز "م" باقی میماند .  
چنانچه : از ورخطائی ای دیکه ، صائب ، شور خوردنی پُطلونام میکشه و کُرتی رام ؛  
کالارام و کَلگی دَه سرجان ای میزنه .

پ : اگر کلمه ربط "هَم" در اول جمله یا کلمه ای که با واول انجام یافته باشند ،  
نیاید به تغییرات فونوتیکی دچار نمیشود و مثالها : هم توت میخوریم و هم مائی  
گیری میکنیم ؛ هم به او برسه هم به مَه ؛ هوی توهم کالای میان می پوشی و ماهم ؟  
دوم - کلمات ربط خلانی . کلمات ربط خلانی برای افاده مناسبته برخلانی کلمه  
و عبارت و جمله ها استعمال میشوند و کلمات ربط خلانی قرار ذیل میباشد :

اما ، لاکن // لکین // نِکین // نِکی ، ولی .

مثالها : شَمُ سال است شوی مَه کُم است ، لاکین که دَه هئی هفته گذشته یک  
خطش آمده بود ؛ نِکین دَه دُنیا یک داد و گرفت هست ؛ مَه خانه شما آمدُم ولی  
تو تشریف نداشتی ؛ مَه توره می پالم اما تو پرسیان مَره نِکینی .

سوم - کلمات ربط جدائی : خا ، خا ، خا . . . مَغا ، یا . . . یا ، گهی-گهی  
و غیره .

چهارم - کلمات ربط مقایسی " پُئِل ؛ پُئِل کلا نتر که بند بیخانه میداشته باشن ،  
صائب ، هموجه بندی میباشد .

۲- کلمات ربط تابع . کلمات ربط تابع دو یا سه جمله را به همدیگر پیوست مینمایند  
که در آنها جمله های پیررو به سر جمله تابع میباشند . در بین کلمات ربط تابع  
کلمه ربط "کو" خیلی زیاد استعمال میشود .

کلمات ربط تابع از اینها عبارتند :

یکم- کلمات ربط سبب: کو، زیرا، چونکه، هرچه کو.

دوم- کلمات ربط مقصد: کو، تا، تا، تا، تا اینکو، نسبت از ای کو، به نسبت

آنکو، به نسبت از ای کو، از خاطر ای کو.

سوم- کلمات ربط زمان: کو، وختی کو، همی کو، ده زمانیکو، پسان کو، باد

از آن، بد از آنکو // باد از آنکو، باد از او، باد از اُونکو، باد از ایکو،

تا وختیکو، ای وختیکو.

چهارم- کلمات ربط چگونگی: کو، چنانکو، گها کو، از ایکو.

پنجم- کلمات ربط نتیجه: کو، مثلا: "ده غار اُر کُرُش بَسْتَه کَدَه تَه پِش کَدُ و"

کشید کو خاکبستر شد، خوب شد کو ماثوه از حوض به آسمان بلند نمود.

ششم- کلمات ربط شرط: آکه // اکر، مکه // مکر.

هفتم- کلمات ربط تابع خلافی: که.

هشتم- کلمات ربط تابع ایضاح: کو. مثالها: یک دسته مرد می کو اصلا تاجیک

و در انجا مسکن گزین شده بودن تا حال بنام قره لَمَه باقیست؛

مشکلاتی کو دختر پادشا به دختر نانهای نوشته کده بود، دختر نانهای بسیار

گره میکند و غمگین شد.

ادوات.

=====

ادوات در تکلم معناهای مختلف را افاده مینمایند و خصوصیات مشخص ادوات

عبارت از آن است که چندی از آنها از جهت معنا و وظیفه مستقل بوده به خود

تکیه می پذیرند و برخی از آنها به کلمه، عبارت و جمله همراه و یا مربوط گردیده تکیه

قبول نمیکنند.

ادواتی که درین لهجه بیشتر استعمال میشوند قرار ذیل میباشد :

- ۱- ادات اشاره: آنه، مئه، اینه، آنه، آنمو، آنموه، مالهبا: آنه مه آمدم ؛  
اینه یک بچیم عبد الشکور نام داره ؛ اینه صائب اهلش ای ملک از ای بود .
- ۲- ادات هم : انواع مختلف فونوتیکی داشته در اخیر کلمه برای تاکید نمودن فکر استعمال میشود .

مالها: ایتم ( این هم ) آسپشه سوارمیشه ؛ چاریکاری هم حاکم اعلی بود  
کوهد امنی هم ؛ ده همین روزا بچه والا برنجشم آورده ؛ روفنشم آورده ؛ جورشد  
مکرم لنگ آمده ؛ اورام ( اوراهم ) که میکشن ، صب میخیزن که نه مروان است  
ونه کوهستان .

- ۳- ادات سوالیه : کو، چه ؛ کوهمو میمانا ؟ ؛ مه ای ساماناره چه خات کدم ؟
- ۴- ادات محدودی : فقط ، تننا ( تنها ) ، حتی ، باز . مالهبا : توت فقط ده  
جبل السراج پخته شده ؛ مه تنها توره دوست دارم ؛ فقط فکر کرده بودن که  
مادر ما میاشه ؛ حتی دریشی ده جانیش نبود ؛ باز بهار که شد ، گندم درو  
میشه و جو .

۵- ادات تصدیقی : هه ، بلی ، آری ، خو ، خا ، خوب . مالهبا : بلی ، مه ای کاره  
خات کدم ؛ آری ، ما امروز شار میریم ؛ گفت ، خو دیگه ای کاره مه نمیکنم ؛ خا ،  
منم کنی تو کابل پیروم .

۶- ادات انکاری : نی ، نه ، نخیر . مالهبا : تورخصتی نرفتی ؟- نخیر ، نی مه ای  
کبه قبول کده نمیتانم .

## اصوات

=====

اصوات برای افاده عمومی احساس، همچنان، تعجب و مصلهای اراده بی آدمی استعمال میشوند. آنها از جهت معنا خیلی محدود بوده مشخص شدن معناها ی آنها به کلمه و عبارت و جمله ها مربوط است.

اصواتی که درین لجه مورد استعمال قرار گرفته اند، اینها بوده از لحاظ معنی دارای خصوصیات ذیلند :

۱- اصواتی که معنی تعجب، احساسات و همچنان را افاده میکنند :

الف: تعجب و حیرت : یا تَهَّه ! مَه از ای کب بیخی خبر ند اشتم ؛ های پیدار !  
 بمانی به ظلم است یا به رضا ؟ ؛ هوی ، توهم کالای سان میوشی و ماهم .  
 ب : فم و اندوه - خداها ! باز ده چه عذاب مانندم ؟ ؛ وای ! او کار شدیم پاهم  
 شیکسته .

ب : تاسف و تاسر - افسوس ! رفیق مَه رفته ؛ اَف . . اَف ! چرا مَه زَن خوده  
 ایلا گدم ؟ ؛ هوی آدمی گفت زَن ای وختی که توبه سوداگری رفتی مَه بیرون  
 نبرادم ؛ آخ بهچاره اوکار شد .

ت : تحقیر و نفرت ، ندامت و ناخوشی - تَهَّه ! بَر پدِرشما واری خاله نالت ؛  
 هو ملا ؛ توده ماجیت طلاستی یا سر مه ؟ ؛ هو کل ؛ چه کب اس .

ث : شادی و خرسندی و تحسین - آفرین ؛ تو بسیار خوب بیت میخوانی ؛  
 شابهش ؛ بچه منیک میرزا ؛ و، و، و ؛ چیه خوب میخوانه ؛ به - به ، چه  
 خوب مژه داره ؛

- ۲- اصواتی که معناهای دعوت، مراجعه و میل و خواهش را افاده میکنند :
- الف: مراجعه، دعوت و آگاهی - ای وزیرا، ای وکیلا | چرا شما پرهیشان خاطر  
 صحرا به صحرا میگرددین ؟ ؛ ای کس نهاشه که مه خاکخانه روفه مپهرتم | ؛  
 ده هنی را نرؤو که جر وجوی است میفتی |
- ب : خواهش، التماس - ای بچه | چه میشه امرای مه کار کنی ؟ ؛ های بچه  
 مهزرا | به ملاصائب بگو: اکه گوشت مره بخوره ده بخشر مه دما بکنه | ؛ او دختر |  
 امواشنائی ره در ببتو |
- پ : امر - چه باش ؛ دیکگب نزن .
- ت : تبریک و ادع - خوش آمدی گل آقا | ؛ به امان خدا | سفر به خیر | .
- ث : پرسش و سوال - ای ملنگ | شما چرا خون نمیرین ؟ ؛ هو بچه | ده همینجه  
 سماوات هستک ؟ .
- ج : اطاعت، تواضع - در لهجه کلمه " چشم" مع بهینه " به" یکجا آمده اطاعت  
 و تواضع را افاده میکند. چنانچه : مه چارم : به چشم | ؛ برای دختر آمدن ، به  
 چشم ، دختر میتیم ؛ اکه خراج میخایه ، به چشم ، خراج میتیم |

بخش سوم

معلومات مختصر راجع به نحوه

چند سخن درباره نحوه جمله ها .

در محاوره مردم جبل السراج فکر و مقصود با جمله های کوتاه و ساده بیان میشود . از این لحاظ جمله های مرکب هیچ در هیچ کم دچار شده و بنظر آمده جمله های ساده و مرکب پیوست و تابع بدون کلمات ربط بیشتر مورد کاربرد پیدا میکنند .

جمله های ساده .

جای اعضای جمله های ساده .

در جملات ترکیبی اشغال نمودن جای کلمه ها نسبتاً آزادتر است . سبب این قبل از همه به احساس و هیجان جهت یابی فکر و دقت و اعتبار دادن نطق مربوط است . در سخن نطق کلماتی که تکیه منطقی قبول میکنند ، در اول جمله می آیند . نطق بدین وسیله محض توجه شنونده را به کلمه هدا جلب نماید .

در بین اعضای جمله جای معین کننده و خبر نسبتاً استوار است . دیگر اعضای جمله متحرک بوده در جایهای مختلف جمله واقع میگردد .

جای اعضای جمله را بطریقه ذیل خواهیم دید :

اول- جای مبتدا در جمله . چنانکه معلوم است ، مبتدا اساساً در اول جمله می آید ولی در محاوره در جایهای مختلف جمله آمدن آن نیز به مشاهده میرسد .

الف: در اول جمله می آید .

مثالها : شاه عبدالحمید خان هَمی جَه سِرِ اسْتَبْ زِهَرِ هَمُو چنار استاد بود ؛  
تَشَنَكی اِبْرَهَ وَرِخَطَا ساخت ؛ مردم جبل السراج ما کَلْکَی از یَک قَوْمِ اَس ، تاجیکَه  
اَس ؛ مَرَد اَطِیْحَه مِیَوَن ، زَنها طِیْحَه .

ب : مبتدا پس از بعضی ظروف و بعد از مفعول در همین جمله می آید .  
مثلا : بَهْمَه مَه مِیْتَم ؛ بَرَقَه ما کَش کَدِیْم .

پ : مبتدا در آخر جمله می آید و چنانچه : تارِک اَس ، مَنبَار اَس ، خُبَار اَس  
آسمان ؛ اولِ عسکر بود او ؛ اِی سُسْتُوئی رَه کُشْتَن اِیَا .

دوم - جای خبر در جمله . خبر اسامیا در آخر جمله می آید . مثلا : مَه چیزی رَه  
نَعِیْقَم ؛ آدم بیکار مَقَل چیل و زهره داره (ضرب المثل) ؛ هزیزخان مکتب نَمِیرَه ؟  
در اول و مابین جمله ها آمدن خبر نیز به نظر میرسد و خبر از آن سبب  
در اول جمله می آید که دقت و اعتبار شخص گوینده به عمل و حرکت فاعل بیشتر  
میشود ، گوینده خبر را منطقا جدا می سازد . این حالت در جمله های ذیل  
به شاهد می رسد .

الف : در جمله های که خبر شان با صیغه امر افتاده یافته است .

مثالها : بَهْرَه اَس طرف مَه بَهیْتَم باشی ؛ بَهیگی هَمی رِکابِ اسْمَم ؛ ؛ بَرُو دَه  
شرط بردس ؛ بَهْرِیْن سَجْرَه بَهاریْن ؛

ب : شکلهای دیگر فعلی نیز در اول جمله آمده میتوانند .

مثلا : رفت خانه خود بهش مادرش ؛ رسیدن سِرِ بَک چشمه او ؛ مِیَوَن ، صاحب  
دَه خزانه چهار ازار رِیَه بخش اِی مِیْتَن ، بَهْرُوْم سُوْنِ وطن .

در همین در مابین جمله آمدن خبر، آنگاه که خبر در میان جمله می آید، دقت و اعتبار گوینده به آن اعضای جمله که قبل از خبر آمده اند، بیشتر میگردد.

چنانچه: گدام باهه خارکشی میاشه آند یوال همی دویی؛ باز شاخیلی خوش خوده خبر میکنه دختر خیلی خوش خوده؛ پادشا یک بچه داشت چهل ملنگ.

سوم - جای مفعول در جمله. عادتاً مفعول جمله در نزدیک خبر واقع گردیده، علاقه

واسطگی پیدا میکند. مفعول بی واسطه که توسط پسوند "ه" و "ره" صورت

می یابد، نسبت به مفعول به واسطه بیشتر در نزد خبر می آید. مثالها:

آسبه مره آرد داد؛ یک چمچه باهه دهقانه اژم؛ ملنگ دروازه ره واز کرد.

اگر گوینده بخواهد سخن خود را تأکید کند مفعول بی واسطه به واسطه در

اول جمله آمده تکیه منطقی خواهد گرفت.

مثالها: مؤنشاره بسته کدند به بند بخانه زمر پادشا بردن؛ ای گپاره از باهه

خود شنیدیم.

مفعول بی واسطه بعضاً بعد از خبر جمله می آید. مثالها: جایهای دیگر

نو نو، نه نه، بهو میگن مادره؛ ده نفر از طرف دختر به هم نشسته مشوره میکنن

موضوع خهشی ره؛ مردم نور محمد خیل و میرخان به زبردستی از پیش مه بردن

تیره.

معموماً جای مفعول استوار نبوده در جمله در جایهای مختلف آمده میتوانند.

الف - در اول جمله: خطرا برای دختر نانهای تسلیم کد؛ ملنگه ده ایجه خوگدن

بان؛ ایناره بسمار فگینی پیش گرفت؛ ملا ره خو برده.

ب - در پهلوی خبر می آید: یک چمچه باهه دهقانه اژم؛ داکتر محافظت

هموره میگدن، دوا میگردن، از بچه مره نمیکردن.



پ - در مابین جمله می آید : **مَه هَمِي كَلِي زَمَانَه اَوِيَسْتَم ؛ اِيِنِي تَرَبَرَه** گرفته به خود پیت آوردیم .

مفعول بی واسطه با ضمیر شخص یکم مفرد بدون فعل آمده انجام عملی را توسط شخص افاده میکند . مثلا : **مَرَه قُمَجِيَتَم ؛ مَرَه خِيَجَانَه ؛ مَرَه هَمُو بِهَالَه رَه ؛** چهارم - جای ظرف در جمله . ظروف نیز در جمله جای استوار ندارند . در اول جمله آمدن ظرف زمان نسبت به دیگر انواع ظرف بیشتر مشاهده میشود ، ولی ایسن قاعده حتی نبوده و گاهی جای خود را تغییر میدهد . مثلا :

الف - ظرف زمان در اول جمله : **اَسَال اَسَبَه رَه به که اجاره داده بودی ؟ ؛**  
دینه رُوَس هَمِي بادشا رَه اَمِي لَب - لَب د رِبَا رَفْتَس ؛ **اِمْرُوَس تَوَدَه خَانَه بِشِيَن نَهْت مَه اَس .**

ب - ظرف زمان در بین جمله : **مَه دینه چه گفته بودم توره ؟ ؛** گفت : **مَه خُو** حال شانندیم .

ت - در آخر جمله آمدن ظرف زمان : **کابل نرفتی اِمْرُوَز ؟**

ظرف مکان در اول ، مابین و در آخر جمله می آید :

الف - در اول جمله : **شار از روشنی رُوِي از اِي جَرَاغان اَس ؛ دَه جیل السراج ،**

صائب ، **بَنگ دَه آزار باشه نَفُوَسِيَش ؛** کابل نرفتی امروز ؟

ب - در مابین جمله : **دختر اِبچه به مَوَشَا بِك - دُو بِيَت غزل خواند ؛ هَمُو مَدَه - اِبچَا نَه بَجِيَشَه مَدَه سَرُوَر خَانَه صائب ، به تَنگُوَر اِي كَدَه كَفْتَن .**

ت - بعد از خبر جمله : **بهر کی زن آمد به چار باغ اِي بچه ؛ مَلای سَكُوَر د ختر جوانی داشت دَه خانه .**

ظرف سبب و ظرف حالت قبل از خبر جمله می آیند. مثلاً: "مه هَمی از ناعلاج آوردیم؛ از ترسِ جانِ دختر نانابه خوار خواند؛ برایشان دَرُو کبیرین جای ماند." ظرف حالت در آخر جمله یعنی بعد از خبر می آید: "ای پیش از ای می آید دَویده."

### موافقت مبتدا با خبر

=====

مُبتدا و خبر در شخص و شماره موافقت پره و ناپره ظاهر میکنند. موافقت پره و ناپره مبتدا و خبر در حالت‌های ذیل بعمل می آید:

یکم - برای احترام اشخاصِ سُپَرین مبتدا در شکل مفرد و خبر در شکل جمع می آید. مثلاً: "قَهْلَه گاهم آمدند؛ مَلووی صائب اُرسِ کردن؛ یک نفره ماموز صائب پیسه دادن؛ آفایم از حج آمدن."

دوم - اگر مبتدا ای جمله با ضمیر شخص سوم جمع "ایا" افاده یابد، خبر بعضاً در شکل مفرد آمده با مبتدا موافقت نمیکنند.

مثلاً: "ایا صائب آمد و سرور خانَه قلعه شبه، ای برجه اس پیش ای گرفت؛ ایا ده دست ای رُسدس."

سوم - مبتدا ای جمله اسمهای به انسان مربوط بوده را افاده کرده در شکل جمع آید هم، خبر اساساً در شکل مفرد آمده با مبتدا موافقت نمیکنند.

مثلاً: "کنیزا گفت؛ وزهرا، وکیلا دید؛ شا گردا دَرُون دِوکان درآمد؛ مُلنگا طرف بچه پادشا سیل کرد؛ چن وخت فرقه میشر بود و منصب ارا بود..."

چهارم - مبتدا ای جمله با اسمهای جامع افاده یافته باشند، خبر آن اکثر در

153

شکل مفرد و بعضاً در شکل جمع می آید .

مثالها : مردم جبل السراج ما کَلِيش از يَک قَوْمِ اَسْ : تاجیکه اَسْ ؛ مردم مای ما بَعْضی اَشْ تَيْلَه مِيخَوْرَه بَعْضی اَشْ نِي ؛ تَمَامَن خَلْقِ بَه ديدَنش مِي آيه بَدَه هُمُو دَرِه مردم ما گريخت ؛ ما مردم هرکه هَر سُو رُفت بَرای مردم زير دستي کده بُوَدَن ؛ دهقان مردم اَسْتَن .

پنجم - اگر مبتدای جمله با کلمه عربی "کُل" آمده باشد ، خبرها مبتدای بعضاً موافقت میکند و بعضاً موافقت نمیکند .

مثالها : کُل هَمِي يَکد نَمه مِي آين ؛ کُل از اينجا رفتن ؛ کَلِيش هَمِي دَهقان و فرهيگار اَسْتَن ؛ کُل مردم ما فرار کرد ؛ کَلِيش يَک بِيَرَن و تَمَبان اَسْ دَه جانِيش ، دِيکَه کَلِيش لَج اَسْ .

ششم - مبتدائی که با اسمهای بی جان افاده شده است ، شکل جمع میگیرد ، ولی خبر جمله در شکل مفرد می آید ، یعنی با آن موافقت نمیکند .

مثالها : کند مای ما بَرُوُشَد ؛ خوشه ها دَه اَفْتَوَقاق مِشَه ؛ نانای ما اِرِهَقَه اِرِهَقَه کَلان اَسْ .

جمله های مرکب .

جمله های مرکب پیوست با کلمات ربط .

درین لجه جمله های مرکب عادتاً از دو یا سه جمله ساده تشکیل یافته به همدیگر توسط کلمات ربط و یا بدون آنها پیوست میشوند .

جمله های مرکب پیوست با کلمات ربط به طریقه ذیل صورت خواهد گرفت :

یکم - حرف ربط "و" زیاد استعمال گردیده در جمله مرکب پیوست اساساً برای پیوستن جمله های ساده استفاده میشود. حرف ربط مذکور دارای وظایف ذیل میباشد.

الف: جمله های ساده ای را با هم طاقمند مینماید که عمل آنها یکی از پس دیگری واقع میشود.

مثالها: کالا شوئی میگذرد و ده آبی کالا ره میگرفت و ده سنگ میزد... میخزنده خریشه صائب، هموجه میگوید و ایستاد میهد و میگه...  
ب: برای پیوستن دو یا زیاد از آن جمله ها می آید که در بین جمله ها مناسبت زمانی موجود است.

چنانچه: زینده، از ای باد ای خانان دیکه باز خان و غریب و ملیک و دارنده و نادارده جبل السراج یک ساوی شد و ای گپ از بین رفت؛ امروز ای نفر آمده صبا در بگتی آمد و گلش یک دفعه فالعمال گدن.

ت: دو حادثه یا واقعه را نشان میدهد که خلاف یکدیگر واقع گشته اند.  
مثالی: شو تیر شد و صب شد.

دوم - کلمه ربط "و" بیشتر در زیاده از آن جمله های ساده را پیوست نموده به سه وظایف خلاصی و مقایسه می آید. کلمه ربط "و" بیشتر در قصه و افسانه ها مورد به کاربرد دارد.

مثالها: ایچه وخت از آن میشسه و ملا از جای خود بیخیزه و از آن میته؛ از تریس جان دختر نانباهه خوار خواند و ملنگ خو رفت.

سوم - حرف ربط "یا" تصدیق و اینکارها حادثه و واقعه ی رخ دادنی را بطور تخمین

و مقایسه نشان میدهد . مثلا : روز اول عید می آید با روز دومی عید میاید  
 یا روز سومای عید بچه والا ده دوازده نفره گرفته خانه خسور خود میروه .  
 حرف ربط با به طریقه تکرار نیز استعمال میشود که در این حالت جمله  
 مقایسه ویا تابهش تخمین را افاده میکند .

مثالها : یکره ای برای سگور مینمائیم که با زنده گم شوه ویا بدو کشتن کشته شوه ؛  
 کدام کوزه نزدیکش میباشد : با بیاد ریش میباشد یا کدام قومیش میباشد که میگه ...  
 چهارم - کلمه " ربط " نه ... نه " جمله هائی را پیوست میکند که در آنها حادثه ویا  
 واقعه انکار کرده میشود .

مثلا : صُب میخیزن که نه مروان است و نه کهستان است و نه پروان . این کلمه  
 در شکل " نه ... نه " نیز استعمال میشود . چنانچه : نه بوپسه خود به کور  
 برده میتانی نی مه برده میتانم .

پنجم - کلمه " ربط " هم ... هم " در اول جمله آمده و جمله را به یکدیگر میپیوند د .  
 در این جمله ها بی هم اجرا شدن عمل تاکید کرده میشود .

مثالها : ماهم توت مخوریم وهم ما بگیری میکنیم ؛ آنها هم سئل میکنند و هم  
 ساتیری میکنن .

ششم - کلمه " ربط " خا ... خا " دو جمله ای را پیوست نموده به جمله تابهش تخمین  
 میدهد . چنانچه : باد از ای مینن ده میدان نانه صرف میکنن ؛ خار و بجه شو  
 باشه و خا ده بجه روز است .

هفتم - کلمه " ربط " اما " حادثه و واقعه بی را افاده میکند که خلاف یکدیگر واقع  
 گشته اند . مثلا : فارسی ز بانا ده بینشان کم فرق میکنن اما کدام تفاوتی

ده لهجه دیده میشود .

هشتم - کلمه " ربط " لیکن // لاکن " نیز حادثه و واقعه ای را افاده میکند که برخلاف یکدیگر واقع گشته باشد .

مثالها : سو کَرْت دَه کابل بُر دُش بَه چار پنج ازار رهیغه داکتر گرفتهن لیکن یک محافظت نکردن دَه پاپش ؛ ششم سال است شوی مه گم است لاکن دَه هسی هفته گذشته یک خطیش آمده بود .

نهم - کلمه ربط " ولی " جمله هائی را پیوست میکند که عمل آنها خلاف همدیگر واقع میشوند .

مثلا : مه خویته میگویم صاحب ولی ماره دَه کیزنتو به کس دیکه ؛ ما آمدیم ولی شماره ندیدیم .

### جمله های مرکب پیوست

بدون کلمات ربط .

=====

دو یا سه جمله ساده بدون کلمات ربط به یکدیگر پیوست گردیده جمله های

مرکب پیوست را تشکیل میدهند . جمله های مرکب پیوست بدون کلمات ربط به معنا

های ذیل می آیند :

۱- حادثه و واقعه های در یک وقت رخ داده را افاده میکنند :

مثالها : اینه حالی صاحب لخمه حرام شدس ، فساد و شیتانی دَه ملک زیف شده ؛

نانای خوده میکنه ، یک سات عشق خودم هموجه میزنه ، یک ساتیری هم دَه

بین است .

- ۲- حادثه و واقعه هائی که یکی از پیردبگری به عمل می آیند .  
 مثالها : بُك بِيَادِ رُومِ صُكْرِي رَفْتَه ؛ مَه دَه دِرِهْقَانِي اُسْتَمَّ ؛ اِي رِكَابِ اَسْمِ وَ  
 صَائِبِ اِي مَكِّ مِيگِيرَه اِي سَرِ اَسْبِ سُوَارِ مِيشَه .
- ۳- حادثه و واقعه های رخ داده ی که خلاف همدیگرند .  
 چنانچه : پاي بَجَكَّه مُحَافِظَتَشَه نَكَدَن لُنْگَ شُد .

جمله های مرکب تابع  
با کلمات ربط (مختلط)

کلمات ربط در جمله های مرکب تابع رول کلان می بازند . آنها در جمله های مرکب تابع جمله های پیرو را به سر جمله تابع مینمایند . از کلمات ربط تابع کننده کلمه ' ربط ' کو' بیشتر مورد استعمال میباشد . کلمه مذکور جمله های پیرو نیل را با سر جمله تابع میسازد :

- ۱- جمله پیرو هستد . مثالها : هُرُكْسَ كُو بِيكَارِ بُوَد ، بَه نَابِرِيكَه مِيَامَد ؛ اِي آدِ مِي كَه نَان مِيفَرُوشَه بِيَادِ رُومِ اَس . . .
- ۲- جمله پیرو خبر . مثالها : مَخْصُومَه اِهِيَسْت كُو دِهِنِ بِاطَلَه خوده بگذارد و دِهِنِ حَقْرَا قبول كُنْ ؛ مَخْصَرِ نَد اِدْتُم اِي بُوَد كِه اَوَّلِ پَدَرِ وَ مَادِ رُومِ بِيَادِ اَرِشُون .
- ۳- جمله پیرو معینکننده . مثالها : يَكْدَسْتَه مَرْدِ مِي كِه اَصْلًا تاجِيك و دَر اَتَجَا سَكَنَكُزَيْنِ شَدَه بُوَدَن تا به حال به نام قرهه لَمَه باقیست ؛ يَا يَكِ آدِ مِي كَه جَوَانِ خُوبِ مِيَرَامَد اِيَا اُورَه مِيبردَن بَزُورِ سَرِشِ صَائِبِ نُوگَرِي مِيكَدَن .
- ۴- جمله پیرو مفعول . مثالها : صُبْ پادشا خيست كِه شارِ وِرْخِطاسْت ؛ عَرَسِ كَدُومِ كِه بچه مَرَه مُحَافِظَتَشَه نَمِيكَن .

- ۵- جملهٔ پیروزمان، مثالها: صبا که لکشا به دربار رفت، پای راست خود ه بسه دروازه ماند؛ ده تابستان که گرمی ترقی میکنه، تلخان خورد ه نمیشه
- ۶- جملهٔ پیرو مقصود. مثالها: برُو پیش پادشا که به تو یک منصب بیته؛ ما آمدیم که همراهی تو یکام رفیقی و گفتگو کنیم.
- ۷- جملهٔ پیرو سبب. مثالها: سگه که عجل میگیره ماجهت میروه؛ مه میترسم که کالای جان و مرکبه روا نکنه.
- ۸- جملهٔ پیرو نتیجه. مثالها: چن وخت بادش مذ اکره بین افغانستان و انگریز رهبرکار شد که ده همو وخت استقلال افغانستان گرفته شد.
- ۹- جملهٔ پیرو مکان: ایچه که رفتیم یک چنار بود.
- ۱۰- جملهٔ پیرو شرطی با کلمهٔ "اگر": اگه میکنی خوب، نمیکنی سیه و کبوتم گشتانده؛ اگر شما زور در اید هله وانی میکنیم.
- ۱۱- جملهٔ پیرو زمان با کلمهٔ "هبط": تا آن زمانی که مه قسم نخوردم، مزدور رصه خود ه تسلیم نشد.
- ۱۲- جملهٔ پیرو مقصود: د ختر خودن چن شو میهایه تا که دیق و خفگیش برابه.



## بخش چهارم

### لغات

---

ترکیب لغوی این لهجه را کلمات اصلی، کلمات لهجگی و کلمات اقتباسی تشکیل میدهند. اساس ترکیب لغوی این لهجه را اساساً کلماتی تشکیل میدهند که آنها در دیگر لهجه های تاجیکان افغانستان نیز استعمال میشوند. علاوه بر این لغات لهجه با خصوصیات زیاد لغوی خویش، طرز و طریقه استعمال، از جهت معنی به لسان تاجیکی و برخی از لهجه های آن قرابت دارد و ترکیب لغوی این لهجه با خصوصیات عمومی خود و به زبان تاجیکی یک گروه لهجه های آن قرابت داشتند از زبان معاصر فارسی و لهجات آن تفاوت دارد.

در برابر این باید تذکر داد که ترکیب لغوی این لهجه با وجودی که با زبان تاجیکی و لهجه های دیگری آن در بعضی خصوصیات عمومی و قرابت داشتند این چنین به آنها هست مگر از بسیاری جهات تفرق میکند و این فرقها و تفاوتها بیشتر به خصوصیات فونوتیکی (بدلشوی آوازها، کوتاهی، مخفف و اختصارشوی کلمه ها) و به تابهشای لغوی کلمه ها مربوط است. چنانچه:

اول - یک تعداد کلمه ها به تغییرات فونوتیکی دچار شده و با اختصار گردیده باشند ولی معنای آنها با لهجه های تاجیکی افغانستان و تاجیکستان یکی است.

مثالها: تیرمه - تیرماه، هایز؛ جوارى - جوارى مکه؛ آفتو - آفتاب؛ شر // شار،

شهر؛ باه - بابا؛ باخساس - بازخواست؛ وخت - وقت؛ ایقه - اینقدر؛ کلی //

کلی - کلید؛ زیف - زباد؛ تشنه - تشنه؛ خینه - حینا؛ فریمان // فریمان -

فراوان ؛ مَنَرٌ - مَنَرٌ ؛ شَرِيشْتَه - سَرِيشْتَه ؛ سِيَمُو - سِيَماب ؛ اَو - آب ؛ مِيشَه -  
میشود و غیره .

دوم - يك تعداد كلمه ها با خصوصيات خویش با زبان آریایی معاصر دری ، زبان تاجیکی و لهجه های آن موافقت نموده ، در لهجه "جبل السراج" به غیر از معنای اصلی شان تابهشهای مختلف نیز دارند .

مثلاً : كلمه "بیدَرَك" اصلاً ، معنی غیب زدن ، نیست شدن و بینام و نشان شدن را میفهماند . مثال : به دریای جبل السراج بیدَرَك اَو آمده ، یعنی آب دریا بجبل السراج بسیار شده است ، میباشد .

كلمه "کتابچه" به غیر از معنی اصلی خود یعنی کتاب خورد و کوچک به معنی کتابچه ، خطنویسی میباشد . علاوه بر این کلمات ذیل بدین معنی استعمال میشوند : رَقَم - نوع ، خیمه ، گوناگون ، طرز ؛ چِلْمَجِي - آفتابه ؛ اَخْبَار - جمع خبرها ، روزنامه ؛ دَفْتَر - اداره ، اطاق کار ؛ شادی - مِیْمُون ، خوشی ؛ چالاک - فَرِهَنگَر ، هيله گَر ، نیرنگباز ؛ گمان - تَفَنگ و امثال اینها .

اینچنین بعضی کلمات در ترکیب فعلهای مرکب آمده تابهشهای گوناگون لغوی پیدا میکنند .

چنانچه : بازی (۱) رقص ، بازی ؛ (۲) فریب ، فند ، فریفتن ؛ بازی دادن - فریب دادن ، فند دادن ، راهگم زناندن ؛ بازی خوردن - فریب خوردن ، فریفته شدن ، فند خوردن ؛ (۳) پشیمان شدن ؛ بازی کردن = بازی کردن ، رقصیدن ؛ کُل - کُل ؛ کُل کردن - (۱) کُل کردن درختان یا نبات ؛ (۲) خاموش کردن برق ، چراغ ، آتش و غیره ؛ کُل زدن - آهیله پیدا کردن ضخم ؛ کُل اَفْتادَن - بروی چشم

دانه پیدا شدن، کور شدن، گُل شدن - خاموشی گردیدن، از کار ماندن .  
شور - شور، طعم شوری؛ شور دادن - (۱) جنباندن، به حرکت درآوردن؛  
 (۲) برانگیزانیدن، به جنگ انداختن؛ شور خوردن - جنبیدن، به حرکت در-  
 آمدن؛ مثلاً: موتر شور خورد - موتر به حرکت درآمد؛ برگای درخت شور میخورد.  
 برگهای درخت میچند .

سوم - يك گروه کلماتی که در لهجه استعمال شده با شکل و معنی خویش با  
 زبان تاجیکی و لهجه های آن موافقت کرده لکن از زبان معاصر فارسی و لهجه های آن  
 تفاوت دارند .

چنانچه: سنگگشت - به دری سنگگشت (به تاجیکی سنگگشت، به فارسی بَخَه)؛  
 بادرننگ - به دری بادرنگ (به تاجیکی بادرنگ، به فارسی خیار)؛ سوداگر - به دری  
 سوداگر (به تاجیکی سوداگر، به فارسی تاجر)؛ جوار - به دری جوار (به  
 تاجیکی جوار مکّه، به فارسی دُرْت)؛ شروز - به دری شروز، به تاجیکی ترهوز،  
 به فارسی هندوانه)؛ دریا - به دری دریا (به تاجیکی دریا، به فارسی رُوذ خانه)؛  
 بودنه - به دری بودنه (به تاجیکی بیدانه، به فارسی بِلد پیرچین)؛ پروت - به  
 دری پروت (به تاجیکی پروت، به فارسی سپیل) و امثال اینها .

در قطار کلمات عمومی استعمالی يك تعداد کلمه های لهجه کی نیز هست که  
 ساحت های مختلف زندگی را در بر میگیرند و شرایط و معیشت خلق محل را  
 انعکاس میکنند .

مثلاً: بگی - گادی، نایتون؛ بقیند - بستر؛ داک - پسته؛ داک -  
 پسته رَسان؛ چهر - خطکشان سواره؛ جواز - طیاره؛ جواز وان - پیلوت؛ دلاک -

سَلْمَان ؛ گازَرَك - زردك ؛ گازِر - زردك ؛ تَرَنَك - وقت ؛ بِيگَار - مُردِكار ؛ بِيگاری -  
 مُردِکاری ؛ غات - وقت ؛ مُرُوصَك - رعد و برق ؛ اِشْنائی - آتش ؛ مَلُوج - پخته ؛  
 مَسَلُوق - گوشت کوفسند و مِزْلاغر ؛ سَفال - تخم مرغ ؛ نالین - کفش چوبین ؛ تَسْری -  
 بالشت ؛ واده - وقت ؛ جولا - بافنده ؛ سُرخي - گوشت بدون استخوان ؛ پلِیشت -  
 - وَجَب ؛ گوئی - زاچه ، لُختَك ؛ چُوشَك - پِشْتانَك و امثال اینها .

این قبیل کلمات اساساً در محاوره آذمان بی سواد و ناخوان استعمال میشوند.  
 جوانان و روشن فکران محلی در برابر کلمات فوق الذکر مشابه آنها را بطریقه ذیل  
 استعمال میکنند :

گادی ، گادیوان ، طهاره ، بستر // بستره ، توشک ، پُشته ، پُشته خانه ، پُشته -  
 رسان ، پهلوت ، طهاره وان ، سَلْمَان ، سَلْمانی ، زردك ، پُپه ، آتش ، ماست ، جِرغات ،  
 تخم ، بالشت ، لیاپ (لحاف) و غیره .

علاوه بر این ، درین لهجه يك تعداد کلمه ها مترادف دارند که يك معنا و

مفهوم را افاده میکنند .

چنانچه : مُرَزِد - اولاد ، چُوجَه ، اُشْتُوك ، بَجَه ، بَجَك ، طِفَل ، طِفَلَك ، رِيزَه ،  
 رِيزَه كَك ؛ قِشلاق - قریه ، دِه ، گذر ؛ سَلَه - دستار ، ننگوته ، ننگی ؛ زَرْدَك - گازَرَك ،  
 گازِر ؛ سَرْتَرائی - سَلْمَان ، دَلَاك ، خَلیفَه ، مَدْرِب ؛ سَردار قریه - مَلِيك ، قُریه دار ،  
 اَرَباب ، کلان قُوم ؛ پَدَر - آغا ، داده ، کاکا ، پَدَر ، قَهیلَه گاه صاحب ؛ زَن - سِبَه سَر  
 // سِباسَر ، اَمال ، خائِم ، مِیْرَمَن ؛ عَمَك - کاکا ، لالا ، عموك ؛ مَادَر - آبه ، مامه ،  
 مادر ، بَهو ، والدَه ، نَنَه ؛ پِیْرَه بچه ، پسر ، اَرْجَمَنَد ، نورچشم ؛ تَخْم - سَفال ،  
 تخم ؛ تَغَا - ماما ، تَغائی ؛ رُوی - بانجان رویی ، تَرَشَك ، پَمَدُور ؛ جِرغَات - ماسته

جرفات ؛ خانه - اطاق ، کونه ، خانه ، تعمیر ، حویلی ؛ موتروان - دیور // دیور ،  
موتروان ، خلیفه و امثال اینها .

در لهجه به مثل زبان ادبی بعضی کلمه ها و فعلهایی استعمال کرده میشوند که  
آنها در زبان تاجیکی مورد به کاربرد چندانی ندارند .

مثالها : خلیفه ، سرکاری ، تنخواه ، اختلاط ، امباغ ، ملنگ ، پالیدن ، خسپیدن ،  
شاندن ، چلیدن و غیره .

قسمتی از ترکیب لغوی این لهجه را کلماتی تشکیل میدهند که از دیگر زبانها  
داخل شده اند . کلمات اقتباسی از زبانهای ذیل داخل گردیده اند :

اول - کلمات عربی . کلمه های عربی بی که در این لهجه استعمال میشوند به

طریقه استعمال خویش از لهجه های تاجیکان افغانستان ، تاجیکستان و زبان فارسی  
اساما<sup>۱</sup> فرق نمیکند . لیکن بعضی کلمات عربی در لهجه تابش و معنا های مختلف پیدا  
کرده اند که یکی از خصوصیات جالبدقت آن به حساب میرود . چنانچه کلمه "تعمیر"  
در لسانهای تاجیکی و فارسی به معنی "ترمیم" استعمال میشود . در لهجه "جبل -  
السراج" باشد این کلمه به معنی بنا ، عمارت ، خانه آمده و به معنی "ترمیم" استعمال  
نمیشود . کلمه مذکور در ترکیب فعلهای اِسمی و عبارتی ها استعمال خواهد شد .

چنانچه : تعمیر پرتافتن - بنا یا خانه ساختن ؛ تَدابِ تعمیر - تهداب خانه

یا بنا ؛ تعمیر پخته کاری - بنای از کانکریت و خشت پخته ساخته شده .

کلمه عربی "تکلیف" چه در لهجه وجه در زبانهای فارسی و تاجیکی به معنا های  
مختلف استعمال میشود . این کلمه در زبان فارسی به معنی قرض و وظیفه ، در لسان  
تاجیکی به معنی دعوت ، پیشنهاد و مروت می آید .

کلمه مذکورین لهجه به مثل لسان ادبی و دیگر لهجه های افغانستان معنی و تابه های ذیل را دارا میباشد: تکلیف - (۱) تشویش، زحمت؛ (۲) ناراحت، نا آرام؛ (۳) دشواری، مشکلی، عذاب و مشقه. این کلمه در ترکیب افعال می آید. چنانچه: تکلیف دادن - (۱) به تشویش ماناندن، ناراحت کردن؛ (۲) عذاب دادن، آزار دادن؛ بتکلیف ساختن - (۱) به تشویش ماناندن، ناراحت کردن؛ (۲) به تنگ آوردن؛ (۳) به عذاب و مشقت گرفتار کردن.

درین لهجه در زبانهای دری و فارسی کلمات مختلف عربی (از یک ریشه در شکل های مختلف) برای افاده یک معنا استعمال میشوند. مثلاً: کلمه "رُخَصَّت" در زبان ادبی و کلمه "مُرَخَّصی" در زبان فارسی به معنی تعطیل استعمال میشود. اینچنین در ترکیب فعلها به معنا های ذیل می آید: رُخَصَّت گرفتن - اجازه گرفتن، خواهش و التماس نمودن؛ رُخَصَّت دادن - اجازه دادن؛ رُخَصَّت کردن - جواب دادن، اجازه دادن؛ رُخَصَّتی گرفتن - برای تعطیل چند روزه اجازه گرفتن، برای استراحت رخصت گرفتن.

گروه دیگر کلمه های عربی در لهجه به تغییرات مختلف فونوتیکی دچار شده اند. چنانچه: ناق - ناحق، ماف - معاف، خینه - حینا، تاویس - تعویذ، نالت - لعنت، مُدْکریم - محمد کریم، مُدْرضا - محمد رضا و اشال اینها.

دوم - کلمات زبان پشتو. چنانکه معلوم است در مدت چندین عصر مردم دری زبان و پشتو زبان در یک جا زندگی میکنند بنابراین نتیجه همانندی بودن شرایط تاریخی و سیاسی، اقتصادی و مناسبات گوناگون برادرانه این دو خلق در ترکیب لغوی زبانهای آنها بی تاثیر نمانده در طول عصرها در نتیجه به هم زیستی قومهای

۱۶۵

تاجیک و پشتون بعضی کلمه ها و عبارات لسان پشتوبه لهجه های تاجیکان افغانستان داخل گردیده است .

کلمات پشتو در همه ساحات استعمال میشوند . چنانچه : چوکي ، گدوډ ، تول ، جنده ، توتہ ، جرگه ، سره میاشت ، اجیر ، اندیوال ، پیسه ، لوت ، بوره ، تاپه ، جوړه ، چتل ، چت ، اتن ، تیل ، چیر ، قله ، میرمن ، پیغله و غیره .

یک گروه کلمات زبان پشتو اسم پای افزار و لباس را میفهمانند . مثلاً : بوت ، چپلی ، نیکتائی ، دریشی ، پتلون ، چپک و غیره .

اصطلاحات نظامی را اساساً کلمه های پشتو تشکیل میدهند . مثلاً : ضابطه ، گزبه ، دلگی مشر ، تولی ، غوند ، فرقه ، جگلن ، جکتون ، دگرمن ، دگروال و امثال اینها .

کلمه های پشتو در کلمه سازی اشتراک نموده معنی های اصلی و مجازی را افاده میکنند . مثلاً : بوتدوژ ، بوتدوزی ، بوتهاک ، بوتهاکی ، اندیوالی ، چتلی و غیره .

کلمه های پشتو در ترکیب عبارات و فعلهای مرکب نیز می آیند . مثلاً : موتر تیز- رفتار ، تیلر خاک ، توتہ کردن ، بوتهاکی کردن ، چیر کردن ، دوژدن و غیره .

سوم - کلمه های زبان هندی : کلمات هندی را اساساً اسمهای اموال تجارتنی

کسب و هنر ، سامان و ظروف خانه بعضی از اصطلاحات خویش و قومی تشکیل خواهند کرد . کلمات مذکور توسط لسان پشتوبه لهجه ها راه یافته است . چنانچه :

روه ، چوک ، کللال ، جالی ، واسکت ، کیله ، مالتہ ، سنتره ، لک ، کچالو ،

کالا ، ماما ، کلکین ، الماری و امثال اینها .

بعضی کلمات هندی به کمک کلمه ها و پسوند های خاص این لهجه کلمات نو میسازند. مثلاً: "کلمه" "سرك": به معنی راه، جاده است. به توسط کلمه مذکور کلمات مرکب و عبارات ذیل ساخته میشود:

سرکساز، سرکسازی، سرک پخته، سرک فرعی، سرک خامه، سرک قیر و غیره.  
چهارم کلمه های ترکی. کلمات ترکی ساحات شکار، مالداری، اسم حیوانات، طیور و غیره را در بر میگیرند.

مثالها: قره قول، قروت، قیماق، بهیرق، قیچی، قلاور، قلاورچی، قمچین، قنار، قنتر، قیل، قزل بانی، قمار، قمارباز، قشلاق، قاش قاشواز، قاشق، قاقمه، قورمه، قچاق، تاییق و غیره.

پنجم کلمه هایی که از زبانهای اروپائی به لهجه داخل شده اند. کلمه های اروپائی که به لسان معاصر دری و لهجه های دیگر داخل گردیده اند به تفسیرات فونوتیکی دچار گردیده به قاعده و قانون ساخت گرامر زبان دری مطابق گشته اند. با وجود این، کلمات اقتباسی معنی خود را به قدر امکان حفظ نموده اند و در کلمه سازی فعالانه اشتراك مینمایند.

درین لهجه کلمات اقتباسی از زبانهای اروپائی ذیل به چشم میخورد:

۱- کلمه های زبان روسی. درین لهجه استعمال چنین کلمه ها به نظر میرسند:

الف: اسم سامان و ظروف خانه چنانچه: چاینک، سماوار، پنتوس، کلوش و

ب: کلماتی که به ساحه سودا و تجارت مربوطند. مثلاً: روهل، سورت،

سُرغوچ.

ت: کلمات اجتماعی. چنانچه: کلخوز، سوخوز، پاسپورت، نیشوت.



پ : کلمات تخنیکی از ماشین و آلات و ماشاها : شاول ، برفیاک ، قیرپاش ، سنگ شکن ، اوپاش ، ریگپاش ، رول .

کلمات فوق‌الذکر ترجمه اسمهای ماشین و آلات روسی میباشد . اینچنین کسب و مسلکی که به تخنیک مربوط میباشد ، اساساً توسط کلمه " کار " ساخته شده است . مثلاً : بلدوزرکار ، ماشینکار ، کمپرسور کار ، جنراتور کار ، کرینکار ، گریدر کار ، ولدینگکار ، کانکرتکار ، کاربیتر کار ، شاولکار و امثال اینها .

۲- کلمه های لسان انگلیسی . کلماتی که از لسان انگلیسی داخل شده اند خیلی زیاد میباشند . آنها اساساً اصطلاحات اداره وی ، سیاسی ، تخنیکی ، نظامی و سپورتی را تشکیل میدهند .

مثالها : پروگرام ، گروپ ، کمپنی ، کنترل ، راپور ، پرهاگاند ، بمب ، بایسیکل ، پاکت ، تیکت ، جنرال ، مارشال ، هتل ، ترافیک ، آکسیجن ، ورکشاپ ، ماشین تپ ، تاپیست ، تانک ، پطربول ، دمترك ، درپور ، لاری ، سرویس ، بادی ، بانت ، اکسل ، اندل ، بریک ، چین ، داینمو ، کلچ ، سوچ ، فلم ، سینما ، سپورت ، فوتبال ، سبکی ، تم ، بوکس و غیره .

۳- کلمه های لسان آلمانی : کلتور ، فیزیک ، کانال ، موتر ، موترسیکل ، تلیفون ، تونل ، بولت .

۴- کلمه های لسان فرانسوی : کابینه ، کمیته ، بودجه ، لیسه ، پلان و غیره .

۵- بعضی کلمات بین‌المللی که به توسط لسان ادبی ، رادیو و مطبوعات به لهجه داخل شده اند . مثلاً : داکتر ، میکروب ، ویروس ، پنسلین ، اُپنڈرسی ، فابریکه ، پارک ، سناتور و امثال اینها .

۶- برخی از اصطلاحات زبان پرتوگالی که توسط لسان هندی داخل شده اند ، چنانچه : پمپ ، نپته ، الماری ، لیلام ، وغیره .

چنانکه دیده میشود ، کلماتی که از زبانهای اروپائی به لهجه داخل گردیده اند اساساً اسم میباشند . طبیعی است که کلمات اقتباسی خارجی به ندرت قواعد زبان اصل مطابقت گردیده در کلمه سازی اشتراک میکنند و معنی و تایشهای جدید پیدا میکنند :

یکم - از اسما مع پسوند های مشخص لهجه نام کسب و مسلک ساخته میشود . مثلاً : موتوروان ، طیاره وان ، تلفونی ، میستری و اشال اینها .

دوم - کلمات اقتباسی خارجی با کلمه های اصلی یکجا آمده کلمات مرکب را تشکیل میدهند .

چنانچه : ستری خانه ، پنسلهاک ، تلفونخانه ، پسته خانه ، ماشینخانه وغیره .

سوم - کلمه های خارجی با کلمات اصلی مع اضافت پیوست گردیده معنی و مفهوم های مختلف را افاد میکنند .

مثالها : موتورلاری ، موتور تیز رفتار ، بمب دستی ، ماشین خیاطی ، ماشین ریش ، ماشین برقی ، ماشین سنگ شکن ، ماشین پرنهاک ، ماشین مخلوط قیر ، ماشین مساله ، راهبر کار ، پلان کار و اشال اینها .

بعضا دو کلمه خارجی با اضافت پیوست گردیده ، عبارته اضافی را تشکیل میدهند .

چنانچه : موتور ابولانس ، موتور جیب ، ماشین تپ ، ماشین پطرولی ، ماشین دیزلی وغیره .

چهارم - کلمه "اقتباسی خارجی جز" اعمال اسمی را تشکیل داده می‌توانند. مثلا: "تهپ کردن، سهوج کردن، موتر چلانیدن، موتر وانی کردن، بهریک کردن و اشال اینها.

### خلاصه =====

در نتیجه، همه طرفه آموختن و تحقیق نمودن خصوصیات فونوتیکی، مورفولوژیکی، گرامری و لغوی لهجه، مردم تاحیک جبل السراج معلوم میشود که آن لهجه برابر با زبان ادبی لهجه کابلی و لهجات زبان تاجیکی جهت‌های عمومی داشتندش دارای خصوصیات جداگانه نیز میباشد.

بنابراین بیشتر فاکتورها و دلایل می‌نمایند که لهجه تاجیکان جبل السراج با اساس خویش به لهجه کابلی قرابت و نزدیکی دارد، ولی خصوصیات جداگانه (غلام و جهت‌های خاص و مشخص و عناصر مشترک با لهجه‌های زبان تاجیکی) ما را وادار می‌سازد که لهجه مذکور را در بین لهجه‌های تاجیکان افغانستان الحال مطابق تصنیفات دکتر عبدالغفور روان فرهادی به گروه شرقی لهجه‌های افغانی - تاجیکی داخل نمائیم. (۱)

FARHÄDI A. RAWAN. DIE SPRACHEN VON AFGHANISTAN.

(۱)

„ZENTRALASIATISCHE STUDIEN DES SEMINARE FÜR  
SPRACH-UND KULTURWISSENSCHAFT ZENTRAL-  
ASIENS DER UNIVERSITÄT BONN,“ № 3,  
WIESBADEN, 1969, p. 411.

مدیرمسئول : ناصر رسیاب  
محرر : محمد سرور پاک‌فر

**اَبْتَرِک**

در کابل	( ۶۰ )	افغانی
در ولایات	( ۷۰ )	"
در خارج کشور	( ۶ )	دالر
برای محصلان و متعلمان : نصف قیمت		
قیمت یک شماره ۱۵ افغانی		

ناشر : اکادمی علوم و تحقیقات - دپارتمنت د پوهنې او لېسانې - مدیر مجلیه خراسان

## Contents

**Asst. Prof. M. Omar Zahidi:**

—Parts of a Sentence

**Poya Farabi:**

—A Design for the Literature of Children and Youth

**A. Wahedoff:**

—Knowledge of Dari Dictionary Writing During the 16th-19th Centuries

**Dr. A. Z. A. Aziz and Ziauddin Zia:**

—A Discussion of the Fundamentals of Phonology

**A. Rashid Samadi:**

—A Letter of the People of Khurasan

**G. Haidar Yaqin:**

—Interesting Thoughts in Shah Nama

**M. Hussain Behroz and Mayel Herawi:**

—The Oldest Copy of Shah Nama Found.

**Ali Mohammadi:**

—The Best Followership of the Everlasting Shah Nama

**M. Sarwar Pakfar:**

—Wasil, the Immortal Composer of Songs

**Sulaiman Layaq:**

—A Pentastich Rhyming with a Ghazal by Iqbal

**Dr. Osmanjan Abedi:**

The Dari Dialect of Parwan.

Academy of Sciences of Afghanistan  
Institute of Languages and Literature  
Dari Department

# **Khorasan**

Bi-Monthly Magazine  
on Language and Literature

Editor: Nasir Rahyab

Co-editor: M. Sarwar Pakfar

Vol, III, No. 2

March-April 1983.

Government Press